



۱۴ فضیلت ماه رجب و مناسبت‌های مهم آن



۲۲ آرمان شهر قرآنی

۳۵ دانستنی‌هایی از قرآن استغفار

۳۹ دانستنی‌هایی از قرآن لعنت بر مفسدان

دانستنی‌هایی از قرآن

۴۲ همه انسان‌ها زیان‌کارند

۴۶ مبانی تفکر سیاسی در قرآن

۵۶ مختصری درباره صراط مستقیم





- ۶۲ وضع عمومی ایران مقارن ظهور اسلام
- ۷۷ تاریخ و زمان بعثت
- ۸۳ بعثت یا طلوع خورشید اسلام
- ۹۵ سرشت انسان؛ خیر یا شر؟
- ۱۰۴ روش تربیت در نهج البلاغه
- ۱۱۸ آسیب شناسی جامعه و حکومت اسلامی در نهج البلاغه
- ۱۳۳ برخی از عوامل گمراهی های سیاسی از نگاه امیرالمؤمنین (ع)
- ۱۴۰ لزوم برپایی حکومت اسلامی از دیدگاه های مختلف
- ۱۴۵ قانون از دیدگاه اسلام و غرب



- ۱۶۲ شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری
- ۱۶۵ شرح حدیث در بیان آیت الله مظاهری

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد نام و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰۸۰۷۰۷۷ ارسال فرمایید.

### به مناسبت سیزدهم رجب ولادت امام علی (ع)

«... علی کسی است که، نه تنها با اندیشه و سخنش، بلکه با وجود و زندگی اش، به همه دردها و نیازها و همه احتیاج‌های چندگونه بشری، در همه دوره‌ها، پاسخ می‌دهد...»

«... هرکه علی وار زندگی کند و علی وار کار کند و علی وار سخن بگوید و علی وار بیندیشد، نمی‌تواند از سرنوشت محتوم علی وار بگریزد...»  
 «... علی... که همه ارزش‌ها در برابرش بی‌مقدار می‌نماید و همه قدرت‌ها و عظمت‌ها در قیاسش ضعف و حقارت به نظر می‌آید...»  
 «... ارزش‌های علی در بی‌نیازتر بودنش از دیگران نیست، بلکه در احساس کردن نیازهای بلندتر و متعالی‌تر اوست نسبت به دیگران و همچنین در احساس نیازمندتر بودن و احساس کمبود بیشتر کردن او در هستی است؛ که دیگران چنین احساسی را ندارند...»

«... علی، مظهر توحید و انسانی که رسالت تاریخی تمامی پیامبران در او تجسم یافته و وجودش جوهر همه انقلاب‌های توحیدی است و گردابی است که تمامی رودهایی که در طول تاریخ عدالت و آزادی و برابری بشری از

انقلاب‌ها و نهضت‌ها سرچشمه گرفته و با جور و جبر و تبعیض درکشاکش بوده است در او می‌ریزد...»

«... به عنوان یک من علی‌وار؛ یک روح در چند بعد: خداوند سخن‌بر منبر، خداوند پرستش در محراب، خداوند کار در زمین، خداوند پیکار در صحنه، خداوند وفا در کنار محمد، خداوند مسئولیت در جامعه، خداوند قلم در نهج‌البلاغه؛ خداوند پارسایی در زندگی، خداوند دانش در اسلام، خداوند انقلاب در زمان، خداوند عدل در حکومت، خداوند پدری و انسان‌پروری در خانه و... بنده خدا در همه جا و در همه وقت!...»

«... سخن گفتن درباره علی (ع) بی‌نهایت دشوار است زیرا به عقیده من، علی (ع) یک قهرمان یا یک شخصیت تاریخی تنها نیست. هر کس درباره علی (ع) از ابعاد و جهات مختلف بررسی کند، خود را نه تنها در برابر یک فرد، یک فرد برجسته انسانی در تاریخ می‌بیند، بلکه خود را در برابر معجزه‌ای و حتی در برابر یک مساله علمی، یک معمای علمی «این خلقت» احساس می‌کند. بنابراین درباره علی (ع) سخن گفتن برخلاف آنچه که در وهله اول به ذهن می‌آید، درباره یک شخصیت بزرگ سخن گفتن نیست، بلکه درباره معجزه‌ای است که به نام انسان و به صورت انسان در تاریخ متجلی شده است.

علی (ع) یکی از شخصیت‌های بزرگی است که به نظر من بزرگترین شخصیت انسانی است (پیغمبر (ص) را باید جدا کرد که رسالت خاصی دارد) که از همه وقت، امروز ناشناخته می‌بود، بدشناخته‌تر است که کیست، محققین او را برای اولین بار می‌شناختند.

گاه علی (ع) را که توی این جنگ‌ها یک قهرمان شمشیرزن است، توی شهریک سیاستمدار پرتلاش حساس است و توی زندگی یک پدر و یک همسر بسیار مهربان و بسیار دقیق است و یک انسان زندگی است و در همه ابعادش می‌بینیم، تاریخ می‌گوید، تنها در نیمه شب‌ها، توی نخلستانهای اطراف مدینه می‌رفته و نگاه می‌کرده که کسی نبیند و نشوند و بعد سر در حلقوم چاه فرو می‌برده و می‌نالیده! هرگز، من نمی‌توانم قبول کنم که رنج‌های مدینه و رنج‌های عرب و جامعه عرب و حق جامعه اسلامی

و حتی یارانش، این روحی را که از همه این آفرینش بزرگ تراست وادار به چنین نالیدنی بکند، هرگز!

درد علی(ع) خیلی بزرگ تراست و آن درد خیلی باید درد نیرومندی باشد، که این روح را این اندازه بی تاب بکند! مسلما این همان درد انسانی است که خود را در این عالم زندانی می بیند، انسانی است که خود را بیشتر از این عالم می بیند و احساس خفقان در این عالم می کند.

مسلم هر کسی که انسان تراست، پیش از آنچه هست در خود نیاز احساس می کند، انسان است، این است که می بینیم علی(ع) قهرمان متعالی سخن گفتن و زیبا سخن گفتن و پاک سخن گفتن است، نمونه اعلا و متعالی شهامت و گستاخی در جنگ است، نمونه عالی پاکی روح در حد اساطیر و تخیل فرضی انسان در طول تاریخ است، نمونه اعلا ی محبت و رقت و لطافت روح است، نمونه عالی دوست داشتن در حد نمونه های اساطیری است، نمونه عالی عدل خشک دقیقی است که حتی برای مرد خوبی مانند عقیل - برادرش - قابل تحمل نیست، نمونه اعلا ی تحمل است در جایی که تحمل نکردن، خیانت است و نمونه اعلا ی همه زیبایی هایی است و همه فضایی است که انسان همواره نیازمندش بوده و ندانسته.

علی(ع) نه تنها امام است، در طول تاریخ هیچ شخصیتی با این امتیاز را نداشته که یک خانواده امام(ع) است، یعنی خانواده اساطیری است، خانواده ای که پدر علی(ع) است، مادر زهرا(س) است، پسر آن خانواده حسین(ع) [و حسن(ع)] است و دختر آن خانواده زینب(س) است.

چهره هایی که می خواهیم، در قرن بیستم، به عنوان سمبل و تجسم یک ایدئولوژی مطرح و عنوان کنم، دارای این خصوصیات است. البته این کامل ترین خصوصیاتش نیست، اما اساسی ترین آن هاست

علی(ع) نخستین نسل در انقلاب اسلامی، علی(ع) در خانه پسرعمو، رابطه متقابل پیغمبر(ص) و علی(ع)، علی(ع) مظهر جهاد و رهبری جنگ، علی(ع)، مرد سیاست و مسؤولیت اجتماعی، علی(ع) مرد کار میدی، کشاورزی و تولید، علی(ع) مظهر نثر و شعر علی(ع) بهترین سخنور و سخنگو، علی(ع) فیلسوف، علی(ع) مظهر بینش ها و ابعاد متضاد، علی(ع)

زهد انقلابی و عبادت، تکیه بر عدالت، علی (ع) تساوی در مصرف، علی (ع) امام و مظهر حقیقت‌ها و ارزش‌ها، علی (ع) نفی مصلحت به خاطر حقیقت، نفی شخصیت،

### علی (ع) و انسان‌دوستی

ما ملتی که افتخار بزرگ انتصاب به علی (ع) و مکتب علی (ع) را داریم و این بزرگترین افتخار تاریخی است که می‌تواند بدان بنازد و بالاخره بزرگترین سرمایه، امیدی است که می‌تواند به وسیله آن نجات پیدا کرده، به آگاهی، بیداری، حرکت و رهایی برسد، اما در عین حال می‌بینیم که با داشتن علی (ع) و با داشتن «عشق به علی» هم نرسیده‌ایم! در صورتی که «شیعه علی (ع) بودن» از «چون علی (ع) عمل کردن» شروع می‌شود و این مرحله‌ای است پس از شناخت و پس از عشق. بنابراین ما یک ملت «دوستدار علی (ع)» هستیم، اما نه «شیعه علی (ع)»! چراکه شیعه علی (ع) همچنان که گفتم علی وار بودن، علی وار اندیشیدن، علی وار احساس کردن در برابر جامعه، علی وار مسؤولیت احساس کردن و انجام دادن و در برابر خدا و خلق، علی وار زیستن، علی وار پرستیدن و علی وار خدمت کردن است...»

### علی، حقیقتی بر گونه اساطیر

«... علی، رب‌النوع انواع گوناگون عظمت‌ها، قداست‌ها، زیبایی‌ها و احساس‌های مطلق است. از آن گونه مطلق‌هایی که بشر همواره دغدغه دیدن و پرستیدنش را داشته، و هرگز نبوده، و معتقد شده که ممکن نیست در کالبد یک انسان تحقق پیدا کند، و ناچار، می‌ساخته است. علی در همان حد مطلق‌ی که پرومته در اساطیر، روح تشنه و محتاج انسان را از فداکاری اشباع می‌کرده، و دموستنس از قدرت و صداقت و لطف سخن، و هرکول از قدرت و نیرومندی جسم، و خدایان دیگر از نهایت رقت و محبت و لطافت روح، همه را در یک رب‌النوع جمع می‌کند. علی، نیازهایی را که در طول تاریخ، انسان‌ها را به خلق نمونه‌های خیالی، و به ساختن

الهیها و رب النوع های فرضی می کشانده، در تاریخ امروز اشباع می کند. و از همه شگفت همه فضایل مطلقى را که ما ناچار در اسطوره ها و رب النوع، حتى فرضی، قابل جمع نیست، در یک اندام عینی جمع کرده است. جنگ هایش را ملاحظه می کنیم و او را مانند یک رب النوع اساطیری می یابیم که با خون ریزی و بی باکی و نیرومندی شدید در حد مطلق پیکار می کند. به طوری که نیاز انسان را به داشتن و بودن یک احساس قدرت مطلق بشری، سیراب می کند و در کوفه، در برابر یک یتیم، چنان ضعیف و چنان لرزان و چنان پریشان می شود که رفیق ترین احساس یک مادرا به صورت اساطیری نشان می دهد. و در مبارزه با دشمن چنان بی باکی و خشونت به خرج می دهد. که مظهر خشونت شمشیر است. و شمشیرش (ذوالفقار) مظهر برندگی و خون ریزی و بی رحمی نسبت به دشمن در مبارزه است. و در داخل، از این نرمتر، و از صمیمی تر، و از این پرگذشت تر پیدا نمی شود.

در جای دیگر، علی وقتی می بیند اگر بخواهد به خاطر احقاق حقش شمشیر بکشد. مرکز خلافت و قدرت اسلامی متلاشی می شود. و وحدت مسلمین بر باد می رود، ناگزیر صبر می کند، یک ربع قرن صبر می کند و با شرایطی و در وضعی زندگی می کند که دست احساس پرومته ی به زنجیر کشیده را در انسان به وجود می آورد. اما علی، به خاطر انسان، این زنجیر را خود بر اندامش می پیچد. یک ربع قرن خاموشی از طرف روحی که همواره بی قرار است و از ده سالگی وارد نهضت اسلام شده، به تعبیر خودش صبری با طعم احساس انسانی است که «خار در چشم و استخوان در گلو» است...»

### چهره علی (ع)

«... چهره ی «علی» در روشنائی، زیبا و خدایی است. به تو و من، بی مذهب و مذهبی، هر دو، علی را در تاریکی نشان داده اند...»

### درد علی (ع)

«... درد علی دو گونه است:



یک درد. دردی است که از زخم شمشیر این ملجم در فرق سرش احساس می‌کند. و درد دیگر دردی است که او را تنها در نیمه شب‌های خاموش به دل نخلستان‌های اطراف مدینه کشانده... و به ناله درآورده است. ما تنها بر دردی می‌گرییم که از شمشیر این ملجم در فرق اش احساس می‌کند. اما، این درد علی نیست. دردی که چنان روح بزرگی را به ناله در آورده است، تنهائی است. که ما آن را نمی‌شناسیم!! باید این درد را بشناسیم... نه آن درد را... که علی درد شمشیر را احساس نمی‌کند و... ما... درد علی را احساس نمی‌کنیم...»

«... مگر با کلمات می‌توان از علی سخن گفت؟ باید به سکوت گوش فرا داد تا از او چه‌ها می‌گوید؟ او با علی آشنا تر است...»

### علی من...

«... این علی که شما وصفش می‌کنید همان رستم خودمان است که آرایش اسلامی اش کرده‌اید! این علی شما به درد صوفی‌ها و پهلوان‌ها می‌خورد و سمبل زورخانه و خانقاه شده است!

این علی ای نیست که من به او معتقدم، علی من آن علی است که در درون جامعه اسلامی، با منافق ستمکار، خواجه برده فروش و پارچه‌ورمال و استثمازگر، هر چند مسلمان هم باشد، به خاطر اسلام مبارزه می‌کند. و او مردی است که چهار هزار نفر مقدس دعاخوان نالان در پیشگاه خداوند را، که جای سجده در پیشانی‌شان نمایان است و در میان‌شان حافظ قرآن بسیار، یک جا با شمشیر نابود می‌کند. چه کسی جرئت این کار را داشت و دارد؟!...»

«... و تو ای علی! ای شیر! مرد خدا و مردم، رب النوع عشق و شمشیر! ما شایستگی «شناخت تو» را از دست داده‌ایم. شناخت تو را از مغزهای ما برده‌اند، اما «عشق تو» را، علی‌رغم روزگار، در عمق وجدان خویش، در پس پرده‌های دل خویش، هم چنان مشتعل نگاه داشته‌ایم، چگونه تو عاشقان خویش را در خواری رها می‌کنی؟ تو ستمی را بر یک زن یهودی، که در ذمه حکومتات می‌زیست، تاب نیاوردی، و اکنون، مسلمانان را در

ذمه‌ی یهود ببین. و ببین که بر آنان چه می‌گذرد! ای صاحب آن بازو، که یک ضربه‌اش از عبادت هر دو جهان برتر است، ضربه‌ای دیگر!...»

«... امام علی را باید از دولاشاپلی پرسید که دوازده سال است شب و روز درباره او می‌اندیشد و نهج البلاغه‌اش را بزبان خود تدوین کرده و افکار و حالات و زندگی و رنج‌ها و دردها و گرفتاری‌هایش را در این کوفه پلید پردشمن پست می‌داند و می‌داند که این «خونریز خشمگین صحنه پیکار» چه شد که «سوخته خاموش خلوت محراب» شد؟ این شیر خدا در این نخلستان خاموش چرا تنها می‌نالد؟ چرا سر در حلقوم چاه برده است؟ دردش چیست؟ نه از آن عربی که تولیت حرم او را دارد و هر روز ضریحش را گردگیری می‌کند و آب و جارو و گلاب و فرش و پرده و نذر و نذور و شمع و مهر و تسبیح و...»

«... آن انسان شگفتی که سینه‌اش انبوه فشرده‌ای از آگاهی‌ها است و اندیشه‌اش به راه‌های آسمان آشناتر است از راه‌های زمین او است که ناگهان از بستر نرم خانه، نیمه‌های شب می‌گریزد و سینه‌اش خفقان می‌گیرد و به نخلستان‌های حومه‌ی شهر پناه می‌برد و در دل شب، از درد و حیرت و هراس در برابر ملکوت، عظمت وجود و جمال و جاذبه‌ی خدا و حقارت و نیاز خویش، ناله برمی‌دارد و از هوش می‌رود...»

# مرور کلی بر ماه رجب

حجت الاسلام و المسلمین سید رضا اکرمی

۱. همه روزهای ماه رجب، شریفانند و مکرم، چون اولین ماه از آشهر حرم است و رویدادهای مهم چون ولادت امام باقر و امام جواد و امام علی علیه السلام و شهادت امام هادی و امام هفتم علیه السلام و وفات حضرت زینب کبری (س) را دارد و طلّیعه نهضت حسینی و تبری از یزید اموی و هجرت به مکه را با خود دارد ولی شگفت انگیزتر از همه ولادت خانه زاد کعبه، امام علی (ع) ابوتراب و بعثت رسول اکرم (ص) را با خود دارد که در سوره فتح می خوانیم «هو الذی أرسل بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا». همانگونه در سوره رعد می خوانیم «ویقول الذین کفروا لست مرسلنا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب».

۲. همراهی و هماهنگی و همکاری و همدلی پیامبر اعظم (ص) و امام علی علیه السلام در تاریخ رویدادها و حوادث و احادیث و انباء و قصص جهانی مالا مال اعتقاد و اخلاق و ایمان و ایثار و امداد است. هر دو برادرند و هر دو سید و سرورند «سید الانبیاء و سید الأوصیاء». هر دو پدرند «أنا و علی أبوا هذه الأمه» و هر دو کفو و همانند می باشند.

۳. محمد و احمد که ۵ بار در قرآن آمده است ستوده و ستاینده و ستایشگر و سپاسگو می باشد و شایسته هر تحسین و تکریم و تجلیل و تعظیم است که خداوند به وجود ایشان سوگند یاد نمود و به صدر و قلب و ظهر و جان و همه وجود ایشان اشارت داشت و مدال «وإنک لعلی خلق عظیم» و فضل عظیم «وکان فضل الله علیک عظیماً» داد.

۴. اولین منشور بعثت نبوی «إقرأ باسم ربک الذی خلق، خلق الإنسان من علق، إقرأ و ربک الأکرم، الذی علم بالقلم، علم الإنسان ما لم یعلم» است که از خدای خالق و خلقت انسان و خواندن که مفتاح همه خواسته ها و آرمان ها است و از تعلیم قلم تا فراخوانی دانش می گوید، این منشور در همه زمان و همه زمین و همه زمینه ها کاربرد دارد، خداوند اکرم است و انسان پر ظرفیت «و علم آدم الأسماء کلها ثم عرضها» و دارای ابزار جامع «وجعل لکم السمع و الأبصار و الأفئدة لعلکم تشکرون» گوش و چشم و دل که ببیند و بشنود و بیاندیشد و بگوید «علمه البیان» و می تواند در اقطار آسمانها و درون زمین نفوذ نماید و جهان و جهانیان را زیر و رو کند.

۵. انقلاب اسلامی در این چهار دهه پیروزی، نمونه ای از بعثت و امامت است که سوادآموزی ۴۷ درصدی را به ۹۸ درصد رساند و در آموزش پزشکی رتبه اول را در منطقه دارد و از مونتاژی به تولید و تحقیق اورانیوم هسته ای و سلول بنیادی و بیوتکنولوژی و ساخت پالایشگاه و پژوهشگاه رویان و سد و نیروگاه و ماهواره فضایی و پهباد و هواپیما و موشک نقطه زن و لوکوموتیو و آلومینیوم و فولاد، رسیده است و صد البته هنوز در آغاز راه است و موانع بسیاری در سر راه دارد که نمی خواهند ایران اسلامی به برکت بعثت و امامت به خودکفایی و خودگردانی و استقلال برسد و نیازمندان را امداد نماید و به اقتدار و مستشاری به مستضعفان برسد.

عَلَمٌ

عَلَمٌ

## فضیلت ماه رجب و مناسبت‌های مهم آن

ماه رجب، آغاز پرفضیلت‌ترین سه ماه سال است (رجب، شعبان و رمضان) که هر سه ماه از مقام والایی در میان دیگر ماه‌های سال برخوردارند. گو این‌که این ماه، حتی در جاهلیت نیز مورد احترام زیادی بوده و آن را حرام می‌نامیدند زیرا جنگ و کارزار را نیز در این ماه ناروا و ممنوع می‌دانستند. و چون به احترام ماه رجب، تمام سلاح‌ها بر زمین گذاشته می‌شد، آن را «اصم» نیز نام‌گذاری کرده‌اند.

رسول اکرم (ص) در فضیلت این ماه چنین می‌فرماید: «الا ان رجب شهر الله الاصم و هو شهر عظیم و انما سمی الاصم لانه لایقارنه شهر من الشهور حرمه و فضلا عند الله تبارک و تعالی».

«الان رجب و شعبان شهرای و رمضان شهر امتی».

«الو من صام من رجب یوما ایمانا و احتسابا استوجب رضوان الله الاکبر و اطفی صومه فی ذلک الیوم غضب الله».

ای مردم بدانید که ماه رجب ماه «اصم» خداوند است و همانا ماهی است بس عظیم و بزرگ و علت نام‌گذاری این ماه به «اصم» این است که هیچ ماهی از ماه‌های سال از نظر فضیلت و حرمت نزد خدای تبارک و

تعالی، به آن نمی رسد.

هان! ماه رجب و ماه شعبان دو ماه من اند و ماه رمضان ماه امتم.  
هان! هر که یک روز از ماه رجب را با ایمان و برای رضای خدا روزه بدارد، به نعمت رضوان بزرگ الهی نایل آید، و روزه اش در آن روز خشم خداوند را فرو می نشاند و آن چه بیش تر بر عظمت و احترام این ماه افزوده است، مناسبت های آن است که در آستان آن ها عید بزرگ مبعث رسول اکرم (ص) (۲۷ رجب) و عید میلاد امیرالمومنین مولای متقین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلاه والسلام (۱۳ رجب) می باشد.

### سیزدهم رجب

#### ولادت امیرالمومنین (ع)

حضرت امیرالمومنین روز ۱۳ رجب و ۳۳ سال قبل از هجرت در کعبه خانه خدا به دنیا آمد. او نخستین و آخرین کسی است که در کعبه زاده می شود. حافظ گنجی شافعی در الکفایه خود در این باره می گوید:

امیرالمومنین علی بن ابی طالب در مکه در بیت الله الحرام، شب جمعه ۱۳ رجب، ۳۳ سال پس از عام الفیل، متولد شد. هیچ کس جز او در خانه خدا به دنیا نیامده و نخواهد آمد و همین برای تعظیم مقام والایش کافی است. شیخ صدوق در مورد ولادت امام علی (ع) چنین می گوید:

یزید بن قعنب می گوید: من همراه با عباس بن عبدالمطلب و گروهی از بنی عبدالعزی در برابر خانه خدا نشسته بودیم. ناگهان فاطمه بنت اسد به کنار خانه خدا آمد، در حالی که ۹ ماه از مدت حمل او به علی بن ابی طالب می گذشت. درد زایمان بر او عارض شد، دست ها را به دعا بلند کرد و با خدای خود چنین مناجات نمود:

«پروردگارا! من به تو و پیامبران و کتاب هایی که از سوی تو نازل شده است ایمان دارم و سخن جدم حضرت ابراهیم خلیل را گواهی می دهم؛ همان کسی که این بیت عتیق را ساخت، پس به حق آن کس که این خانه را بنا کرد و به حق جنینی که در شکم دارم، زایمان را بر من آسان فرما.»

یزید بن قعنب ادامه می دهد:

ناگاه دیدیم پشت کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد به درون خانه خدا وارد شد و از دیدگانمان پنهان ماند، سپس دیوار خانه به هم آمد! رفتیم که قفل را باز کنیم تا از حقیقت قضیه آگاه گردیم ولی قفل خانه خدا باز نشد که نشد. دانستیم که این امری است الهی.

سه روز بر این منوال گذشت، در روز چهارم مادر علی (ع) در حالی که او را بر دست خود گرفته بود، از خانه خارج شد و چنین گفت:

«انی فضلت علی من تقدمنی من النساء لان آسیه بنت مزاحم عبتدت الله عزوجل سرافی موضع لایحب ان یعبده الله الا اضطرارا و ان مریم بنت عمران هزت النخله الیابسه بیدها حتی اءکلت منها رطبا جنیا و انی دخلت البیت الحرام فاکلت من ثمار الجنة و اوراقها فلما اردت ان اخرج، هتف بی هاتف: یا فاطمه! سمیه علیا فهو علی والله العلی الاعلی یقول: انی شقت اسمه من اسمی و اءدبته بادبی و وقفته علی غامض علمی و هو الذی یکسر الاصنام فی بیتی و هو الذی یوذن فوق ظهر بیتی و یقدسنی و یمجدنی فطوبی لمن احبه و اءطاعه و ویل لمن ابغضه و عصاه».

همانا بر بانوانی که پیش از من بودند، برتری دارم زیرا آسیه دختر مزاحم در پنهانی و در جایی که نباید خدا را عبادت کنند، به پرستش و عبادت خدا می پرداخت و مریم دختر عمران، درخت خشک خرما را تکان داد تا از آن رطب تازه بچیند و بخورد، و اما من در خانه خدا وارد شدم (و مهمان او گشتم) و از میوه ها و برگ های بهشتی تناول کردم و هنگامی که خواستم از خانه بیرون آیم، هاتفی مرا ندا داد که: ای فاطمه! فرزندت را «علی» نام گذار چرا که او علی و بزرگ است و خدای علی اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود برگرفتم و او را به آداب خود ادب کردم و بر پنهانی های علمم آگاه ساختم. او کسی است که بت ها را در خانه ام می شکند. او کسی است که بر پشت بام خانه ام اذان می گوید. او کسی است که مرا بسیار ستایش و تمجید می کند. پس خوشا به حال کسانی که او را دوست داشته باشند و اطاعتش کنند و اوای بر کسانی که او را دشمن داشته و مخالفتش نمایند.

(امالی صدوق ص ۸۰)

نه تنها شیعیان بر این مطلب اتفاق نظر دارند، که بسیاری از مورخان و



محدثان و علمای اهل سنت نیز بر این مطلب اذعان می‌نمایند و گواهی می‌دهند که علی زاده کعبه است و جز او کسی در خانه خدا متولد نشده و نخواهد شد.

این فضیلت مانند بسیاری از فضایل دیگر، مخصوص علی است و هیچ کس در آن‌ها شریک نمی‌باشد، چه او نور خدا و کلمه خدا و پرچم هدایت خدا است. او مظهر حق تعالی است در جهان دنیا و جامع تمام کمالات و فضایل معنوی است. او برترین و بافضیلت‌ترین انسان روی زمین پس از رسول خدا(ص) است.

ابن عباس گوید: روزی رسول خدا(ص) با مردم سخن می‌گفت، در ضمن سخنانش فرمود: ای مردم! کیست که سخنش از سخن خداوند بهتر و درست‌تر باشد؟ ای مردم! همانا خداوند به من دستور داده است که علی را به عنوان پیشوا، امام، خلیفه و وصی خود به شما معرفی کنم و او را برادر و وزیر خود قرار دهم. ای مردم! علی پس از من باب هدایت و دعوت‌کننده مردم به سوی خداوند می‌باشد. علی، پارساترین و برگزیده‌ترین مومنان است «و من اءحسن قولاً ممن دعا الی الله وعمل صالحاً و قال اننی من المسلمین» و چه کسی سخنش ارزشمندتر است از آن کس که مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند و کارهای شایسته انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمانانم. ای مردم! علی از من است. فرزندان علی فرزندان من هستند، و او همسر دختر عزیزم است. فرمان او فرمان من و نهی او نهی من است. پس ای مردم، بر شما باد به طاعت و فرمان برداری از او و زنده‌ارز نافرمانی و مخالفتش چراکه اطاعتش، اطاعت من و نافرمانیش، نافرمانی من است. ای مردم! علی صدیق این امت و فاروق آن است. و علی محدث و سخن‌گوی این امت است. علی هارون، یوشع، آصف و شمعون امت است. علی الگوی هدایت و کشتی نجات و طالبوت امت و ذوالقرنین آن است. ای مردم! علی آزمایش خداوند بر مردم است و علی حجت بزرگ پروردگار است. علی آیت عظمای الهی و پیشوای هدایت و عروه الوثقی دین است. ای مردم! علی با حق و حق با علی است و علی زبان‌گویای حق است. ای مردم! علی قسیم‌الجنه و النار (قسمت‌کننده بهشت و دوزخ) است.

هیچ یک از شیعیان و پیروانش به جهنم نمی روند و هیچ یک از دشمنانش از جهنم رها نمی شوند و همانا هیچ یک از دشمنانش به بهشت ره نمی یابند و هیچ یک از پیروانش از بهشت دور نمی شوند.

ای یاران و اصحاب من! من ناصح و خیرخواه شما هستم و هم اکنون رسالت و پیغام خدایم را به شما رساندم ولی چه کنم که شما ناصحان را دوست نمی دارید.

## اول رجب

سالروز ولادت پیشوای پنجم، حضرت امام محمد باقر(ع) است که در نخستین روز از ماه رجب سال ۵۷ هجری در مدینه منوره به دنیا آمد. آن حضرت چهار سال از عمر مبارکش را با جد بزرگوارش امام حسین(ع) گذراند و ۳ سال با پدرش امام سجاد(ع). و پس از شهادت پدر، ۱۸ سال زندگی کرد که مدت امامت آن حضرت را تشکیل می دهد.

امام باقر(ع) در روز هفتم ذی حجه از سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

## دوم رجب

امام علی بن محمد الهادی(ع)، دهمین امام و پیشوای شیعیان در روز دوم رجب یا پنجم رجب از سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در روستایی به نام «بصریا» نزدیک مدینه منوره به دنیا آمد. و طبق برخی روایات در روز سوم رجب یا ۲۵ جمادی الثانی از سال ۲۵۴ هجری در سامرا به شهادت رسید.

امام هادی(ع) ۶ سال و ۵ ماه همراه با پدر زندگی کرد و پس از شهادت پدر ۳۳ سال زیست که مدت امامتش می باشد.

## دهم رجب

امام نهم، حضرت محمد بن علی الجواد(ع) در روز جمعه دهم ماه رجب از سال ۱۹۵ هجری به دنیا آمد. آن حضرت در سن ۸ یا ۹ سالگی به امامت رسید و ۱۷ سال مدت امامتش به طول انجامید، یعنی عمر مبارکش از

۲۶ سال تجاوز نمی‌کند ولی به هر حال سن و سال برای آن بزرگواران و پیشوایان معصوم مطرح نیست، چه این که آن‌ها برگزیدگان خدایند و از آغاز تولد، انسان کامل هستند (و آئیناه الحکم صبیحا).  
امام جواد روز ششم ذی حجه یا به قولی در روز آخر ماه ذی قعدة از سال ۲۲۰ هجری به شهادت رسید.

### بیست و پنجم رجب

در این روز، هفتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت حضرت امام موسی کاظم (ع) در سن ۵۵ سالگی در سال ۱۸۳ در زندان سندی بن شاهک لعنه الله علیه و به دستورهارون الرشید عباسی لعنه الله علیه به شهادت رسید.

امام کاظم (ع) که معروف به باب الحوائج است ۵۵ سال مدت عمر مبارکش می‌باشد که ۲۵ سال آن دوران امامتش است.

### بیست و هفتم رجب

یکی از بزرگ ترین اعیاد اسلامی است. روزی است که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد و وحی بر آن حضرت نازل گشت. امروز روز ولادت اسلام است و روزی است که مردم از ظلمات بیرون آمدند و به نور پیوستند، لذا پر امت است که امروز را درسراسر جهان جشن بگیرند و شادمانی کنند؛ جشنی بزرگ که سزاوار این روز بسیار بزرگ باشد.

«هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یرکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین».

حضرت امیرالمومنین (ع) دوران بعثت را چنین تعریف می‌کند:

«پیامبر در حالی برانگیخته شد که مردم در فتنه‌ها و آشوب‌ها و سرگردانی‌های دوران جاهلیت گرفتار بودند، همان فتنه‌ها که طناب خانه دین را می‌گسست و ستون‌های ساختمان یقین را درهم می‌ریخت. در اصل دین اختلاف افتاده و مطلب بر مردم مشتبه شده بود، آن سان که راه‌هایی از آن حیرت‌ها و سردرگمی‌ها تنگ شده و مصدر هدایت و راهنمایی

از دیدگان‌شان مخفی مانده بود.

پس راه حق گمنام و کوری ضلالت، جهان را فراگیر شده بود. خداوند و پروردگار خود را نافرمانی می‌کردند و شیطان دور شده از رحمت الهی را اطاعت می‌نمودند. ایمان از میان رفته بود و ستون‌هایش درهم ریخته و نشانه‌هایش ناشناخته مانده و راه‌هایش فرسوده و جاده‌هایش برطرف شده بود.

شیطان را فرمان می‌بردند و در راه‌هایش گام می‌نهادند و به آبخورهایش سر می‌زدند و شیطان پرچم‌های خود را توسط آنان برافراشته می‌کرد. در فتنه‌هایی که مردم را پایمال نموده و همگی در آن سرگردان و گرفتار آمده بودند...» (نهج البلاغه، خطبه ۲) این روز بسیار فرخنده و عید سعید را به عموم مسلمین به ویژه برادران و خواهران مسلمان ایران که افتخار پیروی صادقانه از رسول الله را دارند، تبریک و تهنیت فراوان عرض می‌کنیم.

١٧

لِوَادِّ أَفْلَحِيذٍ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرٍ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ وَأُصِيبَهُمْ  
عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ الْأَنْبِيَاءُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا  
أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ  
شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ وَرَحْمَةُ الرَّحْمَانِ تَسْعَى وَتَسْعَى إِلَيْهَا عَلَيْهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِتَارِكِ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِكَ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا  
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَهُ يَكُونُ  
شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدْ أَعْتَدَ نَقْدِيرًا وَاتَّخَذَ  
مِنْ دُونِهَا إِلَهًا لِيُجْلَقُونَ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْمَى بِهِ مَا يَخْلُقُونَ  
وَلَا يَمْلِكُونَ ۝ لَأَنْفُسُهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ ۝ مَوْبِقًا لِأَنْفُسِهِمْ  
وَلَا يَسْتَوُونَ ۝ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آفَاتُكَ أَنْتَ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ لَاحِقُونَ  
فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وَقَالُوا اسْطِيزُوا لَنَا لِيُنكَرَ بَعْدَ هَٰذَا

# آرمان شهر قرآنی

## مقدمه

قرآن، به عنوان اصل و بنیاد مکتب توحیدی اسلام، از بدو تولد خویش تا به امروز، در آوردگاهی بی‌هماورد، چنان در عمق جان حقیقت‌جویان رخنه کرده که هنوز هم پس از گذشت چهارده قرن، همچنان یگانه پناه خداجویان و تشنگان کلام وحی است؛ دریایی که از اقیانوس بیکران وحی بهره‌مند است. کدام روح جستجوگر و زیبا طلبی می‌تواند خود را از گنج‌های نهان و نعمت‌های آشکار آن، بی‌نیاز ببیند و تنی بر این آبی بیکران، بر آب نزند؟

در این نوشتار، چگونگی بسترسازی حاکمیت دینی و هدایت قرآنی و نخستین اصول نظری آرمان شهر اسلامی، بررسی می‌شود. از آن جاکه در مکتب نبوی (ص)، اسلام و قرآن، کاملاً بر هم منطبق‌اند، پس می‌توان چنین گفت که منظور از «جامعه اسلامی»، همان «جامعه قرآنی» است. در آغاز نوشته، به پیشینه حضور دین در جوامع غربی و کیفیت استقبال زمامداران غربی از آن می‌پردازیم و سپس به تعریف جامعه قرآنی و تعیین اصول بنیادین آن خواهیم پرداخت.

## رویارویی دین و دنیای مدرن

هنگامی که اروپاییان، داشتند از عصر رنسانس خداحافظی می‌کردند، در همان حال، دین نیز به طور کامل، از عرصه زندگی اجتماعی آن‌ها کنار گذاشته شد. کسانی، صلاحیت آن را برای اداره زندگی اجتماعی انکار کردند و کسانی دیگر، به گونه‌ای محترمانه‌تر، دخالت در اداره اجتماع را در شأن دین نمی‌دانستند. با حذف دین از میدان زندگی اجتماعی، مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های بشری، میدان دار شدند و برای سامان دادن به زندگی اجتماعی انسان‌ها، با هم به رقابت پرداختند. تاریخ قرن‌های جدید در غرب، شاهد برآمدن و فرو افتادن فلسفه‌ها و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی گوناگونی است که یکی پس از دیگری، با هدف درافکندن طرحی نو، به عرصه می‌آمدند و به محک تجربه آزموده می‌شدند و کنار می‌رفتند. غرب جدید، آزمایشگاه بزرگی شد برای آزمون عملی فلسفه‌ها و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی نوین، که هر یک با ادعای آوردن بهترین شیوه زندگی برای هم‌نوعان خود، به میدان آمده بودند. در این میان، برخی از مکتب‌ها به سرعت، ناکام از آزمایش بیرون می‌آمدند و طلوع ناکرده، غروب می‌کردند. برخی دیگر، دوران‌های درازی از آزمایش را گذراندند؛ ولی در پایان، با ناکامی کنار رفتند. برخی نیز پس از فراز و فرودهایی، سرانجام به درجه‌ای از پختگی و کمال رسیدند که بتوانند ماندگاری خود را تاکنون حفظ کنند. در همین زمان و در بخش دیگری از جهان که آن را حوزه تمدنی اسلام می‌نامیم، تاریخ، به گونه‌ای دیگر در جریان بود.

در آموزه‌های اسلام که مرزبندی مشخصی میان دنیا و آخرت وجود ندارد و آخروی‌ترین اعمال، جهت و اثر دنیوی دارند و دنیوی‌ترین کارها نیز می‌توانند جهت و اثر آخروی داشته باشند، مردم، با دین زندگی می‌کردند و حضور و نفوذ دین در تمام زوایای زندگی ایشان محسوس بود، به طوری که در عرصه‌های حقوق و اخلاق، دین، حاکمیت مطلق داشت. برای حلّ مرافعات و مسائل حقوقی، قانون دیگری به غیر از قانون دین نبود و برای سنجش و ارزش‌گذاری رفتارها نیز هیچ معیار دیگری بجز ارزش‌های دینی وجود نداشت. در عرصه‌های سیاست و اقتصاد هم اگر

چه وضع موجود نظام‌های سیاسی و اقتصادی، با وضع مطلوب و مورد نظر دین، فاصله بسیار داشت، اما به‌طور کلی، نظام سیاست و اقتصاد جامعه، متأثر از دین بود و در موضع‌گیری‌های خود، همواره ملاحظه دین را داشت و می‌کوشید تا دست کم، سازگاری ظاهری خود را با دین حفظ کند. خلافت عثمانی و حکومت صفوی، نمونه‌های تاریخی آشکاری از این گونه نظام‌های سیاسی‌اند.

امواج برخاسته از اندیشه‌ها و مکتب‌های اجتماعی جدید غرب، سرانجام، به حوزه تمدن اسلامی نیز رسیدند؛ اما در این جا با رقیب نیرومندی رو به رو شدند. اسلام که با جهت‌گیری‌های دنیایی خود در عرصه زندگی اجتماعی انسان، سخن‌ها برای گفتن داشت، عرصه را برای اندیشه‌ها و مکتب‌های تازه رسیده، خالی نکرد؛ به تعبیر دیگر، اندیشه‌ها و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی جدید که در غرب موقف شدند تا دین را به طور کامل از عرصه حیات اجتماعی مردم عقب برانند، در این جا موقف به این کار نشدند. این اندیشه‌ها اگر چه نفوذ انحصاری دین را در اداره زندگی اجتماعی شکستند، اما نتوانستند آن را حذف کنند. تاریخ غرب جدید، در این بخش از جهان تأثیر گذاشت؛ اما دقیقاً تکرار نشد.

در این جا، هم دین در عرصه اجتماع رقیب تازه نفسی پیدا کرد که در غرب، بر کلیسا و مسیحیت پیروز شده بود و هم، اندیشه‌ها و مکتب‌های اجتماعی جدید، با دین دنیاگرای سرسختی رو به رو شدند که ساختاری متفاوت با مسیحیت داشت و به آسانی نمی‌توانستند از میدان، بیرونش کنند. ستیز دو رقیب بر سر اداره حیات اجتماعی مردم، از همین جا آغاز شد. تحولات بزرگ دو قرن اخیر در جهان اسلام، گواه رویارویی و رقابت اندیشه‌های اجتماعی نوین‌باد غربی، با اندیشه دینی و بُرد و باخت‌های متناوب آنان در عمل بوده است.

### مفهوم و ماهیت جامعه قرآنی

در این میان، بحث‌های گسترده‌های درباره نظام‌های اجتماعی دین مطرح شده و می‌شود و اندیشمندان دینی، به منظور رویارویی با مکتب‌های



رقیب، کوشیده‌اند و می‌کوشند تا با تکیه بر منابع دینی، نظریه‌های مدوئی در زمینه دولت اسلامی، نظام اقتصادی اسلام و دیگر مقوله‌هایی که به اداره زندگی اجتماعی مربوط است، عرضه کنند. اگر چه نظریه‌های مطرح شده، همسو هستند، ولی هماهنگ نیستند، به طوری که اختلاف برداشت‌ها و تفاوت فهم‌ها، به اندازه‌ای است که جمع کردن میان آن‌ها تقریباً ناممکن است. هر چند این ناهماهنگی و اختلاف نظرهای گسترده، ناشی از علت‌ها و عامل‌های گوناگونی است، اما در عین حال نیز حکایت از آن دارد که در سلسله این بحث‌ها، حلقه مفقوده‌های هست که غفلت از آن، ما را به گونه‌ای با کمبود، رو به رو کرده است. این حلقه گم شده، مبحث «آرمان شهر دینی» یا به اصطلاح دقیق‌تر «آرمان شهر قرآنی» است که در بحث جامعه و دین، باید آن را موضوع اصلی به شمار آورد.

مسئله است که دولت دینی، فقط با ساختار یک جامعه قرآنی، سازگار است و ساختار جامعه قرآنی، نیاز به تعریف و تبیین دقیق علمی دارد. آیا جامعه قرآنی، واقعاً یک جامعه مدنی است با افرادی دیندار؟ یا ماهیت جامعه قرآنی، از ریشه، با جامعه مدنی متفاوت است؟ آیا جامعه قرآنی را می‌توان با نهادهایی که لازمه جامعه مدنی هستند، اداره کرد؟ و بالعکس، آیا جامعه مدنی را می‌توان با حفظ تمام لوازم آن، بر اساس آموزه‌های دین اداره کرد؟ پس از روشن شدن این مبانی، باید به دنبال طرح مسئله دولت دینی رفت. به طور کلی، تا درک روشن و صحیحی از مفهوم جامعه قرآنی و معیارهای دینی بودن یک جامعه نداشته باشیم، نمی‌توانیم تصویر روشنی از چهره دولت دینی یا مدیریت دینی یا نظام اقتصادی دینی ترسیم کنیم. این مقاله، خود را فقط مدعی طرح مسئله میدانند و نه بیشتر؛ اما در ضمن، دو پرسش پایه‌ای را در باب جامعه دینی نیز در میان افکنده و کوشیده است تا بدانها پاسخ دهد: نخست آن که جامعه قرآنی، به چه معناست؟ دوم آن که، آیا تأسیس جامعه قرآنی، از اهداف دین است؟

### جامعه قرآنی (دینی) به چه معناست؟

اصطلاح جامعه قرآنی، در نگاه اول، روشنتر از آن به نظر می‌رسد که نیازی

به تعریف داشته باشد؛ اما در واقع، این چنین نیست. باید دانست که درک ما از جامعه قرآنی، بر این مدار می چرخد که قرآنی بودن را چگونه معنا کنیم. آیا هر جماعت مسلمانی را می توان یک جامعه قرآنی نامید؟ یا این که چنین جامعه ای، ویژگی هایی دارد که در هر جماعت مسلمانی یافت نمی شود؟ به عبارت دیگر، آیا وجود جماعتی از دینداران برای تحقق یک جامعه دینی، کافی است؟ یا این که برای تحقق چنین جامعه ای، به چیزی بیش از یک جمع مسلمان نیاز داریم؟ به طور کلی، می توان چنین گفت که وجود جماعتی دیندار، خود به خود، به معنای تشکیل یک جامعه دینی نیست؛ زیرا با صرف تجمّع گروهی از انسان ها، جامعه انسانی به وجود نمی آید؛ بلکه بر اساس تعاریف جامعه شناسان، هرگاه میان گروهی انسانی، شبکه ای از روابط اجتماعی پایدار شکل گرفت، آن گاه جامعه انسانی تشکیل خواهد شد. جامعه قرآنی نیز جامعه ای انسانی است و تمام اجزا و عناصر جامعه انسانی را داراست؛ اما صفت یا ویژگی خاصی، آن را از دیگر جامعه های انسانی، متمایز کرده است. این صفت یا ویژگی، همان «قرآنی بودن» آن است.

### ویژگی های جامعه قرآنی

حال، نکته ای که بر آن اصرار داریم، این است که این ویژگی قرآنی بودن جامعه، بیش از آن که به عنصر انسان ها مربوط باشد، به عنصر روابط اجتماعی مربوط است. به عبارت دیگر، اگر جامعه را به معنای دقیق علمی و اصطلاحی آن در نظر بگیریم، آنچه تعیین کننده قرآنی بودن یا نبودن یک جامعه است، محتوای روابط اجتماعی آن است، نه ویژگی های فردی انسان های عضو آن؛ اما اگر جامعه را برخلاف تعریف علمی آن، صرفاً حاصل جمع عددی انسان ها بدانیم، دینی بودن یا نبودن آن، وابسته به مسلمان بودن یا نبودن افراد آن است.

جوامع انسانی را می توان به دو نوع جامعه دینی و جامعه غیردینی (لائیک) تقسیم کرد. آنچه در این میان اهمیت بسیار دارد، این است که چه معیار و ملاکی برای این تقسیم وجود دارد؟ و بر چه اساسی می توان

جامعه‌ای را دینی دانست و جامعه دیگری را غیردینی؟  
برای این که تشخیص دهیم جامعه‌ای قرآنی هست یا نه، ابتدا باید ببینیم افراد آن، به دستورهای کلام وحی، پایبند هستند یا نه؟ حال، چه شاخصی برای سنجش درجه پایبندی افراد یک جامعه به کتاب آسمانی وجود دارد؟ و چگونه می‌توان درمقیاس اجتماعی، به مؤمن بودن یا نبودن افراد به آیات قرآن کریم پی بُرد؟ شاخص‌های حسی و ظاهری، فقط ظواهر حال افراد را نشان می‌دهند و برای سنجش امور معنوی و درونی، به حدّ کافی کاربرد ندارند. در حالی که دین اسلام، قویاً با جهان معنا و درون انسان پیوند دارد. اگر برای تشخیص قرآنی بودن جامعه‌ای که طبق تعریف، همان دیندار بودن افراد است، به شاخص‌های حسی و ظاهری اکتفا کنیم، باید براساس مشخصات اسمی و رسمی و یا آداب و عادات مذهبی متعارف، به دینی بودن یا نبودن آن جامعه، حکم کنیم. پیداست که چنین داوری‌ای، چه قدر ظاهرینانه خواهد بود؛ اما اگر به شاخص‌های ظاهری اکتفا نکنیم و دیندار بودن افراد را نه در مشخصات ظاهری و آداب رسمی، بلکه در اعماق درون آن‌ها بسنجیم، باید به روانکاوی عمیق تک تک افراد جامعه پردازیم که این کار، مقدور نیست و در این مورد، نمونه‌گیری نیز بی‌فایده است؛ زیرا تجربه‌های باطنی افراد، قابل تعمیم نیستند و هر تجربه‌ای، منحصر به فرد صاحب تجربه است.

در تعریف دیگری از جامعه قرآنی، آمده است: جامعه قرآنی، جامعه‌ای است که در آن «داوری با قرآن باشد و افراد، خودشان را همیشه با کتاب آسمانی موزون کنند». عباراتی از قبیل: «داوری با دین باشد» یا «افراد، خودشان را همیشه با دین موزون کنند»، بسیار کلی و تا اندازه‌ای هم مبهم اند. داوری دین تا کجاست؟ و چه اموری از زندگی بشر را در بر می‌گیرد؟ مردم باید چه چیز خود را با دین موزون کنند؟ طبیعت خود را، عقاید خود را، یا نظام زندگی اجتماعی خود را؟

بر اساس این تعریف، دین، نقش فعالی در هدایت رفتارهای جمعی و جهت‌دهی شبکه روابط اجتماعی ندارد؛ بلکه فقط داور بی‌اقتداری است که اگر افراد، کردارهای خود را بر او عرضه کنند، او هم خطا یا صواب

بودنشان را اعلام می‌دارد. دخالت دین در حدّ توصیه و اندرز است و همچون نصیحت‌گوی باوقاری، به فقیر، اندرز می‌دهد که صبر و قناعت پیشه کند و به غنی، توصیه می‌کند که خست نوزد و از مالش انفاق کند؛ به ستمگر هشدار می‌دهد که عاقبت ظلم، جهنّم و عذاب آخرت است؛ مظلوم را توصیه می‌کند که ستم را بر خود نپذیرد. حضور چنین چهره‌ای از دین، نمی‌تواند جامعه را به یک جامعه دینی تبدیل کند؛ بلکه حداکثر، یک جماعت دینداری می‌سازد. یعنی افراد جامعه را به افراد دینداری تبدیل می‌کند و این، برای تحقّق جامعه دینی، کافی نیست.

از تحلیل نارسایی‌های دو تعریف گذشته، می‌توان به تعریف درستی از جامعه قرآنی، دست یافت. مفهوم «روابط اجتماعی» در بحث ما، مفهومی کلیدی است که اگر به درستی فهمیده نشود، نمی‌توان درک درستی از مفهوم جامعه داشت. اگر وجود انسان را به منزله جسم برای جامعه بگیریم، روابط اجتماعی، به منزله روح آن است.

تمام اوصاف و حالت‌هایی که به جامعه نسبت داده می‌شود، از قبیل: صنعتی یا سنتی بودن، باز یا بسته بودن و دینی یا غیردینی بودن، در واقع، مربوط است به همین شبکه روابط و رفتارهای متقابل اجتماعی که در آن جامعه وجود دارد. مثلاً باز یا بسته بودن جامعه، اوصافی هستند که به ساختار روابط اجتماعی مربوط اند. جامعه بسته، جامعه‌ای است با ساختار قبیله‌ای که در آن، فرد، هیچ استقلال از خود ندارد و فقط به عنوان عضوی از پیکره جمع، مطرح است. ساختار جامعه بسته، با تسلیم در برابر نیروهای جادویی و ساحرانه، همراه است. جامعه باز، جامعه‌ای است با ساختار متحرک که قدرت انتقاد آدمی را آزاد می‌کند و افراد در آن، با تصمیم‌های شخصی رو به رو هستند. همچنین است حکایت دینی یا غیردینی بودن جامعه.

تدین افراد جامعه به یک دین، به خودی خود، موجب دینی شدن آن جامعه نمی‌شود؛ بلکه اگر در جامعه‌ای، دین، تعیین‌کننده نوع روابط و کردارهای اجتماعی باشد، آن جامعه، جامعه‌ای دینی است. براین اساس، با توجّه به جایگاه مهم شبکه روابط اجتماعی در جامعه

انسانی، می‌توان چنین گفت که: آنچه قرآنی بودن یا نبودن جامعه‌ای را تعیین می‌کند، اسلامی بودن یا نبودن روابط اجتماعی آن جامعه است، نه صرف مسلمان بودن یا نبودن افراد آن. قرآنی شدن روابط اجتماعی، جدای از مسلمان بودن افراد، خود، مقوله دیگری است که مستقلاً موضوعیت دارد و تحقق آن، نیازمند ابزارها و اهرم‌های ویژه‌ای است؛ جدا از ابزارها و اهرم‌هایی که برای مسلمان شدن افراد، لازم است.

باید گفت که جوامع غربی امروز را نمی‌توان جوامع دینی نامید، هرچند بسیاری از افراد آن، کم و بیش، دارای معتقدات دینی هستند و ایمان مسیحی خود را حفظ کرده‌اند و در آداب و اخلاق فردی خود، آن را به نمایش می‌گذارند؛ اما مسیحیت، دیگر تسلطی بر نظام روابط اجتماعی و نهادهای اجتماعی ندارد و روابط اجتماعی در آن جوامع، مبتنی بر باورهای دینی نیست.

از این رو، به رغم ایمان انفرادی که در میان افراد موجود است، آن جامعه‌ها را نمی‌توان جامعه دینی به شمار آورد. به عکس این حالت، اگر در جامعه‌ای شبکه روابط اجتماعی، مبتنی بر تعالیم دینی باشد و دین در ساخت و سازمان روابط اجتماعی دخیل باشد، آن جامعه دینی است، هرچند همه افراد آن، مؤمن به آن دین نباشند.

تاکنون، به تکرار و با تأکید بر مفهوم روابط اجتماعی گفته‌ایم که جامعه دینی، جامعه‌ای است که روابط اجتماعی آن، دینی باشد؛ اما هم روابط اجتماعی، مفهومی کلی است و هم دینی بودن آن، پرابهام است.

### اهرم‌های اصلی در گذار به سوی جامعه قرآنی

#### الف. روابط اجتماعی

پیش از این، گفته شد که جامعه قرآنی، جامعه‌ای است که روابط اجتماعی آن، مبتنی بر دستوره‌های قرآنی است. اینک می‌پرسیم: قرآنی بودن روابط اجتماعی، به چه معناست؟ پاسخ به این پرسش، ما را یک گام دیگر، به درک مفهوم جامعه قرآنی، نزدیک می‌کند. مقصود از قرآنی بودن روابط اجتماعی و به دنبال آن، اسلامی بودن جامعه انسانی، این

نیست که روابط و نهادهای موجود در یک جامعه، ذات و ماهیت قرآنی دارند و از طریق وحی به وجود آمده اند؛ بلکه به این معناست که قرآن، شبکه روابط اجتماعی و ساختار نهادهای اجتماعی را برابر معیارها و آموزه‌های خود، نظم و جهت می‌دهد که از این نظم و جهت‌دهی، در زبان دینی به «هدایت» تعبیر شده است.

هدایت رفتارهای اجتماعی افراد، در هدایت نهادها و روابط اجتماعی، مؤثر است؛ اما با آن، یکی نیست و به هیچ وجه، ما را از هدایت و جهت‌دهی نهادها و روابط اجتماعی، به صورت جداگانه، بی‌نیاز نمی‌کند. از سوی دیگر، هدایت نهادها و روابط اجتماعی در هدایت رفتارهای اجتماعی افراد، مؤثر است؛ اما این نیز با آن یکی نیست و ما را از هدایت رفتارهای اجتماعی افراد، بی‌نیاز نمی‌کند. در چنین چرخه‌ای، دین برای این که بتواند به هدایت شبکه روابط و نهادهای اجتماعی بپردازد، ناچار است که رفتارهای اجتماعی افراد را مورد توجه قرار دهد؛ یعنی افراد را در رفتارهای اجتماعی‌شان هدایت کند. از سویی دیگر، برای این که بتواند به هدایت رفتارهای اجتماعی افراد بپردازد، ناچار است که شبکه روابط و نهادهای اجتماعی را مورد توجه قرار دهد و برای هدایت آن نیز برنامه داشته باشد. سازوکار (مکانیسم) هدایت در هر یک از دو سوی این چرخه، با دیگری متفاوت است.

برای هدایت رفتارهای اجتماعی افراد، باید به طور مستقیم، به سراغ پایه‌های چهارگانه عمل اجتماعی (یعنی شخصیت فردی، ارزش‌ها، هنجارها و نمادها) رفت. با تأثیر و نفوذ در این پایه‌ها می‌توان عمل اجتماعی را در جهت مطلوب، هدایت کرد. همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد، در میان این پایه‌های چهارگانه، شخصیت فردی و ارزش‌ها، دارای اهمیت اساسی است؛ چون با محتوای عمل اجتماعی، سروکار دارد، برخلاف هنجارها و نمادها که بیشتر، به قالب عمل مربوط است. درک کلی انسان از هستی و به اصطلاح «جهان‌بینی» او، هم‌الفاظ کننده ارزش‌ها به انسان است و هم در تکوین شخصیت فردی او تأثیر فراوان دارد و دین نیز در عام‌ترین تعریف خود، یک نوع جهان‌بینی و هستی‌شناسی است.

### ب. دینی شدن روابط

باگزینش جهان بینی دینی، طبعاً دین، تعیین کننده نوع ارزش ها و در مواردی حتی تعیین کننده هنجارها و نمادها نیز خواهد بود و به شخصیت فردی هم، محتوا و جهت ویژه‌ای می‌دهد. بدین ترتیب، دین، با تعیین نوع جهان بینی انسان، می‌تواند بر تمام عوامل شکل‌گیری یک رفتار یا پدیده اجتماعی، اثر بگذارد و در نتیجه، عمل اجتماعی را به سمت مطلوب خود جهت دهد. برخی از جامعه شناسان برجسته، بر این نظرند که فهم رفتارهای اجتماعی انسان، بدون فهم جهان بینی او، اصلاً ممکن نیست. به نظر ماکس وبر، رفتار آدمیان در جوامع گوناگون، فقط وقتی قابل درک است که در چارچوب جهان بینی آنان یا دریافت کلی آنان از هستی قرار داده شود و البته احکام و آداب و مناسک دینی آن‌ها نیز جزئی از این جهان بینی است. بر این اساس، می‌توان گفت که دین، به عنوان یک نوع جهان بینی، نه فقط معیار و داور رفتارهای فردی و جمعی انسان است، بلکه در عین حال و به طریقی دیگر، در اصل شکل‌گیری رفتارهای انسان نیز مؤثر است؛ زیرا اگر کردارهای اجتماعی انسان را تحلیل کنیم، می‌بینیم که قویترین مؤلفه‌های آن، به طور مستقیم، از نوع جهان بینی انسان سرچشمه گرفته‌اند و در این جا مفروض ما این است که دین، نوعی جهان بینی است.

تا این جا به این نتیجه رسیدیم که دین، با تأثیر گذاشتن بر ساختمان درونی رفتارهای اجتماعی افراد، می‌تواند آن‌ها را در مسیری که می‌خواهد، هدایت کند. هدایت در این سطح، با ابلاغ پیام دین و آموختن آموزه‌های آن و التزام به دستورهای آن، حاصل می‌شود و برای تحقق هدایت، به ابزاری غیر از تعلیم و انذار و تبشیر، نیازی نیست؛ اما این، فقط یک روی سگه است؛ زیرا رفتارهای اجتماعی افراد، تحت تأثیر یک عامل نیرومند بیرونی نیز قرار دارد و آن، ساختمان روابط اجتماعی است که روی دوم سگه است.

از این رو، هدایت رفتارهای اجتماعی افراد، بدون هدایت این عامل نیرومند بیرونی (یعنی روابط اجتماعی) ممکن نیست. هدایت این نظام‌ها و به تعبیر دیگر، دینی شدن این نظام‌ها به عنوان یک عامل مسلط بیرونی، در دینی شدن کردارهای اجتماعی افراد، تأثیر تعیین کننده‌ای

دارد. این جاست که به موازات چرخه علت و معلولی ای که میان کردارهای اجتماعی افراد و روابط اجتماعی حاکم بر جامعه برقرار است، برای دینی شدن جامعه، به چرخه ای از هدایت دینی نیاز خواهد بود. این چرخه هدایت نیز در دو سطح: هدایت کردارهای اجتماعی افراد و هدایت روابط اجتماعی حاکم بر جامعه، باید برقرار باشد و هدایت هر یک، مستلزم هدایت دیگری خواهد بود. البته هدایت در سطح دوم، یعنی دینی کردن روابط اجتماعی (سیاست، اقتصاد، حقوق و اخلاق) به ابزارهایی غیر از ابزارهایی که در سطح اول، مورد احتیاج بود، نیاز دارد. در این جا صرف تعلیم و انداز و تبشیر، کارساز نیست؛ بلکه در این سطح، ما با واقعیت های خارجی سروکار داریم که هر یک، به گونه ای از اقتدار اجتماعی برخوردارند و با تکیه بر اقتدار خود، در منش ها و کنش های افراد جامعه دخالت می کنند. برای مهار کردن این واقعیت های مقتدر و جهت دادن به آن ها در عمل، ناچار از الزام و اجبار و اعمال قدرت متقابل هستیم. برای جهت دینی دادن به نظام سیاسی یا اقتصادی یک جامعه، القای ارزش های دینی و تبیین خیر و شر، به تنهایی کافی نیست و توسن سیاست و اقتصاد، در میدان عمل، با اندرز و نصیحت مهار نمی شود؛ بلکه گریزی از دخالت عملی و اعمال قدرت نیست؛ زیرا قدرت را در عمل، جز با قدرت نمی توان مهار کرد.

این جاست که ضرورت وجود نهادهای مدنی قدرتمند (مثل: احزاب، تشکلهای صنفی، انجمن های علمی، سازمان های غیر دولتی اجتماعی و فرهنگی و...) و نیز رسانه های آزاد و مستقل، برای تأثیرگذاری بر دولت و دیگر نهادهای قدرتمند اجتماعی (مثل بازار و حوزه های دینی) آشکار می شود تا بتوان از طریق آن ها، بر بخش های مختلف حاکمیت و نیز قوانین و نظام اداری و تشکیلات قضایی و فرهنگ عمومی و رهبران جامعه، تأثیر گذاشت و ارزش های دینی و قرآنی را حاکم ساخت و در سطوح بالای اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر انجام داد.

### ج. آزادی اندیشه

اصولاً توقع این که میزان قرآنی شدن (یا به تعبیر دیگر: مسلمانی و ایمان)



همه شهروندان یک جامعه قرآنی، در یک سطح و یکسان باشد، توقعی باطل و برخلاف قرآن کریم است که در جای جای آن، بر تدریجی بودن کمالات معنوی انسان‌های و تفاوت مراتب ایمان مؤمنان (حتی پیامبران، مثل ابراهیم و خضر و موسی)، تأکید و اشاره شده است که خداوند بر ایمان مؤمنان می‌افزاید.<sup>۱</sup>

به علاوه، پیامبر(ص)، به تفاوت درجه ایمان مردم و حتی اصحاب خود، توجه داشتند، تا جایی که می‌فرمودند: «اگر ابوذر بداند که در قلب سلمان چیست، او را می‌کشد یا کافر می‌شمارد».<sup>۲</sup> ایشان همچنین در مورد اختلاف فهم‌ها و دیدگاه‌ها در میان امت خویش و بویژه عالمان امت، فرموده‌اند: «اختلاف امت من، رحمت است».<sup>۳</sup>

همچنین نگاهی به «نهج البلاغه» نشان می‌دهد که زبان و بیان امام علی(ع)، در گفتگو با اصحاب ویژه اش، یکی نیست. باکمیل، به زبان عرفانی و از مباحث توحید و معاد، سخن می‌گوید و با حارث همدانی، به زبان تربیت و تهذیب اخلاق و با مالک اشتر، به زبان حکمت سیاسی و عملی.

پس حتی مؤمن‌ترین انسان‌ها نیز ظرفیت‌های متفاوت و دریافت‌های متفاوتی از مفاهیم و تعالیم قرآنی دارند و در نتیجه، جامعه قرآنی، جامعه‌ای متنوع و در حال گفتگو و تعلیم و تعلم و تعالی تدریجی و عرصه تضارب آرا و افکار و سرشار از بردباری مذهبی و آزادی بیان و به دور از تعصب و تندروی دینی و تحمیل و تفتیش عقاید است.

اساساً یکی از اقتضائات عدالت قرآنی، برابری شهروندان در «حق دانستن و پرسیدن و پاسخ دادن و پاسخ گرفتن» است؛ چیزی که ناگزیر، به گروه بندی‌های فکری می‌انجامد. بدین ترتیب، آزادی‌های سیاسی-اجتماعی، ضرورت می‌یابند و این‌ها البته، لازمه یک جامعه قرآنی اند که عدالت اجتماعی-اقتصادی و نیز آزادی معنوی را هدف گرفته است.

### پایان سخن

حاصل کلام، آن است که جامعه قرآنی، جامعه‌ای است که نظام روابط اجتماعی آن، مبتنی بر ضوابط قرآنی است. به عبارتی مشخصتر، جامعه

قرآنی، جامعه‌ای است که در آن، زمام چهار عرصه زندگی اجتماعی انسان (یعنی سیاست، اقتصاد، حقوق و اخلاق) در دست دین باشد و هدف و جهت قرآنی داشته باشد. چنین جامعه‌ای، یک جامعه اسلامی است؛ حتی اگر یکایک افراد آن، متدین به دین اسلام نباشند.

## پی نوشت‌ها

- [۱]. سوره مجادله، آیه ۱۱.
- [۲]. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.
- [۳]. تفسیر القرآن الکریم، [آیه الله] سید مصطفی خمینی، ج ۴، ص ۱۸۲؛ کنز الفوائد، ص ۳۰۱۲۹۸.

### منابع:

۱. اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، نهم، ۱۳۷۷، جلد دوم.
۲. جامعه‌شناسی دین، مالکوم همبلتون، محسن ثلاثی، تهران: تبیان، اول، ۱۳۷۷.
۳. جامعه مدنی و اندیشه دینی، محمدرضا مجیدی و علی دژاکام، تهران: دفتر نشر معارف، اول، ۱۳۷۷.
۴. فلسفه تاریخ، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، نهم، ۱۳۷۷، جلد اول.
۵. قرآن شناخت، بهاء الدین خرمشاهی، تهران: طرح نو، دوم، ۱۳۷۵.
۶. محمد و قرآن، جان دونپورت، سید غلامرضا سعیدی، تهران: اقبال، دوم، ۱۳۳۵.

.....  
مجله حدیث زندگی آذرودی ۱۳۸۶، شماره ۳۸

## دانستنی‌هایی از قرآن استغفار

والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم  
ومن يغفر الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون اولئك  
جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها  
ونعم اجر العالمین» (سوره آل عمران - آیات ۱۳۵ و ۱۳۶)

و آنان که کار زشت و گناه کبیره‌ای مرتکب شوند و یا به خویشتن ستم روا  
دارند، همانا اگر خدا را یاد کنند و برای گناهانشان از او طلب آمرزش کنند - و  
کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد - و اصرار و پافشاری برگناه خود نکنند  
در حالی که آگاه هستند، پاداششان آمرزش از سوی پروردگارشان است و  
بوستان‌هایی که از زیرش جوی‌های روان جاری است، در آن جاودانه اند و  
چه نیکو است پاداش اقدام‌کنندگان.

### فاحشه

هر عمل زشت و قبیحی را فاحشه نامند هر چند بیشتر اطلاق بر زنا  
می‌شود ولی چون در این آیه در کنار فاحشه، واژه ظلم به نفس آمده  
است، ممکن است فاحشه بر هر گناه کبیره‌ای اطلاق شود در حالی که

ظلم به نفس اشاره به گناهان صغیره باشد.

فاحشه در قرآن مجید در مواردی مختلف به کار برده شده مثلا در مورد شرک نیز این کلمه استعمال شده است.

در سوره اعراف می فرماید:

«واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا» و اگر مرتکب شرک به خدا شوند می گویند ما پدران خود را بر این عمل یافتیم.

و در جای دیگری اطلاق بر زنا شده است، می فرماید:

«واللاتی یاتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم» آن زنانی از شما که عمل قبیح زنا را مرتکب می شوند، چهار نفر از خودتان را بر آنان گواه و شاهد بگیرید.

و ممکن است در این آیه کلمه فاحشه اشاره به تجاوز به حق دیگران باشد اعم از زنا یا قتل یا سرقت و یا هر گناه دیگری که تجاوز به حق دیگران است و اثرش به غیر منتقل می شود که در مقابل آن ظلم به نفس یاد شده و آن گناهی است که اثرش فقط به شخص گناه کننده می رسد، حال چه گناه کبیره باشد و چه صغیره.

نکته دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که اصرار بر گناه هر چند کوچک باشد آن را در جمله گناهان بزرگ قرار می دهد.

### ذکروا الله

بی گمان ذکر و یاد خدا بهترین وسیله آمرزش و بازگشت به سوی معبود است ولی معنایش این نیست که تنها استغفار زبانی، گناه را بکلی می پوشاند بلکه مقصود همواره به یاد خدا بودن و غفلت نکردن از اوست که عالم همه محضر الهی است و انسان باید پیوسته خدا را ناظر و حاضر بر اعمال و گفتار و کردار خود بداند و بدینسان در او ملکه ای ایجاد می شود که او را از گناه کردن باز می دارد.

البته استغفار لفظی هم خوب و هم مؤثر است ولی باید توأم باشد با استغفار قلبی و درونی یعنی چنانکه در زبان استغفار می کند اصرار بر گناه و عصیان پروردگار نداشته باشد و در این آیه نیز اشاره به آن شده و فرموده

است: «ولم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون» آگاهانه اصرار بر گناه نورزند. اینجا است که اگر انسان در ضمن اصرار بر گناه خدا را نیز یاد کند، نه تنها اثر ندارد بلکه شاید توهین به مقام قدس الهی باشد و در آن صورت، گناهش بزرگتر و کیفرش افزون تر است. پس تنها لقلقه زبان کافی نیست، بلکه حضور قلب و عدم اصرار بر گناه، لازمه آموزش آن است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر (ع) روایت شده که در ذیل جمله «ولم یصروا علی ما فعلوا» فرمود: «الاصرار ان یدنب الذنب فلا یستغفر الله و لایحدث نفسه بتوبه فذلک الاصرار» اصرار معنایش این است که انسان، گناهی را مرتکب شود، نه از خدا طلب آمرزش کند و نه نفس خود را ملامت نماید و آن را وادار به توبه کند.

در مورد گناهان صغیره از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: هیچ گناهی هر قدر هم کوچک باشد، در صورت اصرار بر انجامش، صغیره نیست و هیچ گناهی در صورت استغفار و طلب آمرزش از خداوند، کبیره نیست. در تفسیر الدر المنثور از ابوسعید خدری نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: ابلیس به خداوند عرض کرد: به عزتت قسم که تا وجود دارم، نسل آدم را تا زنده اند، به گمراهی و امی دارم و به ضلالت سوق می‌دهم. خداوند در جواب او فرمود: به عزتم سوگند که مادام آنان از من طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند، من هم آن‌ها را می‌آمزم.

در کتاب مجالس از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: وقتی این آیه مبارکه نازل شد، ابلیس بر فرازیکی از کوه‌های مکه به نام «جبل ثور» بالا رفت و فرزندان و شاگردان خود را صدا کرد. وقتی آنان گرد آمدند و پرسیدند که از آن‌ها چه می‌خواهد، گفت: این آیه نازل شده، خواستم ببینم کدام یک از شما می‌تواند آن را خنثی نماید.

یکی از عفريت‌ها برخاست و گفت: من حریف آن هستم. ابلیس گفت: نه، تو توانائی آن را نداری! دیگری برخاست، باز هم ابلیس او را سر جایش نشاند، تا آنکه عفريتی به نام «وسواس خناس» برخاست و گفت: من آن را خنثی می‌کنم و بر آن توانائی دارم. پرسید: چگونه؟ گفت: من به فرزندان آدم وعده می‌دهم و تشنه گناهان می‌کنم تا آن را به جای آورند، پس از آن،

توبه و استغفار را از یادشان می‌برم تا فرصت توبه پیدا نکنند. ابلیس گفت: آری! توبه حق توانائی آن را داری و بدین سان مأموریتش داد که تا روز موعود همچنان به کار خود ادامه دهد. واضح است که تنها کسانی گرفتار وسواس خناس می‌شوند که تسلیم او گردند و با او همکاری کنند و از او اطاعت نمایند ولی مردان با ایمان و هشیار که کاملاً مراقب اوضاع و احوال خود هستند و خدا را پیوسته ناظر بر کردار و رفتار خویش می‌دانند و هرگاه از روی جهالت گناهی از آنان سرزد بلا فاصله به درگاه خداوند غفار روی می‌آورند و با راز و نیاز و استغفار و مناجات و اظهار پشیمانی و ندامت گناه خود را می‌شویند و قلبشان را از تاریکی گناه پاک می‌سازند، اینان اند که پاداش شان از سوی خداوند مهربان - بی‌گمان - مغفرت و رسیدن به بهشت برین است که روده‌های روان در زیر آن جاری است و خوشا به حال عاملان و کار نیکوکنان نه افراد تنبل که حتی از استغفار نیز شانه خالی می‌کنند و از خدای خود غفلت می‌ورزند.

خداوند ما را جزء استغفارکنندگان قرار دهد آمین رب العالمین.

## دانستنی‌هایی از قرآن لعنت بر مفسدان

«الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار» (سوره رعد، آیه ۲۵)  
آنان که پس از بستن پیمان با خدا، آن را شکستند و آنچه را که خدا امر کرده بود به پیوند آن، پاک بگسستند و در روی زمین فساد و فتنه برانگیختند، لعنت و نفرین خدا بر آنان باد و همانا آنان را بد منزلگاهی است.

### چه وقت مردم با خدا پیمان بستند؟

اخذ میثاق و گرفتن پیمان از مردم، چنانچه از تفاسیر استفاده می‌شود دو مرحله دارد:

۱. در عالم ذر که آن را روز «الست» می‌نامند، به اعتبار اینکه خداوند در آن جهان (عالم ذر) از ذرات انسان‌ها پیمان گرفت و فرمود: «اے لست بربکم؟ قالوا بلی» آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری! در آنجا خداوند با مردم عهد بست که پرستش و عبادتش کنند و جز او را نپرستند.

۲. مرحله دوم همین جهان دنیا است که عهد الهی توسط پیامبران و رسولان صورت می‌گیرد. در این دنیا ۱۲۴ هزار پیامبر آمدند که مردم را به

همان پیمان الهی دعوت کنند و به آن ها گوشزد نمایند و تذکر دهند و از پرستش غیر خدا باز دارند. این هم پیمان دیگری است که انسان با خدا بسته است هرچند گاهی نادیده می گیرد و از آن چشم می پوشد و آن را انکار می نماید که در چنان حالی قطعاً مستوجب لعنت و دوری از رحمت و اسعه خداوندی است.

### نقض عهد

نقض عبارت است از تفرقه و جدایی بین دو چیز به هم پیوسته مانند ویران کردن و نقض عهد یعنی عمل کردن برخلاف آن. پیمان خدا همان عمل کردن به حق است در آنچه واجب نمود و میثاق عهد یعنی محکم نمودن و تاکید بر آن. پس قطع نقیض وصل است چنانکه افساد نقیض اصلاح است.

### فساد در زمین

مظاهر فساد در زمین بسیار است از جمله می توان به مواردی اشاره کرد:

۱. یاری دادن ستمگران و کمک به ظالمان.
  ۲. برانگیختن فتنه و ایجاد فساد و آشوب در میان امت.
  ۳. به گمراهی کشاندن ساده اندیشان و عوام.
  ۴. اشاعه فحشا و ترویج منکرات.
  ۵. پخش و تبلیغ از مظاهر فساد و تباهی های سمعی و بصری.
  ۶. ایجاد بلوا و تفرقه میان مردم.
- بنابراین کسانی که در میان ملت مسلمان، ایجاد تفرقه می کنند و فتنه گری می نمایند و وحدت ملی و عقیدتی را به هم می زنند و مردم را به گمراهی می کشانند و ایجاد حالت سردرگمی در میان مسلمانان می کنند و از راه تبلیغ های سمعی یا بصری و توسط روزنامه ها و مجلات و سخنرانی های انحرافی، مردم را به جان یکدیگر می اندازند و به خط بازی هایی که نتیجه ای جز فساد و بلوا و آشوب ندارد، دامن می زنند قطعاً اینان از مظاهر بارز مفسدین در زمین هستند (چه برخی را خوش آید و چه ناخوش



آید) و طبق آیه شریفه یاد شده اینان از رحمت خدا بدورند و چه بدبخت گروهی هستند آنان که مستوجب لعنت و نفرین الهی می باشند. به خدا پناه می بریم و از او می خواهیم ما را به راه راست هدایت کند و از انحراف و فساد دور نماید تا رحمت گسترده او شامل حال ما نیز شود و از غضب ذات مقدسش رهایی یابیم.

ضمناً از آیه شریفه استفاده می شود که پیمان شکنان، نتیجه کارشان فساد در زمین است و در نتیجه فساد، دوری از رحمت خدا است.

پس برای اینکه گرفتار عذاب و لعنت خدا نشویم باید رابطه ها را با خدا و با اولیای خدا و پیشوایان دین و رابطه را با خویشان و با بندگان خدا محکم کنیم و بی گمان یکی از مهمترین موارد وصل که خداوند نیز با ما پیمان بر آن گرفته است ولایت علی (ع) و فرزندان معصومش است که باید تا آخر عمر بر این ولایت پابرجا باشیم و آن را قطع نکنیم.

در تفسیر قمی آمده است عن ابی الحسن (ع) قال: «ان رحم آل محمد (ص) معلقه بالعرش بقول: اللهم صل من وصلنی و اقطع من قطعنی و هی تجری فی کل رحم و نزلت هذه الایه فی آل محمد و ما عاهدتم علیه و ما اخذ علیهم من الميثاق فی الذر من ولایه امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام بعده».

خویشاوندی و قرابت آل محمد به عرش خدا آویزان است می گوید: خدایا هر که مرا گرامی بدارد او را گرامی بدار و هر که از من دوری جوید او را از رحمت دور کن و همانا این آیه درباره آل محمد نازل شده است و همان چیزی است که در عالم ذرا از مردم پیمان گرفت که آن ولایت امیر المؤمنین و امامان پس از او است که درود خداوند بر آنان باد

# دانستنی‌هایی از قرآن همه انسان‌ها زیان‌کارند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . وَ الْعَصْرِ . اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خَسْرٍ . اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ .  
در این سوره کوتاه مطالب بسیار ارزشمندی گنجانده شده که به برخی از آن‌ها فهرست‌وار اشاره می‌شود.  
خداوند در قرآن کریم به بعضی از مخلوقات و آفریده‌هایش بنا به اهمیتی که دارند و یا به خاطر اقتضای مقام، سوگند خورد. در این سوره مبارکه به «عصر» سوگند خورده است.

## عصر چیست؟

مفسرین در این کلمه توجیهات و تأویلات بسیار دارند که مهم‌تر از آن‌ها چند چیز است:

۱. عصر به معنای دهر و زمان است. و این قول ابن عباس می‌باشد که خداوند به زمان و دوران قسم می‌خورد زیرا دهر و زمان برای خردمندان بسیار ارزشمند است که از آن عبرت می‌گیرند. و چه بسا با سایر آیات سوره نوعی سازگاری و تناسب داشته باشد چه بحث از زیان و ضرر انسان است

که پیوسته عمرش می‌گذرد و کمتر عبرت می‌گیرد.

۲. برخی دیگر از مفسران گفته اند که مقصود وقت عصر و چاشت می‌باشد که آخرین ساعات روز در این زمان سپری شود و به هر حال به قدرت و سلطنت خداوند باز می‌گردد که زمان را با اختلاف شب و روز آفرید تا عظمت خود را در این اختیار مناسب و ظریف نشان دهد. و هنگام عصر هنگامی است که آفتاب با آن همه نور و فروغ به پشت پرده تاریکی فرو می‌رود تا جا را برای سلطان شب بگشاید... و چنانکه خداوند به ضحی که اول روز است - قسم یاد کرده به عصر نیز، که آخر روز است - قسم یاد می‌کند که این دو هنگام مهم را در حرکت شبانه روز گوشزد کند. و اهمیت این دو زمان بیشتر می‌شود وقتی بنگریم روایات در فضیلتشان زیاد آمده و دعا در این دو وقت مستجاب است.

۳. بیشتر مفسران آن را به نماز عصر تفسیر کرده اند. و نماز عصر که «الصلاة الوسطی» نام دارد بسیار با اهمیت است و در قرآن و حدیث از آن به بزرگی یاد شده است و دارای فضیلت بی شمار است. در روایتی از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «من فاتته صلاة العصر فكأنما وتر أهله و ماله» کسی که نماز عصر از او فوت شود مانند کسی است که از اهل و مال خود جدا شده و بی کس و بی مال شده است.

### ان الانسان لفي خسر

این جواب قسم است که یک سنت الهی است. همانا انسان به تحقیق در حال خسران و زیان است. دو تأکید در این جمله وجود دارد یکی «ان» و دیگری «لام تأکید» که هر دو مطلب را تأکید می‌کند. و الف و لام انسان برای جنس است یعنی جنس انسان در حال زیان است. پس شامل حال همه می‌شود.

زیرا عمر همچنان می‌گذرد و انسان کمتر از أوقاتش به عبادت خدا می‌گذراند، پس انسان در هر حال در حال گذراندن عمر، زیان‌کار است. در روایتی آمده است که روز قیامت همه مردم حتی اولیای خدا در حال حسرت و ندامت اند و لذا قیامت را یوم الحسره می‌خوانند که همه بدون

استثنا در آن روز پشیمانند که ای کاش بهتر و بیشتر عبادت می کردیم و اوقاتمان را به بطالت و کسالت نمی گذراندیم. و این سان انسان ها در همه ادوار با ضرر و زیان دست به گریبانند که هر چه از سرمایه عمر کاسته می شود ذخیره و توشه آخرت کمتر می گردد. فخر رازی در تفسیر خود از یکی از بزرگان گذشته نقل می کند که می گفت: معنای آیه را از یک مرد یخ فروش فهمیدم. او فریاد می زد: «ارحموا من یذوب رأس ماله» به کسی که سرمایه اش دارد آب می شود رحم کنید. او گوید: پیش خود گفتم این است معنای «اِنَّ الانسان لفی خسر» زیرا عمر انسان مانند آن یخها آب می شود و از بین می رود و سرمایه ای برای خویشتن نمی اندوزد.

در روایتی از امام هادی (ع) نقل شده که فرمود: «الدنيا سوقٌ ربح فيها قوم و خسر آخرون» دنیا مانند بازاری است که برخی در آن سود می کنند و برخی ضرر.

### إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا

سرانجام زبان کاران را استثنائی هست. نخبگانی هستند که از این قاعده کلی مستثنایند. امام صادق (ع) طی روایتی می فرماید: «استثنی أهل صفوته من خلقه» در میان آفریدگانش، نخبگان را استثنا کرده است.

آن ها چه کسانی اند؟ حضرت ادامه دهد: «آمنوا بولاية أمير المؤمنين و تواصوا بالحق من بعدهم ذراریهم و من خلقوا بالولاية و تواصوا بالصبر أی وصوا أهلهم بالولاية و تواصوا بها و صبروا علیها» آنان که به امیر المؤمنین (ع) ایمان آوردند و به حق که ولایت او و فرزندانش است پس از خودش سفارش کردند و فرزندان خود را به این ولایت و به صبر و تحمل سختی ها در این راه توصیه کردند؛ اینان نخبگانی هستند که روز رستاخیز زبان کار نخواهند بود.

به هر حال استثنا شامل حال مؤمنانی می شود که نه تنها در زبان و قلب ایمان دارند بلکه با عمل نیز ایمانشان محرز و ثابت است، و اینان با دو خاصیت مهم از دیگران جدایند و آن سفارش کردن خود و دیگران به حق و پذیرش آن در هر زمان و مکان، در خوشی و سختی و در سراء و ضراء و

سفارش دوم سفارش به صبر است که صبر از عزائم امور می باشد و بسیار اهمیت دارد بلکه بالاتر از آن چیزی نیست. انسان مؤمن باید در هر حال برای خدا صبر کند و تمام زورگوئیها و شکنجه ها و سختی ها و شدت ها و گرسنگی ها و ناآمنی ها را در راه حق و در راه تحقق آن تحمل کند. چنین اند نخبگان و اولیای خدا که امید است با طلب توفیق از او ما را به راه آنان هدایت کند و با آنان محشور فرماید. آمین رب العالمین.

## مبانی تفکر سیاسی در قرآن

قرآن ریشه اصلی تفکر سیاسی در اسلام است، و قرآن ضمن طرح و شرح مبانی اندیشه‌های سیاسی، اعتقاد و عمل به این مبانی و اندیشه‌ها را جزئی از قلمرو وسیع ایمان و بخشی از مجموعه تعالیم اسلام و گوشه‌ای از حیات یک مسلمان می‌شمارد، بطوری که در تفکر قرآنی تفکیک اندیشه و عمل سیاسی از ایمان و اسلام و زندگی مسلمان امکان پذیر نیست. ولی این نکته را نباید فراموش کرد که تفکر سیاسی در قرآن بعنوان هسته مرکزی حیات سیاسی یک مسلمان متعهد، بسی از مفهوم حزب (حزب‌گرایی) فراتر است، و از قیود منفی که معمولاً دام‌نگیر احزاب سیاسی می‌گردد میراست.

مسلمان صرفاً به دلیل ایمانش و تعهدی که در برابر اسلام و خدا و فرامین او دارد به اندیشه و عمل سیاسی می‌گردد و نسبت به آن احساس تعهد می‌نماید و خود را در تحقق بخشیدن به آرمانهای سیاسی اسلام مسئول می‌بیند. این پوشش سیاسی، همه قشرهای جامعه اسلامی را در بر می‌گیرد و گاه بر اساس مقرراتی چون «مؤلفه قلوبهم» و «حکمیت» از مرز اسلام نیز فراتر می‌رود.

بررسی مبانی اندیشه‌های سیاسی در قرآن، کلید کلیه بحث‌هایی است که تحت عنوان فقه سیاسی و بویژه بخش سیاست و حکومت در اسلام مطرح می‌گردد. از این‌رو در آغاز بررسی نظام سیاسی اسلام لازم است با کلیات این مبانی آشنا شویم و کاربرد آن را در ساختار نظام سیاسی و حکومت اسلامی جستجو نماییم.

### ۱. خلافت الهی

از دیدگاه قرآن، انسان خلیفه خدا در زمین و عهده دار استقرار حاکمیت خدا و وارث نهائی زمین و حکومت در آن است. انسان موظف است خصائص و شرائط لازم را برای احراز این مسئولیت بزرگ کسب نماید و از همه امکانات مادی و معنوی که خدای جهان در اختیار وی نهاده است بهره بگیرد. اگر قرآن از مسخر بودن جهان در دست انسان سخن می‌گوید برای آن است که به انسان تفهیم کند که او توانائی به دوش کشیدن چنین مسئولیت بزرگ را دارد و امکانات لازم نیز در صورتی که او بخواهد و اراده کند در اختیارش نهاده شده است. این بینش و اعتقاد، مسئولیت و عمل سیاسی گسترده ای را در زندگی مسلمان ایجاب می‌کند که قلمرو آن را می‌توان با ملاحظه آیات زیر دریافت:

الف: آنگاه که پروردگار تو خطاب به فرشتگان گفت: من اراده کرده‌ام که در روی زمین خلیفه ای بنهم (۱)  
ب: همان ای داود ما ترا در روی زمین خلیفه قرار دادیم باید که در میان مردم بحق حکومت کنی (۲)

ج: خداوند به آن‌ها که ایمان آورند و عمل صالح بجا آورند وعده داده است که آن‌ها را خلیفه در زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان را چنان کرد (۳)

### ۲. امت واحد

قرآن انسان‌ها را - علی‌رغم عوامل اختلاف انگیز و تمایزها و تفاوت‌های گوناگونی که بین آن‌ها حکمفرماست - مجموعه ای همگرا و همگون و متشکل، و چون کاروانی منسجم و در حال حرکت به سوی مصرف واحد،

تلقی می‌کند و او را به یک سازماندهی فراگیر دعوت می‌کند، و این حالت را کیفیت نخستین جامعه بشری و شکل مطلوب و معقول آینده بشر می‌داند: الف: مردم (در نخستین روزهای حیات اجتماعی) امت واحد بودند، از آن پس خداوند انبیاء را برانگیخت. (۴)

ب: انسان‌ها، جز امت واحد نبودند از آن پس اختلاف نمودند. (۵)

ج: این است امتتان که امت واحد است و من نیز پروردگارتان، پس مرا عبادت کنید. (۶)

بر اساس این بینش و اعتقاد، مسلمان موظف است که وحدت و یکپارچگی را نخست در جامعه کوچکتر جهان اسلام تحقق ببخشد و سرانجام آن را به سراسر جامعه بشری گسترش دهد.

### ۳. امامت و رهبری

هدایت جهان هستی با حکمت و قدرت لایزال خداوندی جزئی از مجموعه تعالیم توحیدی قرآن است و در این راستا هدایت انسان و رهبری وی به سوی سعادت مطلوبش در تمامی ابعاد و بخشهای زندگی او توسط انبیاء که از طرف خداوند حکیم و علیم و قدیر برانگیخته می‌شوند انجام می‌گیرد. امامت و رهبری انسان به دلیل پیچیدگی آفرینش انسان و مسائل مربوط به هدایت و سعادت او، جز از طریق گزینش الهی امکان پذیر نیست. این برگزیدگان الهی هستند که کاروان امت بشری را سازمان می‌دهند و بطور حکیمانه آن را به سوی سعادت حقیقی اش راهبری می‌کنند:

الف: آنچه که خداوند ابراهیم را به سخنانی (طرق مختلف) آموذ و او این آزمایش‌ها را به اتمام رسانید خداوند گفت: من ترا برای مردم امام قرار دادم. (۷)

ب: ما پیامبران را امامان قرار دادیم که به امر ما هدایتگری دارند. (۸)

ج: ما مستضعفان را امامان قرار خواهیم داد و آنان را وارث زمین (۹)

در فرهنگ سیاسی قرآن، امامت به دو گونه آمده است، امامت انسان‌های پاک و متقی که بر عهده انبیاء و برگزیدگان آن‌ها و مستضعفان با ایمان و عمل صالح است، و امامت بدکاران که از آن‌ها به ائمه کفر (۱۰) تعبیر شده است: روزی فرا می‌رسد که هر گروهی از انسان‌ها را با امامشان فرا می‌خوانیم. (۱۱)



#### ۴. آزادی توأم با مسئولیت انسان

خداوند از دیدگاه قرآن، انسان را در برابر هدایت حکیمانه اش که در بعثت انبیا تجلی کرده است آزادی عطا کرده است، به این معنی که او در عین موظف و مسئول بودن در برابر آینده اش، در انتخاب آن آزاد است، زیرا انسان موجودی است با ادراک و قدرت تشخیص، از این رو مسئولیت خواهی از او باید براساس انتخاب باشد:

الف: ما انسان را هدایت کردیم، حال او یا سپاسگزار این نعمت است و یا کافر به آن. (۱۲)

ب: هر کس خواست ایمان آورد و هر کس بخواهد کفر بورزد. (۱۳)

ج: خداوند وضعیت هیچ قوم و گروهی از انسان ها را دگرگون نمی کند مگر آنکه خود بخواهند. (۱۴)

به این ترتیب انسان حاکم بر سرنوشت خود قرار داده شده است، که باید با مسئولیتی که در برابر خدا دارد راه آینده ساز خویش را براساس تعقل و حکمت برگزیند. این بینش در حیات سیاسی مسلمان نقش بسیار مهمی ایفا می نماید.

#### ۵. حقوق انسان

مراعات کلیه حقوق ناشی از کرامت انسانی و کار و تلاش وی در زندگی، از اصولی است که قرآن بر آن تاکید دارد، و ناگفته پیداست که بخش قابل توجهی از حیات سیاسی انسان به این اصل بستگی دارد:

الف: مغز انسانی (از نظر ارزش و مسئولیت و سرنوشت) در گرو عمل خویش است. (۱۵)

ب: ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم. (۱۶)

ج: من هرگز تلاش و کار هیچ انسان عاملی را ضایع و بی بهره نمی گذارم. (۱۷)

د: مردان سهم کار خویش را دارند و زنان نیز بهره مند از کسب خود (۱۸)

#### ۶. عقل و تجربه سیاسی

در کلیه فعالیت های حیاتی، از آن جمله سیاست و حکومت، تعقل و

تجربه دو پایه اساسی اندیشه و عمل است که انسان های مؤمن در پرتو وحی و قوانین الهی از این دو موهبت استفاده وافر می‌برند.

قرآن در بهره‌گیری انسان از این دو شیوه ادراکی، سختگیر است، و بارها به گونه‌های مختلف و در مناسبت‌های گوناگون به آن اشاره دارد، و تجربیات حاصل از زندگی دیگران را سرمایه بزرگ دانش و تعقل انسان می‌داند:

الف: چرا تعقل نمی‌کنید؟ (۱۹)

ب: خداوند آن‌ها را که از میان شما دارای ایمان و علمند ارتقا می‌دهد و رتبه رفیع می‌بخشد. (۲۰)

ج: آیا به راه نمی‌افتند تا دلی پیدا کنند تا بدان وسیله عقلشان را به راه اندازند؟ (۲۱)

د: در جریان زندگی برای صاحبان عقل عبرت‌های فراوان وجود دارد. (۲۲)

## ۷. کارشورایی

قرآن یکی از خصلت‌های بارز جامعه با ایمان را حرکت و عمل بر اساس تبادل و شور و تصمیم‌گیری مشترک معرفی می‌کند، و پیامبر را نیز دعوت می‌کند که در کارهای اجتماعی از این شیوه پیروی نماید تا به فکر همگان احترام نهاده شود و همه در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی مشارکت کنند و در مسئولیت‌پذیری آمادگی بیشتری از خود نشان دهند و مشکلات و دشواری اطاعت از رهبری از میان برداشته شود:

الف: مؤمنان امورشان را بر اساس شور و تبادل نظر انجام می‌دهند. (۲۳)

ب: پیامبر! در تصمیم‌گیری‌های همگانی با مردم مشورت کن. (۲۴)

## ۸. مسئولیت همگانی

نقش هر مسلمان در تعیین سرنوشت جامعه اش و بازتابی که اعمال دیگران در سرنوشت او دارد و تعهدی که باید در پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی داشته باشد، ایجاب می‌کند که وی ناظر و مراقب همه اموری باشد که در اطراف او در جامعه اش اتفاق می‌افتد.

این اصل را قرآن تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، جزئی از فرائض

اجتماعی قرار داده و یکی از مبانی اندیشه سیاسی و ارکان حیات سیاسی مسلمان تلقی کرده است.

این اصل قرآنی موجب شده است که فعالیت سیاسی، جزئی غیر قابل تفکیک از مجموعه تلاشهای زندگی اجتماعی هر مسلمان باشد و او را در تعیین سرنوشت جامعه شریک سازد:

الف: مردان و زنان مؤمن از یکدیگرند، دیگران را به عمل پسندیده و سودمند وامی دارند و از اعمال ناپسند باز می‌دارند. (۲۵)

ب: شما بهترین امت‌ها بوده‌اید که دیگران را به اعمال پسندیده و می‌دارید و از اعمال ناپسند باز می‌دارید. (۲۶)

ج: سرانجام، مستضعفان را بر سرنوشت‌شان حاکم و آن‌ها را امامان و وارثان زمین خواهیم کرد. (۲۷)

### ۹. ظلم زدائی

قرآن در تاکید بر ضرورت ظلم زدائی از جامعه بشری و صحنه فعالیت‌های اجتماعی انسان‌ها، از خدا آغاز می‌کند و خدا را مبرا از ظلم می‌داند و برای ظلم هیچگونه جایی در نظام آفرینش قائل نمی‌شود، و ظلم زدائی از جامعه بشری را مسئولیت اجتناب ناپذیر انسان و برعهده خود او می‌نهد، و نه تنها ظلم کردن را منع می‌کند، بلکه پذیرش ظلم و تن به ظلم دادن را نیز محکوم می‌کند، و برای آن مجازاتی سخت قائل می‌شود، و ظلم زدائی را شامل همه قلمروهای حیات بشری، از جمله قلمرو رابطه انسان با خدا و با خویشتن و با دیگران و جامعه می‌داند:

الف: نباید ظلم کنید و نباید به ظلم تن در دهید. (۲۸)

ب: ظالمان آنگاه که عذاب الهی را می‌بینند متوجه می‌شوند که همه قدرت در دست خداست. (۲۹)

ج: این آبادیها را نابود کردیم چون ظلم کردند. (۳۰)

د: به آن‌ها که ظلم پیشه‌اند تکیه نکنید که آتش آن شما را نیز فرامی‌گیرد. (۳۱)

در قرآن متجاوز از دویست و پنجاه آیه در زمینه ظلم زدائی و محکوم

نمودن ظلم و بیان آثار و پیامدهای آن آمده است.

### ۱۰. برپائی و گسترش عدالت

- چه بیانی رساتر از این که قرآن استقرار عدالت و گسترش آن را یکی از دو هدف اساسی و فلسفه بعثت انبیا ذکر کرده و آن را از صفات الهی و بارزترین خصیصه آفرینش و نیکوترین خصلت انسان معرفی نموده است:
- الف: ما رسولان را با براهین روشن به سوی انسان‌ها فرستادیم و به آن‌ها کتاب و میزان دادیم تا عدالت را برپا سازند. (۳۲)
- ب: من مأمورم که عدالت را در میان شما برپا سازم. (۳۳)
- ج: عدالت را پیشه خود سازید زیرا که عدالت به تقوا و پاکی انسان نزدیکتر است. (۳۴)
- د: هرگاه در میان مردم حکم می‌کنید باید بر اساس عدالت باشد. (۳۵)
- ه: خداوند به عدالت پیشگی فرمان می‌دهد. (۳۶)

### ۱۱. مساوات و نفی تبعیض

- قرآن خلقت انسان‌ها را همگون، و ریشه همه انسان‌ها را از یک پدر و مادری داند، و تفاوت‌های صوری را امری خارج از کرامت مشترک انسانی می‌شمارد، و هرگونه تمایز و افتخار و تفوق طلبی را در صحنه حیات اجتماعی بدور از عدالت تلقی می‌کند، و تنها راه کسب امتیاز را تقوا و فضیلت می‌داند:
- الف: خداوند شما را از یک جان آفرید و از آن همسرش را و از آن دو مردان زیاد و زنان را آفرید. (۳۷)
- ب: اختلافات شکلی در رنگ و زبان بخاطر آن است که همدیگر را بهتر بشناسید. بزرگوارترین و ارزشمندترین شما نزد خدا با تقواترین است (۳۸).
- ج: امتیاز طلبان می‌گفتند ما چون ثروت فراوان و فرزندان زیاد داریم هرگز دچار مجازات نمی‌شویم. (۳۹)

### ۱۲. در مبارزه مداوم حق و باطل، سرانجام حق پیروز است

- قرآن در مبارزه مداوم حق و باطل، انسان را به جانبداری و پاسداری از حق فرا می‌خواند، و هشدار می‌دهد که مبادا بهانه‌ها و مشکلات و

هواهای نفسانی در این پیکار امر را بر انسان مشتبه کند، و یا انسان در صدد چنین اشتباه کاری برآید و بر حق لباس باطل بپوشاند و یا به باطل پوشش حق بدهد.

حق باید استقرار یابد و باطل زدوده شود هر چند که بر خود شخص و یا دیگران گران آید. اصولاً قرآن خدا را حق و بجز آن را باطل می‌شمارد، و راه با خدا بودن را همراهی با حق می‌داند، و سرانجام باطل را زوال پذیر و حق را جاویدان ترسیم می‌کند، و حق را معیار اصلی سنجشها و ارزشگذاریها تلقی می‌کند.

حتی افکار عمومی هرگاه از محور حق منحرف شود، ارزش خود را از دست می‌دهد، و بزرگترین ظلمها را تکذیب حق می‌شمارد و متجاوز از سیصد آیه در قرآن سخن از حق و باطل زدائی دارد:

الف: بلکه حق را بر باطل می‌زنیم تا باطل را از میان بردارد، در این هنگام است که این حقیقت آشکار می‌گردد که باطل رفتنی و زائل شدنی است (۴۰) ب: از خواسته‌های باطل و هواهای نفسانی آنها پیروی مکن که با آنچه بر تو حق نازل شده معارض است. (۴۱)

ج: بگو اینک حق آمد و باطل از میان رفت زیرا که باطل نابود شدنی است. (۴۲)

د: چه کسی ظالمتر از آن است که به خدا افترا ببندد و یا حق را تکذیب کند در حالی که حق به او عرضه شده است. (۴۳)

### ۱۳. نفی استکبار و وابستگی به آن

قرآن، خود بزرگ بینی و سلطه جوئی و به یوغ کشیدن دیگران را گناهی در حد شرک، و ریشه اعمال شرک آلود و منشا ارتکاب ظلم و جرائم ضد انسانی و طغیان و رودروئی با خدا و خلق می‌شمارد.

استکبار از دیدگاه قرآن خصلتی است که در هر فرد و جامعه ای بروز کند، آن را - علی رغم شایستگیها و ارزشهای والائی که دارد - به ضد خدا و دشمن خلق و ارزش منفی تبدیل می‌کند، و استکبار هیچگاه موضع حق ندارد، و همواره از هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی سرچشمه می‌گیرد.

بزرگترین خطر استکبار در حیات سیاسی ملت‌ها ظاهر می‌گردد، و آبادیها را خشک و ویران، و نسل انسان‌ها را تباه می‌سازد، و با زیر پا گذاشتن حق، و با زورگویی، تمامی امکانات و نیروها و ارزش‌های بشری را در خدمت هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی فرد و یا گروه خاص قرار می‌دهد، و مردم توان گرفته شده را به اطاعت خود می‌کشاند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة (بقره، آیه ۳۰).
۲. یا داود انا جعلناک خليفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (ص، آیه ۲۶).
۳. وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنكم فی الارض كما استخلف الذين من قبلکم (نور آیه ۲۴).
۴. کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين (بقره، آیه ۲۱۳).
۵. و ما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا (یونس، آیه ۱۹).
۶. و ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون (فاتقون) (انبیا، آیه ۹۲، مؤمنون، آیه ۵۲).
۷. واذ ابنتی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما (بقره، آیه ۱۲۴).
۸. و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا (انبیا، آیه ۷۳).
۹. و جعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین (قصص، آیه ۵).
۱۰. فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتھون (توبه، آیه ۱۲).
۱۱. یوم ندعوا کل اناس بامامهم (اسراء، آیه ۷۱).
۱۲. انا هدینا السبیل اما شاکرا و اما کفورا (دھر، آیه ۳).
۱۳. فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (کهف، آیه ۲۹).
۱۴. ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (رعد، آیه ۱۱).
۱۵. کل نفس بما کسبت رهینة (مدثر، آیه ۳۸).
۱۶. و لقد کرمتنا بنی آدم (اسراء، آیه ۷۰).
۱۷. انی لا اضع عمل عامل منکم من ذکر و انثی (آل عمران، آیه ۱۹۵).
۱۸. للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن (نساء، آیه ۳۲).

١٩. افلا تعقلون (بقره آیه ٤٤ و ٧٦).
٢٠. يرفع الله الذين امنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات (مجادله، آیه ١١).
٢١. اقلم يسبروا فى الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها (حج، آیه ٤٦).
٢٢. لقد كان فى قصصهم عبرة لاولى الالباب (يوسف، آیه ١١١).
٢٣. و امرهم شورى بينهم (شورى، آیه ٣٨).
٢٤. و شاورهم فى الامر (آل عمران، آیه ١٥٩).
٢٥. و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر (توبه، آیه ٧١).
٢٦. كنتم خيرا مة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنكر (آل عمران، آیه ١١٠).
٢٧. و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين (قصص، آیه ٥).
٢٨. لا تظلمون و لا تظلمون (بقره، آیه ٢٧٩).
٢٩. ولو يرى الذين ظلموا اذا يرون العذاب ان القوة لله جميعا (بقره، آیه ١٦٥).
٣٠. و تلك القرى اهلكتناهم لما ظلموا (كهف، آیه ٥٩).
٣١. و لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار (هود، آیه ١١٣).
٣٢. لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط (حديد، آیه ٢٥).
٣٣. و امرت لا عدل بينكم (شورى، آیه ١٥).
٣٤. اعدلوا هو اقرب للتقوى (مائده، آیه ٨).
٣٥. و اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل (نساء، آیه ٥٨).
٣٦. ان الله يامر بالعدل (نحل، آیه ٩٠).
٣٧. الذى خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجلا كثيرا و نساء (نساء، آیه ١).
٣٨. يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقيكم (حجرات، آیه ١٣).
٣٩. و قالوا نحن اكثر امالا و اولادا و ما نحن بعذابين (سبا، آیه ٣٥).
٤٠. بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق (انبيا، آیه ١٨).
٤١. و لا تتبع اهوائهم عما جاءك من الحق (مائده، آیه ٤٨).
٤٢. و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا (اسراء، آیه ٨١).
٤٣. و من اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بالحق لما جاءه (عنكبوت، آیه ٦٨).

منبع: فقه سياسى، ج ٢، عميد زنجانى، عباسعلى

## مختصری درباره صراط مستقیم

### اهدنا الصراط المستقیم

خدایا ما را به شاهراه استوار هدایت فرما.

برای اینکه صراط مستقیم کاملاً روشن گردد بایستی چند مطلب را بیان کنیم:

۱. همه موجودات در یک سیر تکاملی و غیر اختیاری که لازمه ناموس هستی است به سوی خداوند در حرکت و صیرو تند الالی اله تصیر الامور. وان الی ربک المنتهی. انسان به عنوان یکی از موجودات و مخلوقات محکوم به این حکم است. یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه.
۲. در میان راه‌های یک راه است که راه مستقیم و شاهراه است و راه سعادت و راه اختیاری یعنی راهی است که انسان باید آن را برگزیند.
۳. به دلیل این که انسان آنچه بر می‌گزیند از نوع راه راست؛ پس انسان نوعی حرکت و طی طریق به سوی مقصدی را بر می‌گزیند و به عبارت دیگر به سوی کمال خود می‌خواهد حرکت کند پس انسان یک موجود تکامل یابنده است و معنی اهدنا الصراط المستقیم این است که خدایا ما را به راه راست تکامل هدایت فرما.



۴. راه تکامل کشف کردنی است نه اختراع کردنی برخلاف نظریه اگزیستانسیالیسم که مدعی است هیچ راهی و هیچ مقصدی وجود ندارد و انسان خود برای خود مقصد و ارزش می‌آفریند و راه می‌آفریند و انسان آفریننده مقصد و آفریننده راه و آفریننده کمال یعنی آفریننده کمال بودن کمال و ارزش بودن ارزش‌های خود است. از نظر قرآن مقصد و راه و کمال بودن مقصد و ارزش بودن ارزش‌ها در متن خلقت و آفرینش هستی تعیین پیدا کرده و انسان باید آن‌ها را کشف کند و مقصد را بجوید و راه را بییماید. ۵. راه مستقیم راهی است که از اول جهت مشخص دارد برخلاف راه‌های غیر مستقیم از قبیل راه منحنی یا راه پیچ در پیچ و روی خطوط منکسر که فرضاً در نهایت امر انسان را به مقصد برساند با تغییر جهت‌های متعدد یا مداوم است پس راه انسان بسوی کمال از نوع عبور از میان اضداد و نوسان از ضدی برضد دیگر نیست آنچنانکه معمولاً دیالکتیسیست‌ها می‌گویند.

۶. این که راه تکامل کشف شدنی است نه خلق کردنی و ابداع کردنی، به معنی این نیست که مانند راه‌های مکانی قبلاً در خارج از وجود راه رونده جاده‌ای کشیده شده است و او باید در آن جاده قدم بگذارد بلکه به معنی این است که در متن وجود راه رونده راهی به سوی کمال حقیقی او که رسیدن به بارگاه قرب حق است وجود دارد یعنی در متن وجود انسان استعداد فطری برای رسیدن به کمال حقیقی وجود دارد آنچنانکه مثلاً در هسته خرما استعداد درخت شدن وجود دارد.

۷. انسان در عین این که مجهز به استعدادی فطری است نیازمند به راهنما و هادی است زیرا انسان با همه موجودات دیگر که استعدادی طبیعی برای کمالات خود دارند یک تفاوت اساسی دارد و آن این است که موجودات دیگر همه راهشان در طبیعت مشخص شده و هر کدام بیش از یک راه نمی‌توانند داشته باشند ولی انسان اینطور نیست. و به اصطلاح فلسفی امروزی می‌گویند: هر موجودی واجد طبیعت است، مگر انسان که فاقد طبیعت است.

اگزیستانسیالیست‌ها روی این قضیه اصرار دارند که می‌گویند انسان یک موجود بی‌ماهیت و بی‌طبیعت است. و البته ما این مطلب را در جای

خود مفصل بحث کرده ایم و ثابت نموده ایم که مطلب به آن شکلی که آنان می‌گویند صحیح نیست.

انسان دارای طبیعت‌های متضاد و مختلف است و راه خودش را از میان طبیعت‌های علوی و سفلی باید انتخاب کند. حیوانات دیگر انتخاب بعهده آنان گذاشته نشده است بلکه اسب، گوسفند، گربه، سگ و... هر کدام با غرائزی آفریده شده اند که آن غرائز راه آنان را مشخص کرده است و لذا می‌بینیم همه آن‌ها در سراسر تاریخ جهان هر کدام دارای خلق و خوی بخصوص بخود هستند و همه یک جور اعمال و رفتار دارند زنبور عسل و مورچگان همه و همه در تهیه خانه و غذا مانند همند و تغییر و تحولی در کار آن‌ها دیده نمی‌شود. ولی انسان صدها راه در مقابل او نهاده شده که می‌تواند هر کدام آن‌ها را انتخاب کند. در سوره و اللیل می‌فرماید: «ان سعیکم لشتی» شما بنی آدم کوشش‌هایتان مختلف و متفرق است و البته این مطلب از کمال انسان است نه ضعف انسان.

حال ببینیم این مطلب آیا مستلزم آن است که بگوئیم انسان به کلی بی‌راه است؟ اگر مادیین به خصوص اگزیس‌ها چنین می‌پندارند ولی قرآن آن را قبول ندارد. آنچه که قرآن می‌فرماید این است که: خط سیری از انسان تا خدا کشیده شده که آن را مشخص کمال انسان است النهایة در برابر انسان مثلاً هزار راه نهاده شده، که تنها یکی از آن‌ها راه مستقیم یعنی همان شاهراهی است که بسوی خدا می‌رود و به خدا منتهی می‌گردد. ولی انسان در انتخاب هر کدام از این راه‌ها مختار است و اگر آن راه را انتخاب کند درست و گرنه راه‌های دیگر همگی نادرست و غلط است و این است معنای حدیث معروفی که روزی رسول اکرم در جائی نشسته بودند و گروهی در گرد ایشان بودند، حضرت شروع کردند خطوطی بر زمین ترسیم کردند که یکی از آن خطوط مستقیم بود و خطوط دیگر کج و معوج و غیر مستقیم. و سپس فرمود این یک راه، راه من است و باقی دیگر هیچ‌کدام راه من نیستند.

راز این که در قرآن همواره ظلمت بصورت جمع آمده و نور بصورت مفرد نیز همین است. الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور که راه

گمراهی گوناگون است ولی راه حق تنها یکی است. در اینجاست که نیاز به هدایت انبیاء روشن می‌گردد. زیرا آن راه مستقیمی را که بشر را به کمال نهائی می‌رساند، انسان نمی‌تواند بدون هدایت آنان تشخیص دهد. بلکه بایستی فرستادگان الهی او را رهنمون گردند. در اینجا نکته ای است که در تفسیر المیزان بیان شده است که می‌گویند: در قرآن کلمه سبیل به معنی راه بکار برده شده ولی معنای آن با صراط تفاوت دارد. و لذا سبیل احیانا بصورت جمع استعمال شده ولی صراط همیشه مفرد است. معنای سبیل آن راه‌های فرعی است که براه اصلی منتهی می‌گردد. و معنای صراط همان راه اصلی است. ممکن است برای رفتن به نقطه ای، یک راه اصلی بیشتر نباشد ولی راه‌های فرعی که از اطراف و اکناف می‌آید. متعدد باشند و بالاخره همه به آن راه منتهی گردند.

همه ما انسان‌ها همچون کاروانی می‌مانیم که در مسیر کمال در راه هستیم ولی باید برای رسیدن به کمال نهائی از شاه راه اصلی عبور کنیم ولی ممکن است هر کدام از ما از یک طریق فرعی خودمان را به آن راه اصلی برسانیم. اگر هر کس در هر پست و مقامی قرار دارد به وظیفه انسانی اخلاقی و شرعی خود عمل کند در حقیقت راهی را انتخاب کرده که سرانجام او را به راه اصلی می‌رساند گرچه راه‌ها با یکدیگر در ابتدای امر تفاوت کند. یعنی یکی مثلا طیب است و دیگری کارگر، دیگری بازرگان و... این‌ها همه سبیل‌هایی هستند که انسان می‌تواند با طی آن‌ها خود را به صراط مستقیم نزدیک گرداند.

### صراط الذین انعمت علیهم غیر المنضوب علیهم ولا الضالین

انسان‌ها از این نظر که در مقام عبودیت چه چیز بدست بیاورند، و در انتخاب راه چه راهی را انتخاب کنند به سه نوع تقسیم می‌شوند. یک دسته انسان‌هایی هستند که راه عبودیت را طی می‌کنند و به طوریکه در ذیل کلمه «الرحیم» گفتیم مشمول رحمت خاصه پروردگار هستند و انعام بعد از انعام علی‌الدوام شامل حالشان می‌گردد و گوئی احساس

می‌کنند که دستی از غیب آن‌ها را می‌کشاند. این دسته همان مقربان درگاه الهی می‌باشند که در درجه اول انبیاء و اولیا و سپس افراد کامل انسان‌ها هستند. و انسان باید همیشه آن‌ها را جلوی راه قرار دهد و بدنبال آنان قدم بردارد. و در جمله اول انسان راه آنان را از خداوند طلب می‌کند. دسته دوم در مقابل دسته اولند و بجای خدا غیر خدا را پرستش کرده‌اند و خدا را عصیان نموده‌اند، اینان نیز آثار اعمالشان یکی بعد از دیگری در وجودشان ظهور کرده و همچون دستی آنان را از راه راست دائمی دورتر می‌سازد. و بجای آنکه مانند گروه اول به سوی خداوند بالا روند و مورد انعام‌های پی در پی پروردگار قرار گیرند مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته و بکلی راه کمال از دستشان در رفته و به دره هولناک شقاوت سقوط می‌کنند و من یحلل علیه غضبی فقد هوی این‌ها در حقیقت انسان‌هایی هستند که بجای این که راه انسانیت را طی کنند، به راه‌های حیوانی می‌روند انسانیت شان مسخ گردیده و بجای آن که پیش بروند عقب گرد می‌کنند. قرآن از این‌ها به «المغضوب علیهم» تعبیر می‌کند.

در این میان گروه سومی هستند، مذذبیین بین ذلک لالی هولاء و الالی هولاء، راه معین و مشخصی در پیش ندارند، متحیر و سرگردانند، هر لحظه راهی را پیش گرفته و بجائی نمی‌رسند. قرآن از این‌ها به «الضالین» یاد می‌کند.

ماکه می‌گوییم اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم، غیرالمغضوب علیهم و لالضالین، یعنی: بار خدایا! راه راست را بما بنمای، آن راهی که راه اولیاء و راستان و پاکان درگاه توست، آن‌انکه همواره مشمول انعام‌های پی در پی تو هستند نه راه بندگان مسخ شده و از انسانیت بیگانه گشته که مورد غضب تو قرار دارند و نه راه مردمیکه حیران و سرگردانند و هر لحظه بشکلی درآمده و با گروهی در می‌آمیزند.

السلامة والهدى

مقالات

للكمال اذا الجود والعجايب كنعصم من تشا ومنع

الهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى

الهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى  
الهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى  
الهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى  
الهدى والهدى والهدى والهدى والهدى والهدى

# وضع عمومی ایران مقارن ظهور اسلام

برای بدست آوردن ارزش نهضتی که پیامبر اسلام (ص) بنیانگذار آن بود لازم است و لو در حد اجمال با اوضاع دو محیط آشنا شویم:

۱. محیطی که اسلام در آنجا پیدا شد و رشد و نمو کرد.

۲. محیط بیرون از جهان اسلام.

در رابطه با محیط دوم تاریخ ایران و روم را به عنوان درخشانترین نقاط آنروز عالم به ما معرفی می‌کند و ما در این قسمت پیرامون ایران به بحث می‌پردازیم و بحث راجع به اوضاع روم و شبه جزیره عربستان را در عناوین دیگری می‌گیریم.

ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم (ص) (۶۱۱ میلادی) با دوران پادشاهی خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م) مصادف بود و در زمان خسرو پرویز پیامبر اسلام (ص) از مکه به مدینه هجرت فرمود (روز آدینه ۱۶ ژوئیه ۶۲۲) و این واقعه مبدء تاریخ مسلمانان گردید.

در این ایام دو دولت بزرگ و نیرومند (روم شرقی و ایران ساسانی) بر قسمت اعظم دنیای متمدن آن روز حکمرانی داشتند. از دیر باز برای تسلط

و حکمرانی جهان با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. (۱)  
جنگهای ممتد ایرانیان با رومیان از دوران سلطنت انوشیروان (۵۸۹-۵۳۱ م) آغاز شد و تا زمان خسرو پرویز ادامه داشت و مدت بیست و چهار سال به طول انجامید.

خسارات سنگین و مخارج هنگفتی که ایران و روم در این جنگ‌ها متحمل شده بودند هر دو دولت را از کار انداخت و جز شبحی از این دو قدرت نیرومند باقی نمانده بود.

برای اینکه اوضاع ایران را از جهات مختلف بخوبی مورد بررسی قرار دهیم لازم است وضع حکومت‌ها را از پایان سلطنت انوشیروان تا آغاز ورود مسلمانان به اختصار مورد مطالعه قرار دهیم:

### تجمل پرستی در دوران ساسانیان

پادشاهان ساسانی عموماً تجمل پرست و پرتشریفات بودند. دربار پرطمطراق ساسانی و زرق و برق آن چشم‌ها را خیره می‌ساخت.  
در عهد ساسانیان ایرانیان پرچمی داشتند به نام «درفش کاویانی» که معمولاً در میدان جنگ برافراشته می‌شد و یا در جشنهای پرتشریفات ساسانیان بر فراز کاخ آن‌ها نصب می‌گردید و این پرچم با جواهرات بسیار گرانبها تزیین شده بود. به قول یکی از نویسندگان: «جواهرات و اشیاء گرانبهای این پرچم بی‌همتا را به ۱۲۰۰۰۰۰ درهم یا (۳۰۰۰ پوند) تخمین کرده‌اند» (۲). در کاخ‌های افسانه‌ای ساسانیان از بس جواهرات و اشیاء نفیس و قیمتی نقشه‌ها و تصویرهای حیرت‌انگیز فراهم گردیده بود که دیده بینندگان را خیره می‌کرد. اگر بخواهیم غرائب و عجائب این کاخ‌ها را بدانیم کافی است فقط نظر خود را به یک قالی سپید و بزرگی ببندازیم که در تالاریکی از کاخ‌ها انداخته بودند به نام «بهارستان کسری». «این قالی را زمامداران ساسانی برای این تهیه کرده بودند که موقع عیش و عشرت سر حال باشند و همیشه مناظر زیبا و فرح‌انگیز فصل را تماشا کنند» (۳).  
به طوری که می‌نویسند: «این قالی دارای یکصد و پنجاه ذراع طول و هفتاد ذراع عرض و تمام تار و پود آن زربفت و جواهر نشان بود». (۴)

در میان پادشاهان ساسانی خسرو پرویز بیش از همه به تجملات علاقمند بود. شمار زنان و کنیزان و خوانندگان و نوازندگان حرمسرای او به چندین هزار تن بالغ می‌شد.

حمزه اصفهانی در کتاب «سنی ملوک الارض» تجملات خسرو پرویز را بدینگونه شرح داده است: «خسرو پرویز سه هزار زن داشت و دوازده هزار کنیزک ساز زن و بازیگر و شش هزار مرد پاسبان او بودند ۸۵۰۰ اسب مخصوص سواری او بود ۹۶۰ فیل ۱۲۰۰۰ استر مخصوص بردن بنه و هزار شتر داشت» (۵).

سپس «طبری» اضافه می‌کند: «این پادشاه بیش از هر کس به جواهرات و ظروف و اوانی گرانبها و امثال آن علاقه داشت» (۶).

### وضع اجتماعی ایران

وضع اجتماعی ایران در زمان ساسانیان به هیچ وجه بهتر از وضع سیاست و دربار نبود. حکومت طبقاتی که از دیر زمان در ایران وجود داشت در عهد ساسانیان به شدیدترین وجهی درآمده بود.

طبقات اشراف و روحانیان کاملاً از طبقه‌های دیگر ممتاز بودند. تمامی پست‌ها و شغل‌های حساس اجتماعی مخصوص آنان بود. پیشه‌وران و دهقانان از تمام مزایای حقوقی اجتماعی محروم بودند. به جز پرداخت مالیات و شرکت در جنگها و وظیفه دیگری نداشتند.

«نفیسی» درباره‌ی امتیازات «طبقاتی ساسانی» می‌نگارد: «... چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران «نفاق» افکنده بود «امتیازات طبقاتی» بسیار خشن بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند. و ریشه آن در تمدن‌های پیشین بوده اما در دوره‌ی ساسانی بر سخت‌گیری افزوده بودند».

در درجه اول هفت خانواده‌ی اشراف و پس از ایشان طبقات پنجگانه امتیازاتی داشتند. و «عامه‌ی مردم» از آن محروم بودند. تقریباً «مالکیت» انحصار به آن هفت خانواده داشت. ایران ساسانی... در حدود «صد و چهل میلیون جمعیت» داشته است اگر شماره افراد هر یک از هفت خاندان را صد هزار تن بگیریم شماره مجموع آن‌ها به «هفت صد هزار» می‌رسد. و اگر



فرض کنیم که مرزبانان و مالکان که ایشان نیز تا اندازه ای از حق مالکیت بهره مند بوده اند نیز هفتصد هزار بگیریم تقریباً از این صد و چهل میلیون «یک میلیون و نیم» حق مالکیت داشته و «دیگران همه» از این حق طبیعی خداداد «محروم بوده اند». (۷)

پیشه وران و کشاورزان که از تمام مزایای حقوقی محروم بودند ولی بار سنگین مخارج اعیان و اشراف را بر دوش داشتند در حفظ این اوضاع سودی گمان نمی بردند. لذا بسیاری از کشاورزان و طبقات پست و پائین اجتماع کارهای خود را ترک کرده و برای فرار از مالیاتهای کمرشکن به دیرها پناهنده می شدند. (۸)

مؤلف کتاب «ایران در زمان ساسانیان» پس از آنکه از بدبختی کشاورزان و کارگران ایران می نویسد: سپس از قول یکی از مورخان غرب به نام «امیان مارسیلینوس» چنین نقل می کند: کشاورزان و کارگران ایران در زمان ساسانیان در نهایت ذلت و خواری و بدبختی بسر می بردند. در موقع جنگ پیاده از عقب لشکر حرکت می کردند. طوری آنان را خوار و بی ارزش می شمردند که گویا بردگی برای آنان برای همیشه نوشته شده است و هیچ اجر و مزد در مقابل کار خود دریافت نمی کردند. (۹)

در امپراطوری ساسانی تنها اقلیتی کمتر از یک و نیم درصد از جمعیت صاحب همه چیز بوده اند ولی بالغ بر نود و هشت درصد مردم ایران همانند بردگان حق حیات نداشتند.

### حق تحصیل ویژه طبقات ممتاز بود

در دوره ساسانیان تنها اطفال توانگران و خاندان جاه و نعمت حق تحصیل علم داشتند. توده و طبقات متوسط از دانش و کسب فضیلت محروم بودند. این عیب بزرگ در فرهنگ ایران باستان به قدری واضح و روشن است که حتی «خداینامه پردازان» و «شاهنامه نویسان» با اینکه هدف آن ها حماسه سرایی است به آن نیز تصریح کرده اند. «فردوسی» حماسه سرای معروف ایران در «شاهنامه» داستانی آورده است که بهترین شاهد این مطلب است. این داستان در زمان انوشیروان اتفاق

افتاده یعنی درست در زمانی که امپراطوری ساسانی دوران طلایی خود را می‌گذرانده است و این داستان نشان می‌دهد که در دوره او نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم حق تحصیل نداشتند و حتی انوشیروان دانش دوست هم حاضر نبود به طبقات دیگر مردم حق تحصیل علم بدهد.

«فردوسی» می‌گوید: کفشگری حاضر شد برای مصارف جنگ ایران و روم گنج سیم و زر نثار کند با آنکه در آن زمان انوشیروان به کمک مالی احتیاج بیشتری داشت زیرا حدود سیصد هزار سپاهی ایران دچار کمبود غذا و اسلحه بودند داد و فغان از لشکریان برمی‌خیزد جریان را به خود شاه می‌رسانند. انوشیروان از این وضع پریشان خاطر می‌گردد و بر فرجام خویش بیمناک می‌شود. بلافاصله «بزرگمهر» وزیر اندیشمند خود را برای چاره جوئی فرا می‌خواند و دستور می‌دهد هم اکنون باید به سوی مازندران رود و هزینه جنگ را فراهم کند. ولی «بزرگمهر» می‌گوید: خطر نزدیک است باید فوری چاره کرد. آنگاه بزرگمهر قرضه ی ملی پیشنهاد می‌کند، انوشیروان پیشنهاد او را می‌پسندد و دستور می‌دهد هر چه فوری اقدام شود. بزرگمهر به نزدیک ترین شهرها و قصبات مامور می‌فرستد و جریان را با توانگران آن محل در میان می‌گذارد.

کفشگری حاضر می‌شود تمام هزینه جنگ را بپردازد. فقط توقعی که دارد اینست که به یگانه پسر او که مشتاق تحصیل است اجازه تحصیل داده بشود. بزرگمهر درخواست او را نسبت به عطای او کوچک می‌شمارد به پیشگاه خسرو می‌شتابد و آرزوی پیر کفشگر را به شاه می‌رساند. انوشیروان خشمگین می‌شود و به وزیر خود بزرگمهر پرخاش می‌کند و می‌گوید: این چه تقاضائی است که تو می‌کنی؟ و این کار مصلحت نیست زیرا با خروج او از طبقه بندی سنت طبقات مملکت بر هم می‌خورد و زیان آن بیش از ارزش این سیم و زری است که او می‌دهد.

سپس فردوسی از زبان انوشیروان به تشریح «فلسفه ماکیاولی» او می‌پردازد:

چو بازارگان بجه گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر

چو فرزند ما بر نشیند به تخت دبیری ببایدش پیروز بخت

هنر یابد از مرد موزه فروش سپارد بدو چشم بینا و گوش

بدست خردمند مرد نژاد نماند جز از حسرت و سرد باد... بدین ترتیب به فرمان «خسرو دادگر!!» درم‌های مرد کفشگر را پس می‌فرستند. «کفشگر بی چاره» افسرده خاطر می‌گردد و شبانگاه دست تظلم‌واری که عادت مظلومان است از این همه ستمکاری و حق‌کشی بر درگاه داور بی پناهان بلند می‌کند و زنگ عدل الهی را به صدا در می‌آورد. ... فرستاده برگشت و شد با درم دل کفشگرزان درم پر زغم

شب آمد غمی شد زگفتار شاه خروش جرس خواست از بارگاه (۱۰) با همه این‌ها دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی انوشیروان وی را عادل قلمداد نموده و به جامعه ایرانی تحمیل کرده است. ولی این شاه به اصطلاح عادل نه تنهاگره اساسی را در جامعه ایران آن روز نگشود بلکه سبب شد بدبختیهای اجتماعی زیادی دامگیر ایرانیان گردد. تنها در غائله مزدک هشتاد هزار و به قولی صد هزار ایرانی را زنده بگور کرد (۱۱) تا به خیال خود این فتنه را از ریشه برکند! غافل از اینکه این «فتنه» ریشه کن نگردید. زیرا این گونه مجازات‌ها از بین بردن «معلول» است نه «علت» به اصطلاح مبارزه بر ضد بزهکار است نه جرم!! ریشه فتنه نابسامانی اجتماع و اختلاف طبقاتی و احتکار ثروت و مقام در دست طبقه خاص و محرومیت اکثریت قاطع مردم و مفساد دیگری بود و او با کمک سرنیزه و فشار می‌خواست تا مردم خود را راضی جلوه دهند.

«ادوارد براون» در مورد نسبت عدالت که به انوشیروان می‌دهند می‌نویسد: «اقدامات شدیدی که بر ضد «زنادقه» به عمل آورد و موافقت و ستایش موبدان مجوس را جلب کرد و تواریخ ملی نیز به دست همین موبدان تنظیم شد...» (۱۲) در همین تواریخ رسمی انوشیروان پادشاهی نمونه‌ی عدل و انسانیت معرفی شده است حکایاتی نقل کرده اند از قبیل اینکه: زنجیری در بیرون بازگاه شاهی آویخته بود تا مظلومان دست بر آن زنند و با صدای زنگ شاه را به داوری فراخوانند. (۱۳)

شگفتا! در این مدت طولانی هیچ مظلومی جز الاغ پیری این زنگ را به صدا در نیاورد. البته معلوم است الاغ جرم شهادت و جرئت خود را نمی‌دانسته و گرنه هرگز به سیم عدالت نزدیک نمی‌شد.

و نیز می‌گویند: «سلطان روم سفیری به جانب سلطان عجم انوشیروان می‌فرستد. چون چشم سفیر بر عظمت سلطان عجم و بزرگی طاق کسری می‌افتد می‌بیند سلطان بر سریر نشسته و ملوک در خدمت او حاضرند نگاهی به اطراف ایوان می‌اندازد ایوان را خیلی با شکوه می‌بیند در اطراف ایوان اعوجاج و کجی است. از درباریان جریان را می‌پرسد به او می‌گویند: این کجی را که ملاحظه می‌کنی برای این است که در این جا خانه پیرزنی بود که شاه خواست آن را بخرد و داخل ایوان نماید. آن زن حاضر به فروش نشد انوشیروان هم او را مجبور نکرد. لذا خانه آن پیرزن باعث اعوجاج و کجی این ایوان گردید. آن سفیر قسم خورد که این کجی بهتر از راستی است. (۱۴)

واقعا شگفت‌انگیز است کسی که می‌خواهد همچو بنا و ایوان با شکوهی بسازد آیا قبلا نقشه آن را تهیه نمی‌کند و بدون نقشه و زمین کافی اقدام به ساختن چنین ساختمانی می‌کند؟! و در نتیجه کاخ به صورت بنای کج درمی‌آید آیا این مطلب باورکردنی است؟

بعید نیست این نوع داستانها را درباریان و موبدان به پاس خدمات گرانبهائی که خسرو با نابود کردن مزدکیان به آن‌ها کرده به نفع خسرو جعل کرده باشند. به قول مؤلف کتاب «ایران و اسلام» از این‌ها عجیب‌تر این است که برخی برای آنکه عدالت او را شرعی و مستند جلوه دهند ناچار احادیثی از زبان رسول گرامی و پیشوایان اسلام در این باب ساخته اند. مانند آن حدیث معروف «ولدت فی زمن الملک العادل» (۱۵) «من در زمان شاه دادگر چشم به جهان گشودم» پیامبر افتخار می‌کند که در زمان پادشاه عادل انوشیروان به دنیا آمده است غافل از اینکه عدالت او چه ربطی به پیامبر دارد.

در خبر دیگر آمده است: علی «ع» به مدائن تشریف آورد و در ایوان کسری فرود آمد و انوشیروان را زنده کرد و از حال او پرسید او به امیر مؤمنان خبر داد به خاطر کفر خود از بهشت محروم است ولی به جهت عدل در جهنم هم معذب نیست (۱۶). اکنون ببینیم ساسانیان چه ظلمهائی می‌کردند؟

### پرده ای از جنایت خسرو پرویز

یکی دیگر از کارهای ظالمانه و دیوانه وار او رفتار با بزرگمهر معروف بود که در دربار انوشیروان سیزده سال خدمت کرد و باعث حسن شهرت او شد تا سرانجام خسرو پرویز او را به زندان افکند. وی نامه ای به بزرگمهر در زندان چنین نوشت: «بهره دانش و خردمندی تو این شد که تو را کشتنی ساخت». بزرگمهر در پاسخ نوشت: «تا بخت یار من بود از خرد خود بهره می بردم اکنون که نیست از شکیبائی خود بهره مند می گردم. اگر نیکوکاری بسیاری از دست من رفته از بدکاری های بسیار نیز آسوده شده ام. اگر منصب وزارت از من سلب شده است رنج ستمکاری آن نیز از من دست کشیده پس مرا چه باک است؟»

تا این نامه به دست خسرو پرویز رسید فرمان داد بینی و لب های بزرگمهر را ببرند. هنگامی که این فرمان را به او گفتند پاسخ داد: آری لب های من بیش از این سزاوار است. خسرو گفت از چه رو؟ گفت از آن رو که نزد خاص و عام تو را به صفاتی ستودم که دارای آن نبودی و دل های رمیمه را رو به تو نمودم و خوبی هائی از تو پخش کردم که تو سزاوار آن نبودی. ای بدکارترین خسروان با آنکه یقین بر پاکی و نیکی من داشتی مرا به گمان بد می خواهی بکشی؟ پس که را به دادگری تو امیدی تواند بود و به گفته تو دل تواند بست؟

خسرو پرویز از این سخن برآشفته و فرمان داد بزرگمهر را گردن زدند. (۱۷) مؤلف کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» که خود از پیشتازان ناسیونالیسم است آنجا که از علل انحطاط و آشفتگی و نابسامانی عصر ساسانی سخن می گوید حق انحصاری آموزش و پرورش را برای طبقات ممتاز چنین ترسیم می کند:

«... در این دوره تعلیم و تربیت و فراگرفتن علوم متداول انحصار به موبدزادگان و نجیب زادگان داشته و اکثریت نزدیک به اتفاق فرزندان ایران از آن محروم بوده اند». (۱۸)

آری این سنت جاهلی به قدری در نظر ساسانیان اهمیت داشت که نمی خواستند به هیچ عنوانی از زیر بار آن شانه خالی کنند. از این رو به

خاطر تامين هوس های خام و نابجای اين اقليت ناز پرورده اکثريت مردم ايران از حق تحصيل علم و ساير حقوق اجتماعي محروم بودند.

### داوری تاریخ درباره پادشاهان ساسانی

حکمرانان ساسانی غالب و در حکومت خود سياست خشنی پيش گرفته و به زور شمشير می خواستند مردم را مطيع خود سازند. مالياتهای بسيار سنگين و کمرشکن از مردم می گرفتند از اين نظر مردم ايران عموماً ناراضی بودند ولی از بیم جان خود نمی توانستند سخنی بگویند. حتی مردمان مطلع و اشخاص کاردان نيز در برابر ساسانیان ارزشی نداشت. زمامداران ساسانی بقدری مستبد و خودرای بودند که هيچ کس قدرت اظهار نظر در هيچ کاری نداشت.

تاریخ با اینکه همیشه به وسیله صاحبان قدرت و زور تحريف می شود ولی بساط ظلم آنچنان گسترده بود که در گوشه و کنار تاریخ از ظلم و بی دادگری ستمگران داستانهایی نقل کرده اند.

قساوت قلب خسرو پرويز به حدی بود که ثعلبی می نویسد: خسرو را گفتند: که فلان حکمران را به درگاه خواندیم تعلق ورزید پادشاه بلافاصله امر کرد که اگر آمدن او پيش ما به تمام بدن دشوار است ما به جزئی از تن او اکتفا می کنیم تا کار بر او آسانتر شود. بگوئيد: فقط سر او را به درگاه ما بفرستند (۱۹)!

### آشفته‌گی در حکومت ساسانی

در اواخر دوران ساسانیان چیزی که نباید از ذکر آن غافل شد موضوع آشفته‌گی حکومت رواج خودکامگی و دسيسه بازی و هرج و مرج در رژیم دولت ساسانی بود.

شاهزادگان اعیان و اشراف و سرداران سپاه به جان هم افتاده بودند و هر دسته شاهزاده ای را برمی گزید و دسته دیگر او را از میان برمی داشت و کسی دیگر را انتخاب می کرد.

هنگامی که مسلمانان عرب به فکر تصرف ايران افتادند خاندان سلطنتی

ساسانی به منتهی درجه ضعف رسیده و گرفتار نفاق شده بودند. در مدت چهار سال از موقع کشته شدن خسرو پرویز و جلوس «شیرویه» تا جلوس آخرین پادشاه ساسانی «یزدگرد» عده ای که شماره آن‌ها را از شش تا چهارده تن نوشته اند بر تخت پادشاهی تکیه زده بودند. بدین ترتیب در مدت چهار سال چهارده باریا کمتر سلطنت ایران دست به دست گشته بود. معلوم است در مملکتی که در مدت ۴ سال ۱۴ بار کودتا شود و هر باریکی را بکشند و دیگری را به جای او بنشانند آن مملکت به چه وضعی در می‌آید.

هر زمانداری که روی کار می‌آمد کسانی که مدعی سلطنت بودند همه آن‌ها را از بین می‌برد و برای هموار ساختن سلطنت برای خود چه کارهایی که انجام نمی‌دادند! پدر پسر را می‌کشت و پسر پدر خود را نابود می‌کرد برادر برادران خود را از بین می‌برد.

«شیرویه» برای رسیدن به سلطنت پدر خود را کشت (۲۰) و چهل نفر از پسران خسرو پرویز یعنی برادران خود را نابود کرد. (۲۱) «شهربراز» از هر کس که مطمئن نبود او را کشت. سرانجام تمام کسانی که سلطنت رسیده بودند همه چه مرد و چه زن و چه بزرگ و چه کوچک نزدیکیان خود یعنی شاهزادگان ساسانی را از بین می‌بردند تا کسی مدعی سلطنت نباشد.

خلاصه در دوران ساسانی کار هرج و مرج چنان بالا گرفته بود که کودکان و زنان را بر تخت می‌نشاندند و پس از چند هفته می‌کشتند و دیگری را بجای او می‌نشاندند. بدین سان دولت ساسانی علیرغم شکوه و جلوه ظاهری که داشت بسختی روی به پستی و پریشانی و نابودی می‌رفت.

### آشفته‌گی اوضاع ایران ساسانی از نظر مذهب

مهمترین سبب آشفته‌گی اوضاع ایران در دوره ساسانیان تشقت و اختلاف آراء دینی بوده است.

سر سلسله ساسانیان «اردشیر بابکان» چون خود موبدزاده بوده و به یاری روحانیان دین زرتشت به سلطنت رسیده بود لذا به هر وسیله ای که

بود دین نیاکان خود را در ایران انتشار می داد.

در زمان ساسانیان دین رسمی و عمومی ملت ایران آئین زردشتی بود و چون سلطنت ساسانیان با پشتیبانی موبدان صورت گرفته بود از این جهت روحانیان زردشتی از طرف دربار ساسانی کاملاً حمایت می شدند. سرانجام روحانیان زردشتی در عهد ساسانی مقتدرترین طبقه ی ایران را تشکیل می دادند.

حکمرانان ساسانی همیشه دست نشانده موبدان بودند و اگر یکی از آنان از روحانیان اطاعت نمی کرد با مخالفت سرسخت آنان روبرو می شد. از این رو پادشاهان ساسانی بیش از هر طبقه به روحانیان توجه داشتند و در نتیجه حمایت و طرفداری ساسانیان از موبدان شماره آن ها روز به روز به فزونی می رفت.

ساسانیان برای تحکیم سلطنت خود از وجود روحانیون بیشتر استفاده می کردند و در اطراف و اکناف مملکت پهناور ایران آتشکده های مفصلی بر پا نموده و در هر آتشکده تعداد زیادی موبد جای داده بودند.

می نویسند: خسرو پرویز آتشکده ای ساخت و ۱۲ هزار «هیربد» در آنجا گماشت که سرود مذهبی و نماز بخوانند (۲۲). بدین ترتیب دین زردشتی آئین درباری بود. موبدان با تمام قدرت خود می کوشیدند که طبقات محروم و زحمتکش جامعه را آرام نگه دارند و طوری کنند که مردم بدبختیهای خود را حس نکنند.

فشار و اختیارات نامحدود موبدان مردم را از آئین زردشتی گریزان می ساخت. و توده مردم می خواستند دینی غیر از دین اشراف برای خود بیابند.

مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران» می نویسد: «... ناچار مردم ایران از فشار اشراف و موبدان می کوشیدند که از زیر بارگران این ناملایمات خود را بیرون آورند. به همین جهت در مقابل طریقه رسمی «مزدیستی زرتشتی» که مذهب دولت و دربار بود و به آن «بهدین» می گفتند دو طریقه ی دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود...» (۲۳)

آری در نتیجه فشار و سخت گیریهای اشراف و موبدان بود که در ایران ساسانی مذاهب مختلف یکی بعد از دیگری پیدا می شد. «مزدک» و پیش



از او «مانی» (۲۴) برای آنکه تحولی در اوضاع روحانی و دینی پدید آورند خود کوشش کردند اما نتیجه بی نگرفتند.

در حدود سال ۴۹۷ میلادی بود که «مزدک» قیام کرد. لغو مالکیت انحصاری و نسخ رسم چند همسری و تشکیل حرمسرا را در سرلوحه برنامه اصلاحی خود قرار داد. وقتی طبقات محروم از این برنامه اطلاع پیدا کردند پروانه وار به گرد او هجوم آوردند و به رهبری «مزدک» انقلاب بزرگی به راه انداختند. این قیام‌ها و جنبش‌ها برای آن بود که مردم به حق مشروع خداداد خود برسند. سرانجام کار «مزدک» با مقاومت روحانیان و مخالفت سپاهیان مواجه شد و موجب فتنه و تباهی اوضاع ایران گشت.

و همچنین در اواخر عهد ساسانی آئین زردشتی کاملاً حقیقت خود را از دست داده بود. کار مقدس شمردن آتش به جایی رسیده بود که بتک زدن به آهن گذاخته راکه در پرتو مجاورت با آتش طبیعت آن را به خود گرفته ناروا می دانستند. و اصول و عقاید زردشت را بیشتر خرافات و افسانه‌ها تشکیل می داد و در این دوره حقایق این دین جای خود را به یک مشت شعائر پوچ و بی روح و بیهوده‌ای داده بود که موبدان پیوسته برای تقویت خود بر تشریفات آن می افزودند. افسانه‌ها و خرافات دور از عقل به اندازه‌ای در این دین راه یافته بود که حتی خود روحانیان را نیز نگران می ساخت. و در بین موبدان هم کسانی بودند که از اول بی مغزی شعائر و عقاید زردشتی را فهمیده بودند و از زیر بار آن‌ها شانه خالی می کردند.

از طرف دیگر از زمان انوشیروان به بعد راه تفکر در ایران باز شده بود و در نتیجه نفوذ فرهنگ یونانی و هندی و همچنین تماس عقاید زردشتی با عقاید مسیحیت و مذبه‌های دیگر بیش از پیش این امر را تقویت نمود و سبب بیداری مردم ایران می گشت و لذا بیشتر از هر وقت دیگر از خرافات و مطالب واهی و بی اساس آئین زردشتی رنج می بردند.

بالاخره فسادی که در جامعه روحانیت زرتشتی پدید آمده بود و خرافات و افسانه‌های دور از عقل و خرد که در آئین زردشتی راه یافته بود همه سبب تشتت و اختلاف در عقاید و آراء ملت ایران گشت. با بروز این اختلاف و شیوع مذاهب گوناگون روح شک و تردید در بین طبقه متفکر پدید آمد و

از ایشان نیز رفته رفته به دیگران سرایت نمود. در نتیجه توده مردم ایمان قطعی و اعتقاد کاملی که قبلاً داشتند به کلی از دست دادند. بدین ترتیب هرج و مرج و بی دینی و لالابالیگری سراسر ایران را فراگرفت. چنانکه «برزویه» طبیب معروف عهد ساسانی نمونه کاملی از اختلاف عقاید و آشفتگی اوضاع ایران ساسانی را در مقدمه «کلیله و دمنه» ترسیم نموده است.

### جنگ‌های ایران و روم

«بزرگمهر» که مردی مدبر و هوشیار بود و در راس دستگاه انوشیروان قرار داشت. وی با تدبیر کامل و تجربیات خود در بسیاری از اوقات کشور ایران را از خطرات بزرگ نجات می داد ولی گاهی بازیگران و سخن چینان روابط وی را با انوشیروان تیره می کردند و او را بر ضد وی تحریک نموده حکم توقیف او را صادر می نمودند.

همین فتنه جویان ذهن انوشیروان را نسبت به امپراطور روم مشوب کردند و او را تحریک کردند که برای گسترش مرزهای کشور و تضعیف رقیب خطرناک خود «پیمان صلح جاوید» را نادیده بگیرد و به رومیان حمله کند. بالاخره آتش جنگ شعله ور شد و در مدت نسبتاً کوتاهی سربازان ایران سوریه را فتح کردند و انطاکیه را آتش زدند و آسیای صغیر را تاراج نمودند. پس از بیست سال جنگ و خونریزی هر دو سپاه قدرت و امکانات خود را از دست دادند و پس از تلفات زیاد دو مرتبه پیمان صلح بستند و مرزهای خود را مانند سابق معین نمودند به این شرط که دولت «روم» سالی معادل بیست هزار دینار به دولت ایران بپردازد.

ناگفته پیداست یک چنین جنگ‌های طولانی آن هم در نقاط دور از مرکز تا چه اندازه بر ثروت و صنعت یک ملت ضرباتی سنگین وارد می سازد. مرمت آثار یک چنین جنگ طولانی با در نظر گرفتن وسایل آن روز به زودی ممکن نبود. این جنگ و تاخت و تاز مقدمات سقوط حتمی دولت ایران را فراهم آورد.

هنوز لطمه‌های این جنگ جبران نشده بود که بار دیگر جنگ هفت ساله‌ای آغاز گردید. «تی باریوس» امپراطور روم پس از آنکه بر اورنگ

سلطنت تکیه زد به منظور انتقام با حملات شدید خود استقلال ایران را تهدید نمود. هنوز وضع دو سپاه روشن نگشته بود که انوشیروان از جهان رفت و پسر او «خسرو پرویز» زمام امور را به دست گرفت. وی نیز در سال ۶۱۴ میلادی بهانه‌هایی به دست آورد و مجدداً به رومیان تاخت و در اولین حمله شام و فلسطین و آفریقا را فتح کرد و «اورشلیم» را غارت نمود و کلیسای قیامت و مزار مسیح را آتش زد و شهرها را ویران ساخت و پس از ریخته شدن خون نود هزار مسیحی جنگ به نفع ایرانیان پایان پذیرفت. در چنین موقع که جهان متمدن آن روز در آتش جنگ و بیدادگری می‌سوخت پیامبر اسلام در سال ۶۱۰ مبعوث به رسالت گردید و ندای جانفزای توحید را به گوش عالمیان رساند و مردم را به صلح و صفا و نظم و آرامش دعوت نمود. مغلوب شدن رومیان خداپرست به دست ملل آتش پرست سبب شد که بت پرستان مکه این شکست را به فال نیک بگیرند و با خود بگویند ما هم به این نزدیکی خداپرستان (مسلمانان) را سرکوب خواهیم ساخت مسلمانان از شنیدن این خبر سخت نگران شدند.

پیامبر اسلام (ص) منتظر وحی الهی بود تا اینکه آیه ای به مضمون یاد شده در زیر نازل گردید: «رومیان در سرزمینی نزدیکی عربستان شکست خوردند ولی آنان بالاخره پس از چند سالی پیروز خواهند شد» (۲۵).

پیشگویی قرآن درباره رومیان در سال ۶۲۷ میلادی تحقق پذیرفت و «هرقل» با یک حمله «نینوا» را گرفت. هر دو رقیب آخرین دقایق عمر خود را می‌گذراندند و در صدد تجدید نیرو بودند ولی چون اراده حتمی ایزد یکتا بر این تعلق گرفته بود که این دو سرزمین با نور یکتا پرستی روشن گردد و روح افسرده ایرانیان و رومیان با نسیم روح افزای اسلام زنده شود. چیزی نگذشت که خسرو پرویز به دست فرزند خود شیرویه کشته شد و فرزند نیز پس از هشت ماه از مرگ پدر درگذشت. در این دوران آنچنان هرج و مرج ایران را فراگرفت که پس از شیرویه در مدت چهار سال زمامداران متعددی در میان آن‌ها حکومت کردند که چهار نفر آن‌ها زن بود تا اینکه سپاه اسلام با حملات خود به این اوضاع خاتمه داد و این کشمکش‌های پنجاه ساله به پیشرفت فتوحات اسلامی کمک شایان کرد.

## پی نوشت‌ها

۱. «تاریخ علوم و ادبیات در ایران»، دکتر صفا/۳-۴، و «ایران در زمان ساسانیان»، کریستن سن/۲۶۷.
- ۲ و ۳ و ۴. «پیامبر»، همنما، ج ۱/۴۲-۴۳ محمد تقی خان حکیم «معمد السلطان»، در کتاب گنج دانش، به مناسبت تحقیق درباره ایوان کسری قالی نگارستان را بطور دقیق ترسیم کرده است.
۵. «سنی ملوک الارض و الانبیا»/۴۲۰.
۶. «تاریخ طبری»، به نقل کریستن سن/۳۲۷.
۷. «تاریخ اجتماعی ایران»، ج ۲/۶-۲۴.
۸. «لما ذا خسر العالم بانحطاط المسلمین»/۷۰-۷۱.
۹. «ایران فی عهد الساسانیین»/۲۴.
۱۰. «مروج الذهب»، ج ۱/۲۶۳-۲۶۴.
۱۱. «تاریخ اجتماعی ایران»/۶۱۸.
۱۲. «تاریخ ادبی ایران»، ج ۱/۲۴۶.
۱۳. «تاریخ اجتماعی ایران»، ج ۱/۶۱۸.
۱۴. «مروج الذهب»، ج ۱/۲۶۴.
۱۴. همان مدرک.
۱۵. در این باره به کتابهای: «تذکره الموضوعات»، «اللئالی الموضوعه»، سیوطی، و نیز «مجمع الزوائد هیتمی» مراجعه فرمائید.
۱۷. این داستان را فردوسی، در شاهنامه، در وقایع انوشیروان به مناسبت جنگ ایران و روم آورده است. «شاهنامه»، ج ۶/۲۶۰-۲۵۷، و همچنین دکتر صاحب الزمانی در کتاب «دیباجه ای بر رهبری»، بطور جالبی این داستان را تجزیه و تحلیل نموده است. «به دیباجه ای بر رهبری»/۲۵۸-۲۶۲ و نیز گزارش نامه ایران، «مهدیقلی خان هدایت/۲۳۲ مراجعه فرمائید.
۱۸. «تاریخ اجتماعی ایران»، ج ۲/۲۶.
۱۹. «ایران در زمان ساسانیان»/۳۱۸.
۲۰. «مروج الذهب»، ج ۱/۲۸۱.
۲۱. «تاریخ اجتماعی ایران»، ج ۲/۱۵-۱۹.
۲۲. «تاریخ تمدن ساسانی»، ج ۱/۱.
۲۳. «تاریخ اجتماعی ایران»، ج ۲/۲۰.
۲۴. مذهب مانی، آئین زرتشت آمیخته با مسیحیگری بود، و از دو مسلک بومی و بیگانه، مسلکی را اختراع نمود.
۲۵. الم، غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون، سوره روم، آیه ۱.

منبع: فروغ ابدیت ج ۲، سبحانی، جعفر

## تاریخ و زمان بعثت

درباره تاریخ بعثت رسول خدا(ص) در روایات و احادیث شیعه و اهل سنت اختلاف است و مشهور میان علماء و دانشمندان شیعه آن است که بعثت آن حضرت در بیست و هفتم رجب سال چهارم عام الفیل بوده، چنانچه مشهور میان علماء و محدثین اهل سنت آن است که این ماجرا در ماه مبارک رمضان آن سال انجام شده که در شب و روز آن نیز اختلاف دارند، که برخی هفده رمضان و برخی هیجدهم و جمعی نیز تاریخ آن را بیست و چهارم آن ماه دانسته اند. (۱) و البته در پاره ای از روایات شیعه نیز بعثت رسول خدا(ص) در ماه رمضان ذکر شده مانند روایت عیون الاخبار صدوق(ره) که متن آن اینگونه است که:

وقتی شخصی به نام فضل از امام رضاع) می پرسد که چرا روزه فقط در ماه مبارک رمضان فرض شد و در سایر ماهها فرض نشد؟ امام(ع) در پاسخ او فرمود:

«لان شهر رمضان هو الشهر الذی انزل الله تعالی فیہ القرآن...»  
تا آنجا که میفرماید: «... و فیہ نبی محمد(ص)» یعنی بدان جهت که ماه رمضان همان ماهی است که خدای تعالی قرآن را در آن نازل فرمود... و

همان ماهی است که محمد(ص) در آن به نبوت برانگیخته شد... (۲) که چون مخالف با روایات دیگر شیعه در اینباره بوده است.

مرحوم مجلسی احتمال تقیه در آن داده، و یا فرموده که باید حمل بر برخی معانی دیگری جز معنای بعثت اصطلاحی شود، زیرا تاریخ بیست و هفتم ماه رجب بنظر آن مرحوم نزد علمای امامیه مورد اتفاق و اجماع بوده و گفته است: «... و علیه اتفاق الامامیه».

و اما نزد محدثین و علمای اهل سنت همانگونه که گفته شد مشهور همان ماه رمضان است (۳)، اگر چه در شب و روز آن اختلاف دارند، و در برابر آن نیز برخی از ایشان دوازدهم ماه ربیع الاول و یا دهم آن ماه، و برخی نیز مانند شیعه بیست و هفتم رجب را تاریخ بعثت دانسته اند. (۴) و بدین ترتیب اقوال درباره تاریخ ولادت آن حضرت بدین شرح است:

۱. بیست و هفتم ماه رجب و این قول مشهور و یا مورد اتفاق علمای شیعه و برخی از اهل سنت است (۵).

۲. ماه رمضان (۱۷ یا ۱۸ یا ۲۴ آن ماه) و این قول نیز مشهور نزد عامه و اهل سنت است (۶).

۳. ماه ربیع الاول (دهم و یا دوازدهم آن ماه) و این قول نیز از برخی از اهل سنت نقل شده (۷).

و اما مدرک این اقوال: مدرک شیعیان در این تاریخ یعنی ۲۷ رجب، روایاتی است که از اهل بیت عصمت و طهارت رسیده مانند روایاتی که در کتاب شریف کافی از امام صادق (ع) و فرزند بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده، و نیز روایتی که در امالی شیخ (ره) از امام صادق (ع) نقل شده است (۸) و از آنجا که «اهل البیت ادری بما فی البیت» گفتار این بزرگواران برای ما معتبرتر از امثال عبید بن عمیر و دیگران است.

و اما اهل سنت که عموماً ماه رمضان را تاریخ بعثت دانسته اند مدرک آن‌ها در این گفتار اجتهادی است که از چند نظر مخدوش و مورد مناقشه است، و آن اجتهاد این است که فکر کرده اند بعثت رسول خدا توأم با نزول قرآن بوده، و نزول قرآن نیز طبق آیه کریمه: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن... (۹) در ماه مبارک رمضان انجام شده، و با این دو مقدمه نتیجه

گیری کرده و گفته اند: بعثت رسول خدا در ماه رمضان بوده است، در صورتی که هر دو مقدمه و نتیجه گیری مورد خدشه است زیرا:  
اولاً- این گونه آیات که با لفظ «انزال» آمده بگفته اهل تفسیر و لغت مربوط به نزول دفعی قرآن کریم است- چنانچه مقتضای لغوی آن نیز همین است- نه نزول تدریجی آن، و دراینکه نزول دفعی آن به چه صورتی بوده و معنای آن چیست.

اقوال بسیاری وجود دارد که نقل و تحقیق در اینباره از بحث تاریخی ما خارج است. و قول مشهور آن است که ربطی به مسئله بعثت رسول خدا(ص) که بگفته خود آن‌ها بیشتر از چند آیه محدود بر پیغمبر اکرم نازل نشد ندارد، و مربوط است به نزول دفعی قرآن بر بیت المعمور و یا آسمان دنیا- چنانچه سیوطی و دیگران در ضمن چند حدیث در کتاب درالمنثور و اتقان از ابن عباس نقل کرده اند- و عبارت یکی از آن روایات که سیوطی آن را در درالمنثور در ذیل همین آیه از ابن عباس روایت کرده اینگونه است که گفته است:

«شهر رمضان و الليلة المباركة و ليلة القدر فان ليلة القدر هي الليلة المباركة و هي في رمضان، نزل القرآن جملة واحدة من الذكر الى البيت المعمور، و هو موقع النجوم في السماء الدنيا، حيث وقع القرآن، ثم نزل على محمد(ص) بعد ذلك في الامر و النهي و في الحروب رسلا رسلا» (۱۰).

یعنی ماه رمضان و شب مبارک و شب قدر که شب قدر همان شب مبارک است که در ماه رمضان است و قرآن در آن شب یکجا از مقام ذکر به بیت المعمور یعنی محل وقوع ستارگان در آسمان دنیا نازل شد و سپس تدریجاً پس از آن در مورد امر و نهی و جنگها بر محمد(ص) فرود آمد.

و به این مضمون حدود ده روایت از او نقل شده است.

و متن روایت دیگری که از طریق ضحاک از ابن عباس روایت کرده چنین است:

«نزل القرآن جملة واحدة من عند الله من اللوح المحفوظ الى السفارة الكرام الكاتبين في السماء الدنيا فنجمه السفارة على جبرئيل عشرين ليلة، و نجمه جبرئيل على النبي عشرين سنة» (۱۱).

یعنی قرآن یکجا از نزد خدای تعالی از لوح محفوظ به سفیران (فرشتگان) گرامی و نویسندگان آن در آسمان دنیا نازل گردید و آن سفیران در بیست شب تدریجاً آن را بر جبرئیل نازل کردند، و جبرئیل نیز در بیست سال آن را بر رسول خدا نازل کرد.

این درباره اصل نزول قرآن در ماه مبارک رمضان و شب قدر، و ثانیاً - در مورد قسمت دوم استدلال ایشان که نزول قرآن راتوام با بعثت رسول خدا (ص) دانسته اند. آن نیز مخالف با گفتار خودشان بوده و مخدوش است؛ زیرا عموم مورخین و محدثین اهل سنت معتقدند که نبوت و بعثت رسول خدا در آغاز بصورت رؤیا و در عالم خواب بوده و پس از گذشت مدتها که برخی آن را شش ماه و برخی سه سال و برخی کمتر و بیشتر دانسته اند در عالم بیداری به آن حضرت وحی شد و جبرئیل بر آن بزرگوار نازل گردید و قرآن را آورد.

و این جزء نخستین حدیثهای صحیح بخاری است که از عایشه نقل کرده که گوید:

اول ما بدیء به رسول الله (ص) من الوحی الرؤیا الصادقه فی النوم و کان لا یری رویا الا جاءت مثل فلق الصبح، ثم حبب الیه الخلاء فکان یخلو بغار حراء فیتحنث فیہ اللیالی ذوات العدد قبل ان ینزع الی اهلہ و یتزود لذلك، ثم یرجع الی خدیجه فیتزود لمثلها، حتی جائه الحق و هو فی غار حراء، فجاءه الملك فقال: اقرا...!

و البته ما در آینده روی این حدیث و ترجمه آن مشروحاً بحث خواهیم کرد، و این مطلب را تذکر خواهیم داد که در این حدیث جای این سؤال هست که آیا عایشه این حدیث را از چه کسی نقل کرده و آیا گوینده حدیث رسول خدا (ص) بوده یا دیگری، زیرا خود عایشه که در هنگام نبوت رسول خدا (ص) هنوز بدنیا نیامده بود و قاعدتاً این روایت را از دیگری نقل کرده است، ولی در اینجا از او نام نبرده...!

مگر اینکه بگویند: این اجتهاد و نظریه خود ایشان بوده که در این باره اظهار کرده اند که در این صورت این روایت خود عایشه است و نظریه او است که در این باره اظهار داشته و از باب حجیت روایت خارج شده و مانند نظرات دیگر



می‌شود که لابد برای امثال بخاری که کتاب خود را با امثال آن افتتاح و آغاز کرده حجیت داشته... و بهر صورت پاسخ این سؤال را باید آن‌ها بدهند!

ولی این مطلب بخوبی از این حدیث معلوم می‌شود که میان نزول وحی بر رسول خدا و نزول قرآن فاصله زیادی وجود داشته و تمام با یکدیگر نبوده و در نهاییه ابن اثیر در ماده «جزء» در ذیل حدیث «الرؤیا الصالحة جزء من سبعین جزء من النبوة» (۱۲) آمده است که گوید:

«وكان في اول الامر يرى الوحي في المنام و دام كذلك نصف سنة، ثم رأى الملك في اليقظة». (۱۳)

و نظیر این گفتار را سیوطی در کتاب اتقان ذکر کرده (۱۴).

و بلکه برخی از ایشان فاصله میان بعثت رسول خدا (ص) و نزول قرآن را چنانچه گفتیم سه سال دانسته و به این مطلب تصریح کرده اند، که یکی از آن‌ها روایت زیر است که ابن کثیر آن را صحیح و معتبر دانسته و آن روایت امام احمد بن حنبل است که بسند خود از شعبی روایت کرده که گوید:

«ان رسول الله (ص) نزلت عليه النبوة و هو ابن اربعين سنة، فقرن بنبوته اسرافيل ثلاث سنين، فكان يعلمه الكلمة و الشىء و لم ينزل القرآن، فلما مضت ثلاث سنين قرن بنبوته جبرئيل، فنزل القرآن على لسانه عشرين سنة، عشرا بمكة و عشرا بالمدينة، فمات و هو ابن ثلاث و ستين سنة» (۱۵).

و نظیر همین گفتار از دیگران نیز نقل شده (۱۶).

و البته ما اکنون در مقام بحث کیفیت نزول قرآن کریم و نزول دفعی و تدریجی و تاریخ نزول و بحث‌های دیگری که مربوط به نزول قرآن است نیستیم، و اساساً آن بحث‌ها از بحث تاریخی ما خارج است، و مرحوم علامه طباطبائی و دیگران در این باره تحقیق و قلمفرسائی کرده اند که می‌توانید به کتاب میزان و کتابهای دیگر مراجعه نمایید (۱۷) و تنها در صدد پاسخگویی به این استدلال بودیم که بعثت رسول خدا (ص) مقارن با نزول قرآن نبوده و از این راه نمی‌توان تاریخ بعثت رسول خدا (ص) را بدست آورد.

## پی نوشت‌ها

- ۱- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۹۰ و سیرة النبویة ابن کثیر ج ۱ ص ۳۹۳.
- ۲- عیون اخبار الرضا (ع) ص ۳۶۱ بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۹۰.
- ۳- سیرة النبویة ابن کثیر ج ۱ ص ۳۹۳.
- ۴- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۹۰ و ص ۲۰۴-۲۰۵ سیرة النبویة ابن کثیر ج ۱ ص ۳۹۳.
- ۵- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۹۰ و تاریخ الخمیس ج ۱ ص ۲۸۰ و ۲۸۱.
- ۶- (۷) سیرة النبویة ابن کثیر ص ۳۹۳.
- ۸- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
- ۹- سوره بقره آیه ۱۸۵، البته آیات دیگری هم مانند آیه انا انزلناه فی لیلۃ القدر و انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه دربارہ تاریخ نزول قرآن وجود دارد ولی صراحتی در مورد نزول آن در ماه رمضان ندارد...
- ۱۰- در المنثور ج ۱ ص ۱۸۹.
- ۱۱- الاتقان ج ۱ ص ۶۹.
- ۱۲- خواب خوب جزئی از هفتاد جزء نبوت است.
- ۱۳- و در آغاز کار وحی را در خواب میدید و این جریان ششماه طول کشید، سپس فرشته را در بیداری مشاهده کرد...
- ۱۴- الاتقان ج ۱ ص ۷۰-۷۱.
- ۱۵- سیرة نبویہ ابن کثیر ج ۱ ص ۳۸۸.
- ۱۶- الصحیح من السیرة ج ۱ ص ۱۹۴.
- ۱۷- المیزان ج ۲ ص ۱۲-۲۸.

منبع: درس‌هایی از تاریخ تحلیلی اسلام ج ۲، رسولی محلاتی، سیدهاشم

# بعثت یا طلوع خورشید اسلام

محمّد محمّدی اشتهاردی

سال‌های طولانی‌ای بود که مردم جهان به خصوص مردم جزیره العرب از نور مستقیم خورشید نبوّت دور شده بودند، و در تاریکی‌های جهل و گمراهی و خرافات غوطه می‌خوردند. آنان همچون گله بی‌چوپان در کوه و دشت، در برابر دژندگان خون‌آشام، حیران و سرگردان بودند، بلاهای خانمان سوزی تار و پودشان را می‌سوزانید؛ بلاهایی مانند: امتیازات طبقاتی و قبیله‌گی، ناامنی و جنگ، انحراف جنسی و بی‌عفتی، دخترکشی و انسان‌کشی، ظلم بی‌حساب به زنان، بت‌پرستی، خرافات و بیهوده‌گرایی، پوچی و بی‌محتوایی زندگی، لجاجت و یکدندگی، بهره‌کشی و تبعیض و انواع جنایات و نامردمی‌ها، که هر کدام ضربه سختی بر انسانیت و جامعه انسانی وارد ساخته بود.

امیرمؤمنان علی (ع) اوضاع جاهلیت را این‌گونه توصیف می‌فرماید:  
«تَمَرَهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْحَيْفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ، وَ دِنَارُهَا السَّيْفُ؛  
میوه درخت جاهلیت، فتنه و آشوب بود، غذای مردم آن، مردارگندیده بود، لباس زیرینشان ترس، و لباس رویینشان شمشیر بود.» (۱)

## وضعیت عربستان پیش از بعثت

گرچه همه نقاط جهان مانند چین، روم، ایران، مصر و هند در لجنزارهای جهل، خرافات و گمراهی‌ها غوطه ور بودند، ولی در عین حال هر یک از آن‌ها از تمدن نسبی برخوردار بودند اما مردم جزیره العرب هیچ‌گونه تمدنی نداشتند، مثلث شوم نامنی، دخترکشی و بی‌عفتی در سطح وسیع، منشأ تباهی‌های فراوانی شده بود به طوری که از انسانیت تنها نامی وجود داشت، و زندگی بشر از زندگی حیوانات دژنده و شهوت‌خو، بدتر و پست‌تر شده بود. امیرمؤمنان علی (ع) در بیان وضعیت جهان، به ویژه جزیره العرب می‌فرماید: *أُرْسِلَهُ عَلِيٌّ جِئِنَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولُ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ، وَاعْتِزَامُ مِنَ الْفِتَنِ، وَانْتِشَارُ مِنَ الْأُمُورِ، وَ تَلَقُّظٌ مِنَ الْخُرُوبِ، وَالدُّنْيَا كَأَسْفَهُ النَّوْرِ، ظَاهِرُهُ الْغُرُورُ، عَلِيٌّ جِئِنَ اضْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَإِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَإِعْوَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَازِلُ الْهُدَى، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الْبُرْدَى؛* هنگامی خداوند مقام رسالت را بر عهده محمد (ص) نهاد که مدت‌های طولانی از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود، ملت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند، فتنه و فساد، جهان را فرا گرفته بود، تباهی‌ها در میان مردم گسترش یافته، و آتش جنگ زبانه می‌کشید، دنیا تاریک و پراز نیرنگ و فریب‌گشته بود، برگ‌های درخت زندگی به زردی گراییده، و از ثمره زندگی خبری نبود، آب حیات انسانی در زمین فرورفته، منارهای هدایت فرسوده و کهنه شده، و پرچم‌های هلاکت و تیره بختی آشکار گشته بود. (۲)

و در گفتار دیگر می‌فرماید: «شما ای گروه عرب، در زمان جاهلیت، زشت‌ترین مرام را داشتید و در بدترین وضع به سر می‌بردید، در میان زمین‌های سنگلاخ، میان مارهای پرزهر، آب لجن و سیاه می‌آشامیدید، غذای آلوده می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید، و از خویشان دوری می‌کردید، بت‌ها در میان شما نصب شده بودند، غرق در فساد بودید که خداوند توسط پیامبر اکرم (ص) شما را از آن همه انحرافات و گمراهی‌ها رهایی بخشید». (۳)

## نمونه‌هایی از اوضاع عربستان قبل از بعثت

برای نمونه، ده نوع از خرافات و اعتقادهای بیهوده جاهلیت را یادآور

می‌شویم، تا به حکم «یُعَرَفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا؛ هر چیزی با مقایسه با ضدّش شناخته می‌شود»، نعمت عظیم بعثت پیامبر اسلام (ص) را بهتر بشناسیم.

با بعثت پیامبر اسلام، هم خورشید اسلام طلوع کرد، و هم شخصیت عظیم پیامبر (ص) متولّد شد، در سراسر زندگی پیامبر (ص) روزی مبارک تراز روز بعثت نبود، روز تولّد آن حضرت بیانگر تولّد جسم او بود، گرچه مبارک بود، ولی روز بعثت، روز تولّد شخصیت پیامبر (ص) بود که بسیار مبارک تر بود.

۱. مردم جاهلیت اعتقاد داشتند در یمن مردی به نام «أساف» عاشق زنی به نام «نائله» شد، هر دو به قصد زیارت کعبه آمدند، اطراف کعبه را خلوت دیدند، داخل کعبه رفتند و در همان جا با هم عمل منافی عفت (زنا) انجام دادند، روز بعد زائران، آن دو را جامد و مسخ شده دیدند، برای عبرت مردم، آن دو جماد را در میان کعبه نهادند، و به عقیده سخیف آن‌ها، پس از مدتی آن دو جماد خدا شدند، و سزاوار پرستش گشتند! (۴)

۲. هنگام ورود به روستا به خاطر دفع نگرانی از ترس و وحشت، و ترس از بیماری وبا و گزند دیو، در برابر دروازه ورودی روستا، ده بار صدای الاغ در می‌آوردند و گاهی این کار را با آویختن استخوان روباهی به گردن خود، انجام می‌دادند.

۳. اگر دندان فرزند آنان می‌افتاد، آن را با دو انگشت به سوی خورشید پرتاب کرده و خطاب به خورشید با عجز و لابه می‌گفتند: «ای خورشید! دندانی بهتر از این بده.»

۴. هرگاه در بیابان هولناک گم می‌شدند، پیراهن خود را وارونه می‌پوشیدند، تا بدین وسیله راه را بجویند.

۵. هنگام مسافرت، برای کسب اطمینان در مورد حفظ زنان از خیانت و بی‌ناموسی، نخ‌ری را بر ساقه یا شاخه درختی می‌بستند، هنگام بازگشت، اگر آن نخ به حال خود باقی بود اطمینان می‌یافتند که زن آن‌ها خیانت نکرده، و اگر باز یا مفقود می‌گردید، زن را به خیانت متّهم می‌نمودند.

۶. زنی که بچه اش نمی‌ماند، معتقد بودند که اگر او هفت بار بر روی جنازه شخص بزرگی بایستد و آن را زیر پا قرار دهد، بچه اش باقی می‌ماند.

۷. به گردن مارگزیده و عقرب زده زیور آلات طلائی می‌آویختند، و معتقد بودند که اگر به جای طلا، مس و قلع همراه خود داشته باشد می‌میرد.
۸. اگر شخصی می‌مرد به احترام او شتری را با شیوه بسیار دردناکی با طرز بی‌رحمانه در کنار قبر او زنده به گور می‌کردند. (۵)
۹. دختران را به جرم این که دخترند، زنده به گور می‌کردند (۶) و هرگاه کسی به آن‌ها خبر می‌داد که همسرت دختر زاییده، از شدت ناراحتی، چهره اش سیاه می‌شد. (۷)
۱۰. بی‌رحمی به جایی رسیده بود که فرزندان خود از پسر و دختر را از ترس فقر می‌کشتند. (۸)

### وضع زنان در جزیره العرب

در عصر جاهلیت، در جهان به ویژه در عربستان، زن موجودی بین انسان و حیوان به شمار می‌آمد، و آن چنان با زنان بد رفتاری می‌شد، که هرگز با حیوانات چنین رفتار نمی‌شد، حیوانات را زنده در گور نمی‌کردند، ولی چنان که خاطر نشان شد، دختران نوزاد و کودک را زنده به گور می‌کردند، و وقتی می‌شنیدند که همسرشان دارای دختر شده، چهره شان از شدت شرم و ناراحتی، سیاه می‌شد.

صعصعه بن ناجیه (جدّ فرزوق، شاعر اهل بیت) مرد شریف و نجیبی بود، در عصر جاهلیت با بسیاری از عادت‌های مردم جاهلی مخالفت می‌کرد، او ۳۶ دختر را خرید و از زنده به گور نمودن، نجات داد، پس از طلوع اسلام، او که اسلام را با جان و دل پذیرفته بود، ماجرای خریدن دختران را به عرض پیامبر اکرم (ص) رسانید، و در ضمن توضیح گفت: دو ناقه (شتر ماده) از من گم شد، برای پیدا کردن آن‌ها سوار بر جَمَل (شتر نر) شدم، در بیابانی آن‌ها را پیدا کردم، هنگام بازگشت، دو خانه نظرم را جلب کرد، به آن خانه‌ها نزدیک شدم، دیدم در یک اتاق پیر مردی نشسته است، با او گرم صحبت بودیم، ناگهان از اتاق دیگر زنی صدا زد: «زایید زایید!» پیر مرد پرسید: چه زایید؟ زن پاسخ داد: دختر زاییده است. پیر مرد گفت: او را در خاک دفن کنید، گفتم او را نکشید من جان او را می‌خرم، سپس دو ناقه و یک جَمَل

راکه بر آن سوار بودم دادم، تا آن دختر را نکشند، و در همه دوران عمرم ۳۶ دختر، هر کدام را با دوناقه و یک جَمَل خریدم و نجات دادم. پیامبر(ص) فرمود: «بسیار کار بزرگی انجام داده ای، اجرش در نزد خدا محفوظ است.» (۹)

گوستاولبون مستشرق فرانسوی می نویسد: «شیوع عادت دخترکشی در جاهلیت را از مصاحبه ذیل که بین قیس، رئیس طایفه بنی تمیم، با حضرت محمد(ص) اتفاق افتاد می توانید بفهمید:

«روزی قیس (بن عاصم) دید پیامبر(ص) یکی از دختران خود را روی زانو نشانده است، از او پرسید: این گوسفند بچه چیست که این چنین او را می بویی؟ فرمود: این دختر من است. قیس گفت: سوگند به خدا من دخترهای زیادی داشتم و همه را زنده به گور کردم و هیچ یک را این گونه نبویدم. حضرت محمد(ص) فریاد زد: وای بر تو! خدا رحم را از دل تو خارج ساخته و قدر بهترین نعمت هایی را که خداوند به انسان عنایت کرده شناختی.» (۱۰)

### ضرورت و اهمیت بعثت

جهان تاریک جاهلیت، برای طلوع خورشید هدایت، ثانیه شماری می کرد، همه چیز بیانگر ضرورت بعثت و نیاز به وجود آیین سازنده و رهایی بخش، و رهبر بزرگ، مدبّر، نجات دهنده و دلسوز بود. در چنین وضع نابسامانی، لطف خدا شامل حال انسان های آن عصر و نسل های آینده شد، که محمد بن عبدالله(ص) را برای رهایی مردم به پیامبری مبعوث فرمود. پیامبری که آخرین پیامبر بود، و کامل ترین آیین را آورد، و همه پیامبران پیشین در انتظار او بودند تا او بیاید و آیین توحید و نجات بخش خدا را کامل نماید و همه بشریت را از لجنزارهای آلودگی، گناه و انحراف، رهایی بخشد.

با بعثت پیامبر اسلام، هم خورشید اسلام طلوع کرد، و هم شخصیت عظیم پیامبر(ص) متولد شد، در سراسر زندگی پیامبر(ص) روزی مبارک تر از روز بعثت نبود، روز تولد آن حضرت بیانگر تولد جسم او بود، گرچه مبارک

بود، ولی روز بعثت، روز تولد شخصیت پیامبر(ص) بود که بسیار مبارک تر بود. و اگر روز هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه بسیار مهم بود، و به همین خاطر به پیشنهاد حضرت علی(ع) آغاز تاریخ مسلمانان گردید، مهم بودن هجرت از این رو بود که آرمان های بعثت پس از پشت سرگذشتن سختی ها، تولد نو یافت، و آماده اجرا و بروز و ظهور و تعمیق و گسترش گردید. بنابراین باید گفت: خورشید شخصیت پیامبر اسلام(ص) نیز در چنین روزی تولد یافت.

برای درک ضرورت بعثت و عظمت آن، کافی است که به معنا و مفهوم بعثت در اسلام، توجه کنیم:

بعثت یعنی: سرآغاز مبارزه با هرگونه شرک و انحراف فکری و عقیدتی و عملی، و هرگونه خرافات.

بعثت یعنی: رستاخیز و به پاخاستن برای نجات انسان ها از زیر یوغ اسارت های فکری، سیاسی و اجتماعی.

بعثت یعنی: طاغوت زدایی، شرک زدایی، تنش زدایی و زدودن هرگونه عوامل و پیشینه هایی که موجب سقوط و عقب گرد خواهد شد.

بعثت یعنی: انفجار نور درخشان الهی در میان ظلمت های متراکم گوناگون.

بعثت یعنی: تجلی حق، در برابر باطل و باطل پرستی، و نابودی هرگونه باطل و بیهوده گرایی.

بعثت یعنی: فرود صاعقه ای سوزان بر خرمن مفسدان، تبهکاران و نیرنگ بازان، و براندازی دام های شیطان، و عوامل و طرفداران شیطان. بعثت یعنی: تثبیت توحید ناب در تمام ابعادش، تثبیت وحی الهی و نبوت.

بعثت یعنی: برقراری عدالت فردی و اجتماعی، و پیکار با هرگونه ظلم، تبعیض و بهره کشی های ظالمانه.

بعثت یعنی: برافراشتن پرچم حق در همه نقاط جهان، و واژگون سازی پرچم های باطل.

بعثت یعنی: همان عروه الوثقی نجات و پیروزی که به تعبیر قرآن در دو چیز



خلاصه می شود: تکفیر طاغوت و ایمان به خدای بزرگ؛ (۱۲) همان عروه الوثقی ای که در تسلیم در برابر حق، و انجام کار نیک خلاصه می شود. (۱۳) بعثت پیامبر اسلام (ص) یعنی تبیین تمام اهداف پیامبران و کتاب های آسمانی، و اجرای آن اهداف به طور کامل.

### دورنمایی از آغاز بعثت

چهل سال از عمر پاک پیامبر (ص) می گذشت، آن حضرت قبل از پیامبری در هر ماه، چندین بار، در شب و روز، و در هر سال همه ماه رمضان بر فراز کوه سر به فلک کشیده چرا که درشش کیلومتری شمال شرقی کعبه قرار گرفته بود) داخل غاری که بر فراز آن کوه بود، به عبادت و مناجات و راز و نیاز با خدا می پرداخت، او آثار عظمت خدا را در آن جا مشاهده می کرد، و همواره به تفکر و تأمل و عبادت خدا مشغول بود. (۱۴)

روز ۲۷ رجب سال چهارم عام الفیل فرا رسید، پیامبر (ص) بر فراز کوه حرا در میان غار مخصوص آن جا، مشغول مناجات با خدا بود، ناگاه پیک وحی، جبرئیل امین بر آن حضرت نازل شد و این آیات آغاز سوره علق را همراه مژده رسالت، برای آن حضرت خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* إقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛  
« بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید، همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد، بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم داد، و به انسان آن چه را نمی دانست، آموخت.»

به این ترتیب آغاز وحی و بعثت، با نام خدا و با خواندن و قلم و علم و آموزش آمیخته با توحید، شروع شد و این واژه های زرین وحی، بیانگر آن است که بعثت یعنی:

- سرآغاز مبارزه با هرگونه شرک و انحراف فکری و عقیدتی و عملی، و هرگونه خرافات.

- رستاخیز و به پاخاستن برای نجات انسان ها از زیر یوغ اسارت های فکری، سیاسی و اجتماعی.

- طاغوت زدایی، شرک زدایی، تن‌ش‌زدایی و زدودن هرگونه عوامل و پیشینه‌هایی که موجب سقوط و عقب‌گرد خواهد شد.

- رستاخیز معنوی، و انقلاب در همه امور، که اساس آن انقلاب‌ها، انقلاب فرهنگی، و آگاهی بخشی در همه زمینه هاست.

پیامبر(ص) فرمود: پس از آن که آیات آغازین سوره علق بر من نازل شد، از فراز کوه حرا به سوی خانه حرکت کردم، در مسیر راه در وسط کوه حرا، صدایی را از جانب آسمان شنیدم که می‌گفت: «یا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا جِبْرَائِيلُ ای محمد! تو رسول خدایی و من جبرئیل هستم.»

به آسمان نگریستم، جبرئیل را دیدم که به طور استوار و ثابت، بر فراز افق ایستاده است، همچنان به او چشم دوخته بودم تا ناپدید شد.» (۱۵)

از آن جاکه پیامبر اکرم(ص) دوبار جبرئیل را دید، و وحی الهی را از آن امین وحی دریافت کرد، همین دو حادثه موجب فشار روحی سنگین برای آن حضرت گردید، با این که او از نظر روحی، بسیار قوی و نیرومند بود که شایستگی تحمل مسؤلیت وحی را یافته بود، ولی چون آغاز کار بود، وقتی که جبرئیل را به صورت اصلی اش دید، اضطراب و خستگی فوق العاده ای در خود احساس کرد، از این رو به سوی خانه آمد، وقتی به خانه رسید، به همسرش حضرت خدیجه(س) فرمود: «ذَرِّیْنِی؛ مرا بیوشان.» خدیجه(س) او را پوشانید، پیامبر(ص) اندکی در خواب فرو رفت. در همین هنگام جبرئیل نزد آن حضرت آمد و آیات آغاز سوره مدثر را نازل کرد، که سه آیه نخست آن چنین است: «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَ رَبِّكَ فَكْبَرُ؛ ای در بستر خواب آرمیده، برخیز و انداز کن (و جهانیان را هشدار بده) و پروردگارت را بزرگ بشمار.» پیامبر(ص) برخاست و به ابلاغ مأموریت خود پرداخت. (۱۶)

پیامبر(ص) ماجرای بعثت و وحی را برای همسرش خدیجه(س) تعریف کرد، خدیجه(س) خشنود شد و گفت: «خدا تو را یاری خواهد کرد.»

خدیجه(س) ماجرا را به عمو زاده اش «ورقه بن نوفل» که ازدانیان عرب و از مسیحیان و سرشناس بود بازگو کرد، و گفتار پیامبر(ص) را برای او بیان نمود، ورقه گفت: قُدُوشُ قُدُوشُ، وَالَّذِي نَفْسُ وَرَقَةٍ بِيَدِهِ لَئِنْ كُنْتُ صَدَقْتَنِي يَا خَدِيجَةُ، لَقَدْ جَاءَهُ النَّامُوسُ الْأَكْبَرُ...؛ خداوند پاک و منزّه است، سوگند به

کسی که جان ورقه در دست او است، اگر مرا ای خدیجه، تصدیق می‌کنی، ناموس اکبر (فرشته بزرگ وحی) براو نازل می‌شود، که بر موسی (ع) نازل می‌شد، او پیامبر این امت است، به او بگو ثابت و استوار باش. خدیجه (س) به خانه بازگشت و گفتار ورقه را به رسول خدا (ص) ابلاغ نمود. (۱۷)

### نگاهی به انگیزه‌ها و اهداف بعثت

با بررسی آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) و امامان (ع) به دست می‌آید که انگیزه بعثت و اهداف آن در دو پایه خلاصه می‌شود:

۱. نفی معبودهای باطل و عوامل سقوط.
۲. پیمودن راه‌های تکامل در ابعاد گوناگون که اساس آن اعتقاد به یکتایی و بی‌همتایی خداست.

ولی در پرتو تجزیه و تحلیل آیات و روایات، می‌توان به ده انگیزه و هدف از اهداف و انگیزه‌های بعثت اشاره کرد که عبارتند از:

#### ۱. اتمام حجت

چنان که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می‌خوانیم: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ؛ پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود).

#### ۲. رفع اختلاف

چنان که در آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌خوانیم: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ مردم در آغاز یک دسته بودند و تضادی در میان‌شان وجود نداشت، به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد، و اختلافات و تضادهایی در میان آن‌ها رخ داد در این حال خداوند پیامبران را برانگیخت، تا مردم را بشارت و بیم دهند، و کتاب آسمانی که به سوی خود دعوت می‌کرد، با

آن‌ها نازل نمود، تا در میان مردم در آن چه اختلاف داشتند، داوری کند.

### ۳. قیام به عدالت

چنان که در آیه ۲۵ حدید می‌خوانیم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند.

### ۴. آزادی و آزادگی و رهایی از امور بیهوده و خرافات

چنان که در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛ کسانی که از فرستاده خدا پیامبر(ص) پیروی می‌کنند... پیامبری که بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود (از دوش و گردنشان، برمی‌دارد.» منظور از زنجیر در این جا عبارت است از: زنجیر جهل و نادانی، بت پرستی و خرافات، انواع تبعیضات و بی‌عدالتی‌ها، قوانین نادرست، و اسارت و استبداد در چنگال طاغوت‌ها است.

### ۵. هدایت

امربه معروف و نهی از منکر و رهایی از ظلمت‌ها و کشیدن انسان‌ها به سوی نور، چنان که در آیه ۱ و ۵ ابراهیم، و ۱۶ مائده و ۱۷۵ اعراف آمده، از جمله در آیه یک سوره ابراهیم می‌خوانیم: «الرَّ\*كِتَابَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ این کتابی است که بر تو ای پیامبر نازل کردیم، تا مردم را از تاریکی‌های (شرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان، عدل و آگاهی) به فرمان پروردگارشان درآوری.»

### ۶. آموزش کتاب و حکمت

چنان که در آیه ۲ سوره جمعه می‌خوانیم: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ خداوند

کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند، و آن‌ها را تزکیه می‌کند، و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.»

## ۷. تهذیب و پاک‌سازی

چنان که در آیه ۲ جمعه (آیه قبل) همین مطلب ذکر شده است.

## ۸. آزادی انسان‌ها از زیر یوغ طاغوت‌ها و استکبار

چنان که در آیه ۳۶ نحل می‌خوانیم: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اٰبُدُوا لِلّٰهِ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.»

## ۹. تقویت و ارتقاء تفکر و اندیشه صحیح و والا

چنان که امام کاظم (ع) فرمود: «مَابَعَثَ اللّٰهُ اَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ اِلٰى عِبَادِهِ اِلَّا لِيَعْقِلُوْا عَنِ اللّٰهِ... وَاكْمَلُهُمْ عَقْلًا اَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ خداوند پیامبران و رسولان را به سوی بندگان مبعوث نکرد، مگر این که از جانب خدا تعقل کنند و بیندیشند و از این سو، بر معلومات و ارتقاء فکری خود بیفزایند.» (۱۸)

## ۱۰. تکمیل و ارتقاء ارزش‌های اخلاقی

چنان که رسول اکرم (ص) فرمود: «اِنَّمَا بُعِثْتُ لِاَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ؛ همانا به پیامبری برانگیخته شده‌ام تا ارزش‌های اخلاقی را به کمال برسانم.» (۱۹) و در سخن دیگر فرمود: «اِنَّمَا بُعِثْتُ لِاَتِمِّمَ حُسْنَ الْاَخْلَاقِ؛ همانا مبعوث شده‌ام تا نیکی اخلاق را به درجه عالی و کمال برسانم.» (۲۰) امید که در پرتو بعثت از تمام فرهنگ‌های بیگانه، رهایی یابیم و جسم و جان خود را با تعالیم انبیا- خصوصاً پیامبر بزرگ اسلام- شست و شودهیم.

## پی نوشت‌ها

- ۱ و ۲ و ۳) نهج البلاغه خطبه ۸۹ و ۲۶.
- ۴) سید محسن امین، ابوذر الغفاری، ص ۹.
- ۵) جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۵-۴۱ (به طور اقتباس)
- ۶ و ۷ و ۸) اقتباس از آیه ۸ تکویر، و ۵۸ نحل، و ۱۵۱ انعام و ۳۱ اسراء.
- ۹) علامه شوشتری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۷.
- ۱۰) گوستاولبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، ص ۵۰۳.
- ۱۱) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۳.
- ۱۲ و ۱۳) بقره (۲) آیه ۲۵۶؛ لقمان (۳۱) آیه ۲۲.
- ۱۴) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۰۸؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۹.
- ۱۵) ابومحمد، عبدالملک بن هشام، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۳.
- ۱۶) فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۸۹ (یکی از روایات).
- ۱۷) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴.
- ۱۸) شیخ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.
- ۱۹ و ۲۰) کنز العمال، حدیث ۵۲۱۷ و ۵۲۱۸.

## سرشت انسان؛ خیر یا شر؟

آیا گرایش به شر در سرشت انسان وجود دارد؟

درباره گرایش یا عدم گرایش انسان به شرور، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده که عبارتند از:

۱. برخی معتقدند که انسان گرایش به خیر و کمال مطلق دارد و هر چند خداوند فجور و تقوا را به او الهام کرده، اما تمایل او به تقواست و او به نیکی‌ها گرایش دارد؛ مگر آن که محیط خانواده و تربیت غلط، او را به سمت فجور بکشاند که این، نوعی انحراف از فطرت و حقیقت است. بنابراین، انسان فطرتاً متمایل به حق است و گرایش به باطل، تحت تأثیر شرایط بر او عارض می‌شود.<sup>۱۰</sup>

طبق این دیدگاه، اگر انسان تحت تربیت غلط قرار نگیرد و محیط و خانواده او را به سمت فجور نکشند، انسان به طور فطری، راه خیر و سعادت را طی خواهد کرد و همواره نیکی‌ها را برخواهد گزید.

انسان‌گرایان (مانند مازلو و راجرز) می‌گویند: انسان، استعداد خوب بودن و خوب شدن را دارد و اگر نیازهای اجتماعی یا تصمیم‌های نادرست او

دخالت نکنند، خوبی او، خود را نشان خواهد داد. ۲. رمانتیست‌ها (مانند روسو) نیز معتقدند: انسان از بدو تولد، صاحب یک خوبی طبیعی است و هر عمل بدی که انجام می‌دهد، ناشی از شرایط اجتماعی مخرب است، نه ناشی از چیزی در ذات خود او. ۳. عده‌ای دیگر معتقدند که هرچند انسان مورد تکریم خداوند است، اما با این حال، خداوند او را موجودی هلوع، جزوع، منوع، ضعیف و عجول نامیده است و این اوصاف، ذاتی انسان هستند و نه عارض بر او؛ زندگی، اجتماع و محیط، این اوصاف را در او ایجاد نمی‌کنند؛ بلکه او این گونه آفریده شده است. اینان، علاوه بر آیات قرآن، سیر تاریخ طبیعی انسان را گواه مدعای خود می‌دانند و می‌گویند: تاریخ نشان می‌دهد که پرونده انسان، پر از سیاهی، تباهی، کج روی و مخالفت و عصیان در برابر حق می‌باشد.

از سوی دیگر، گرایش به حق، فداکاری، عدالت خواهی و عشق به نیکی‌ها نیز همواره در نهاد انسان وجود داشته است. با این وصف، نمی‌توان همه بدی‌های انسان را معلول محیط، خانواده و جامعه دانست و معتقد شد که انسان، پاک و فرشته‌خو وارد این عالم می‌شود؛ اما جامعه او را آلوده می‌سازد؛ زیرا جامعه، چیزی جز انسان‌ها نیست و تاریخ، عرصه تجلی طبایع انسانی است؛ هم در جنبه نیکی‌ها و هم در جنبه شرور. ۴. مطابق دیدگاه مزبور، انسان دارای دو نوع گرایش می‌باشد؛ گرایش‌های متعالی و گرایش‌های پست و به عبارت دیگر، گرایش به شر و گرایش به خیر. ۵.

برخی از اندیشمندان نیز انسان را دارای دو «من»، یکی «من» متعالی و دیگری «من» پست (حیوانی) می‌دانند و بر همین اساس، گرایش‌های انسان را به دو قسم گرایش‌های مقدس و گرایش‌های با محوریت «من» تقسیم می‌کنند. گرایش‌های مقدس را همان میل به خوبی، خیر، فضیلت، پرستش، حقیقت و زیبایی می‌دانند و گرایش‌های با محوریت «من» را همان غرایز مشترک میان انسان و حیوان می‌دانند. در این تقسیم بندی، هیچ کدام از گرایش‌های منفی و ضد ارزش وجود ندارند. ۶.



رفتارگرایان (مانند واتسن و اسکینر) معتقدند: انسان دارای شخصیتی خنثی می‌باشد و ذاتاً خوب یا بد نیست؛ بلکه محیط او را می‌سازد. اگزستانسیالیست‌ها (مانند سارتر) می‌گویند: انسان، اساساً خوب یا بد نیست و هر عملی که انسان انجام می‌دهد، بر جوهر سرشت او اثر می‌گذارد. از این رو، اگر همه آدم‌ها خوب باشند، سرشت انسان نیز خوب است و به عکس ۷.

۳. اما دیدگاه کاملاً متفاوتی نیز در مورد انسان مطرح شده است. در این دیدگاه، انسان موجودی منفعت طلب، لذت جو، شرور و در نهایت، گریز معرفی شده است. غرایزی مثل غریزه جنسی و پرخاش‌گری به او سرشتی اهریمنی داده است و تنها قراردادهای اجتماعی و زنجیر قانون، توان مهار کردن او را دارند. ۸.

در این دیدگاه‌های متضاد، دلایل مدعا عبارتند از: مشاهدات تجربی و تاریخی (در انسان تجربی)، دریافت‌های شهودی و عقلی (در انسان شناسی عرفانی و فلسفی) و متون مقدّس (در انسان شناسی دینی).

### سرشت و شخصیت

بحث از طبیعت و شخصیت انسان، از مباحث مهم، جالب و گره‌گشا در معارف انسانی است. همچنین اثبات و تبیین تفاوت سرشت‌ها، علاوه بر حلاوت و جذابیت خاص خود، نتایج علمی و عملی سودمندی در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی دارد.

این مباحث در انسان شناسی عرفانی و فلسفی، تحت عنوان «طینت» و در انسان شناسی تجربی، با عنوان «شخصیت»، از آن یاد می‌شود. بین آن چه روان شناسان تحت عنوان «شخصیت» ذکر می‌کنند و طینت و سرشت مطرح شده در متون دینی و فلسفی، تفاوت‌هایی وجود دارد. روان شناسان بیشتر به سطوح بیرونی روح آدمی که همان پدیده‌های روانی مانند ذهن و توانایی‌های آن است، می‌پردازند و صفات شخصیتی مانند هیجان‌پذیری و مردم‌آمیزی را مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ اما آن چه در متون دینی و فلسفی تحت عنوان «طینت» مطرح می‌گردد، زوایای عمیق تر روح انسانی

است که با کمال و نقص او و احياناً با سعادت و شقاوت او در ارتباط است؛ مانند کمال خواهی، گرایش به حق، پرستش و گرایش به خیر. شخصیت مورد مطالعه در روان شناسی، مرتبه نازل طینت می باشد. تفاوت دیگر، این است که ابزار شناخت در روان شناسی تجربی، همان رفتار پیدا و نیمه پیدای آدمی است؛ اما طریقه راه یابی به طینت در مباحث دینی و فلسفی، اندیشه عقلانی و شهود عرفانی و وحیانی است.

### اختلاف سرشت ها

از یک منظر، مجموعه خصوصیات انسان ها به سه دسته زیر تقسیم می شوند:

الف) خصوصیات جسمی؛ مانند قد، وزن، رنگ مو و پوست و استخوان بندی.

ب) خصوصیات روانی؛ مانند ادراک، استدلال، هوش، سرعت واکنش، دقت، فعالیت پذیری، هیجان پذیری، میزان مقاومت در برابر عوامل داخلی و خارجی، اراده، حدس، تیزبینی، مردم آمیزی و استعداد های خاص؛ مثل نقاشی و خط.

ج) خصوصیات روحی؛ مثل حقیقت جویی، کمال خواهی، گرایش به خیر و فضیلت و فضایل اخلاقی؛ مثل صدق، وفا، عفو، احسان و جود.

این خصوصیات سه گانه، تمام تفاوت ها و شباهت های ما انسان ها هستند و به عبارت دیگر، همه آن چه را که ما در آن ها با همدیگر مشترک هستیم، در همان ها نیز از یکدیگر متمایزیم؛ مثلاً ما در داشتن وزن، هوش، اراده و گرایش به خیر، مشترک هستیم، در عین حال، تفاوت و تمایز ما هم به میزان بهره مندی از این عوامل است.

همان گونه که ما در میزان قد و حافظه با هم متفاوت هستیم، در میزان بهره مندی از اراده، حقیقت خواهی و گرایش به خیر نیز متفاوت هستیم. در برخی افراد، پدیده نظارت «من»، قوی تر است. از این رو، نیروی اختیار در آن ها قوی تر است و کمتر تحت تأثیر عوامل مکانیکی درونی و برونی واقع می شوند و در افرادی نیز میزان نظارت «من» کمتر است و افعال

اختیاری آن‌ها کمتر و بی‌اهمیت‌ترند و انفعال بیشتری از عوامل درونی و برونی دارند. ۹۰ درصد فرهنگ اسلامی نیز درجه کمال انسان‌ها با میزان بهره‌مندی از اراده، ارتباط بسیار دارد. از این رو، هر قدر انسان کامل‌تر باشد، میزان تأثیرپذیری او از عوامل مادی کمتر است.

در قرآن و روایات نیز بر تفاوت سرشت و طینت افراد تأکید شده است. تفاوت افراد در گرایش به هدایت یا ضلالت و تفاوت در بهره‌مندی از عقل و ایمان، در روایات اهل بیت علیهم السلام به طور مکرر ذکر شده است. بر این اساس، در پاسخ به سؤال «گرایش یا عدم گرایش انسان به شرور»، می‌توان گفت: که انسان‌ها در میزان این گرایش، متفاوتند و نمی‌توان حکمی کلی بیان کرد. هر قدر انسان از بعد الهی و ملکوتی خود دور شود و به بعد حیوانی خود نزدیک‌تر گردد، گرایش او به شرور، نمود بیشتری پیدا می‌کند؛ ولی باز فاقد آن گوهر ملکوتی نخواهد بود.

### عوامل اختلاف سرشت‌ها

چه عواملی موجب اختلاف انسان‌ها در خصوصیات سه‌گانه می‌باشند؟ در ابتدای ظهور علم روان‌شناسی، به مدت چند دهه، مسئله «وراثت و محیط»، یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات این علم بود. افرادی مانند گالتون و پیرسون، علاقه فراوانی به اثبات تأثیر کامل وراثت در انسان داشتند و اثرات محیط را جزئی و کم‌اهمیت جلوه می‌دادند. پیرسون می‌گفت: «ما خلق و خو، وجدان، کم‌رویی، توانایی والدینمان و حتی قامت، سرپنجه و فراخنای سینه آن‌ها را به ارث می‌بریم. ۱۲»

از سوی دیگر، عده‌ای مانند اسکینر، تنها محیط را عامل تعیین‌کننده شخصیت می‌دانستند. پس از چند دهه افراط و تفریط، اینک روان‌شناسان به کنش متقابل عوامل وراثتی و محیطی در رفتار و صفات آدمی معتقدند و این مسئله، امروزه به صورت یک اصل مسلم درآمده است. امروزه به اثبات رسیده است که علاوه بر خصوصیات جسمی که اساساً در هنگام بسته شدن نطفه تعیین می‌گردند، هوش و بعضی استعداد‌های خاص، مانند استعداد موسیقی و هنر نیز تا حد زیادی به وراثت بستگی

دارند و شواهد روزافزون نشان می‌دهند که ممکن است تفاوت آدمیان از لحاظ پاسخ دهی به هیجان نیز وابسته به وراثت باشد.

البته در میزان تأثیر هر کدام از محیط و وراثت، اظهار نظر قطعی مشکل است. روان‌شناسان با بررسی میزان همبستگی هوش در افراد دوقلوی یک تخمکی و افراد بدون رابطه خویشاوندی، میزان تأثیر وراثت را از ۵۰ تا حتی ۹۰ درصد تخمین زده‌اند. ۱۳

به نظر می‌رسد اثبات این مطلب که انسان‌ها با خصوصیات روحی متفاوتی متولد می‌شوند، چندان مشکل نیست. همچنین این عقیده که محیط بیرونی در تنزل یا صعود درجات روحی انسان تأثیر دارد، قابل انکار نمی‌باشد؛ اماگره اساسی و کورمسئله این جاست که نقش هر کدام و میزان تأثیرگذاری محیط و فطرت، چگونه است؟ چگونه تفاوت طینت‌ها و سعادت و شقاوت ذاتی را با اختیار و تأثیر محیط و عوامل تربیتی جمع کنیم و اساساً در خصوصیات روحی خود، تا چه اندازه مدیون طینت الهی خود هستیم و تا کجا محصول تلاش و مجاهدت خود ماست؟

اخیراً روان‌شناسان نظریه جالب و مقرون به واقعی در مورد چگونگی تأثیر و تعامل محیط و وراثت بر افراد، ارائه کرده‌اند. طبق این نظریه، وراثت، دامنه توانایی‌ها و خصوصیات شخصی را تعیین می‌کند و محیط، مکان قرارگرفتن شخص در این دامنه را و به عبارت دیگر، وراثت، نه نوع خاص رفتار، بلکه گستره پاسخ‌ها و رفتارهای احتمالی شخص را معین می‌کند؛ برای مثال، در مورد میزان هوشبهر افراد، می‌توان چنین گفت: ژن‌ها دو حد بالا و پایین هوش یا دامنه توانایی ذهن را تعیین می‌کنند و تأثیرات محیط، یعنی آن چه در جریان رشد یک فرد روی می‌دهد، تعیین خواهند کرد که هوشبهر یک فرد، در چه بخشی از این دامنه خواهد بود؛ مثلاً، فردی با دامنه هوش بین ۹۰ تا ۱۱۰ متولد می‌شود و محیط مناسب یا نامناسب، او را در نقطه‌ای از این فاصله قرار خواهد داد. دلایل فراوانی این مسئله را در مورد خصوصیات روحی نیز اثبات می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت: تکوین و خلقت اولیه سرشت انسان، دو حدّ بالا و پایین توانایی روحی اشخاص را معین می‌کند و اراده و اختیار فرد و تأثیرات محیط، جایگاه او در این دامنه

را تعیین خواهد کرد. بسیاری از روایات و آیات فراوانی از قرآن کریم، برای این نکته تأکید دارند که بخشی از توانایی‌های روحی انسان، غیراکتسابی و بخشی نیز اکتسابی می‌باشند.

هنوز این سوءال باقی است که چرا انسان‌ها دارای استعداد های متفاوتی در بدو خلقت هستند. روان‌شناسان این تفاوت‌ها را در خصوصیات جسمی و روانی، با وراثت توجیه کرده‌اند. هر انسانی، حامل ژن‌هایی از والدین می‌باشد که دارای صفات ارثی از والدین هستند. برای تبیین تفاوت‌های افراد، باید دانست که فیض وجودی خداوند، به مقدار استعداد و قابلیت مواد است؛ زیرا که بین ماده و صورت، نوعی ترکیب اتحادی برقرار است و ماده نمی‌تواند صورتی کامل تر و لطیف تر از مقتضی استعداد خود قبول کند و منشأ اختلاف مواد و اختلاف نطفه‌ها، تفاوت غذاهای تشکیل دهنده نطفه است؛ چون غذاها در صفا و کدورت، مختلفند و نطفه‌های حاصله نیز در صفا و کدورت متفاوتند. نطفه‌های لطیف صورت انسانی لطیف، قبول می‌کنند و برعکس. در روایات آمده است که منشأ لطافت و کدورت غذاها، برخی تکوینی است و برخی بر اثر اعمال اختیاری انسان است.

یکی دیگر از دلایل اختلاف صورت‌ها و نفس‌های انسانی، به مسائلی مانند مراعات آداب نکاح، مقاربت، بارداری، شیردهی و... باز می‌گردد و پس از این عوامل، والدین، مربی، محیط، معلم، همنشین، علوم و ادراکات گوناگون، همه در اختلاف نفوس تأثیر دارند.

### ثبات شخصیت

مسئله دیگر، ثبات شخصیت است. هر چند همسانی شخصیت، موضوعی است که روان‌شناسان بر سر آن بحث‌های فراوانی دارند، اما یکی از فرضیه‌هایی که اساس بیشتر نظریه‌های شخصیت می‌باشد، این است که مردم در موقعیت‌ها و زمان‌های گوناگون، رفتارهای همسانی دارند و به نوعی، دارای ثبات شخصیت می‌باشند. آنان دسته‌ای از صفات را برمی‌شمردند که به طرز نسبتاً پایدار و همسانی، در اشخاص، متفاوتند و

انسان‌ها در شرایط گوناگون، بر اساس این صفات، رفتارها و واکنش‌های شخصی از خود نشان می‌دهند؛ صفاتی مانند پرخاش‌گری یا آرام بودن، محتاط یا هیجان‌پذیر بودن، اضطراب یا آرامش و خصومت یا دوستی. در یک پژوهش گسترده، بیش از یک صد آزمودنی طی ۳۵ سال مورد بررسی قرار گرفتند. در طول این مدت، همسانی شخصیتی در این افراد مشاهده شد. مردم وقتی به خودشان نگاه می‌کنند یا دست‌کم، وقتی بزرگ سال می‌شوند، می‌بینند که در درازمدت، دارای همسانی شخصیت بوده‌اند. البته بعضی درسین پایین به ثبات شخصیت می‌رسند و برخی حتی تا میان سالی هم تغییرات چشم‌گیری دارند. به هر حال، به نوعی ثبات و یکسانی در صفات روحی افراد مشاهده می‌شود؛ به ویژه درسین پس از نوجوانی و در میان سالی. از این رو، اگر در موارد متعددی، از شخصی صداقت، وفا و دیگر صفات مثبت روحی دیده باشیم، می‌توانیم به طور تقریبی، پیش‌بینی کنیم که این صفات، در سراسر عمر او نمایان خواهند بود. در پایان این نوشتار، ذکر دو نکته زیر ضروری است:

۱. تفاوت انسان‌ها در سرشت اولیه و میزان بهره‌مندی آن‌ها از خصوصیات مثبت یا منفی روحی، هیچ منافاتی با اختیار ندارد؛ زیرا اختیار و تکلیف، در همان محدوده بهره‌مندی و استعدادها می‌باشد.
۲. تمام آن‌چه در مورد تفاوت سرشت‌ها بیان شد، تحت قانون «بداء» قرار دارد و این قانون، بر همه آن‌ها حاکم است. از این رو، همان‌گونه که روان‌شناسان تغییرات ناگهانی و پیش‌بینی نشده در شخصیت افراد و افزایش و کاهش و حتی ایجاد یا زوال استعدادها را پذیرفته‌اند، هرگونه تغییر ناگهانی در طبیعت و سرشت انسان‌ها و افزایش یا کاهش توانایی‌های روحی افراد، امری ممکن است. در متون دینی نیز از این تغییرات سخن به میان آمده و بیان شده که حتی یک انسان شقی به انسانی سعادت‌مند مبدل می‌گردد و سرشت او دگرگون می‌شود.

## پی نوشت‌ها

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن (فطرت در قرآن)، اسراء، قم، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۴۳.
  - ۲ و ۳. محمود رجیبی، انسان شناسی، موءسسسه امام خمینی، قم، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱.
  ۴. عبدالکریم سروش، حکمت و معیشت، صراط، دفتر نخست، ص ۴۶ - ۵۴.
  ۵. محمدتقی مصباح، معارف قرآن، موءسسسه امام خمینی، ج (۳۱)، ص ۴۲۵.
  ۶. مرتضی مظهری، مجموعه آثار، صدرا، تهران، ۱۳۷۴، ج ۳، کتاب فطرت، ص ۴۹۰.
  ۷. انسان شناسی، ص ۱۲۱.
  ۸. تجربه گرایان (هابز)، سودگرایان (بنتام، میل)، لذت گرایان، فروبندگرایان و... دارای این دیدگاه منفی نسبت به انسان هستند؛ رک: انسان شناسی، ص ۱۱۹.
  ۹. محمدتقی جعفری، جبر و اختیار، موءسسسه تدوین و نشر آثار علامه، تهران ۱۳۷۹، ص ۵۳ و ص ۱۰۲.
  ۱۰. محمدین یعقوب کلینی، اصول کافی (دو جلدی)، ج ۲، ح ۱۴۴۳.
  ۱۱. همان، ج ۱، ح ۳۸۹.
  ۱۲. آن آناستازی، تفاوت‌های فردی، ترجمه جواد طهوریان، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۱، ص ۱۲۱.
  ۱۳. همان، ص ۱۳۶-۱۳۷
- منبع: ماهنامه معرفت  
.....  
مجله پرسمان تیر ۱۳۸۶، شماره ۵۸

## روش تربیت در نهج البلاغه

### پرهیز از طمع

خلق دیگری را که باید پدر و فرزند پایه ریزی نموده پرورش دهد، اجتناب و پرهیز از طمع است. طمع باعث ذلت و خواری انسان می شود، طمع گریزی بخواهد در انسانی ایجاد شود، باید روحیه توکل بر خداوند و یأس و ناامیدی از مردم در انسان تقویت شود، به این جهت علی (ع) برای ایجاد و تقویت این روحیه در فرزندش می فرماید: «قدیکون الیأس ادراکاً اذاکان الطمع هلاکاً؛ (۱) گاهی ناامیدی (از آنچه در دست مردم است) خود رسیدن به هدف است، آنجا که طمع ورزی هلاکت باشد» البته این نکته از دید کسی پنهان نیست که پدر فقط با توصیه به پرهیز از طمع و یأس از مردم نمی تواند فرزند را درست تربیت کند بلکه آن گاه توصیه های او کارساز است که خود نیز عملاً اهل طمع ورزی نباشد، و علی (ع) از این پدران است که هرگز طمع در زندگی او راه نیافت، به این جهت با تمام وجودش می گوید: «و ایتاک ان توجف بک مطایاء الطمع فتوردک مناهل الهلکة، وان استطعت الایکون بینک و بین الله ذونعمة فافعل...» (۲) دوری کن از این که مرکب طمع ورزی تو را به سوی هلاکت به پیش راند، و اگر توانستی که بین تو و



خدا صاحب نعمتی قرار نگیرد، این کار را انجام بده، زیرا تو، روزی خود را دریافت می‌کنی و سهم خود برمی داری و مقدار اندکی که از طرف خدای سبحان به دست می‌آوری، بزرگ و گرامی تر از (مال) فراوانی است که از دست بندگان دریافت می‌داری، گرچه همه از طرف خداست هرگاه نیاز است برای میراندن طمع آنچه خود دارد در مصرفش زیاده روی نکند، و با برنامه ریزی و میانه روی حرکت کند تا اسیر ذلت درخواست از دیگران نشود. امیرمؤمنان (ع) در ادامه می‌فرماید: «و حفظ ما فی یدیک احبّ الیّ من طلب ما فی یدی غیرک و مرارة الیأس خیرٌ من الّطلب الی الناس؛ (۳) و نگهداری آنچه که در دست داری، پیش من بهتر است از آن که چیزی از دیگران بخواهی و تلخی ناامیدی بهتر از درخواست کردن از مردم است.»

### سکوت و حفظ اسرار

خصلت دیگری را که امیر بیان به فرزندش توصیه می‌کند و او را بر آن صفت تربیت می‌کند سکوت و کم حرف زدن و حفظ اسرار است که این هر دو ملازم یکدیگرند، حضرت می‌فرماید: «و تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراک مافات من منطقک و حفظ ما فی الّوعاء بشدّ الوکاء؛ (۴) آنچه با سکوت از دست می‌دهی آسان تر از آن است که با سخن از دست برود، چرا که نگهداری آنچه در مشک است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است.» انسان تا سخن نگفته سخن درگرو اوست وقتی که سخن گفت انسان درگرو حرف است. و درباره حفظ اسرار فرمود: «والمرء احفظ لسرّه وربّ ساع فیما یضره من اکثر اهجرو من تفکر ابصر؛ (۵) مرد برای پنهان نگاه داشتن اسرار خویش سزاوار است، چه بسا تلاش کننده ای (در حرف گفتن و آشکار نمودن اسرار) به زیان خود می‌کوشد، هر کس پرحرفی کند یاوه می‌گوید، و آن کس که بیندیشد بینا شود.» از نوجوانی و جوانی باید روش حرف زدن و تفکر و اندیشه را به فرزندان آموخت و آن‌ها را این گونه بار آورد.

### رفاقت با خوبان و اجتناب از بدان

تنها تربیت والدین ضامن بقای سلامت روحی و روانی فکری فرزند

نیست، بلکه در درون تربیت این نکته نیز گنجانده شود و به فرزند آموخته شود که برای حفظ دین و سلامت اندیشه خود از دوستان ناباب و رفقای آلوده پرهیز کند و تا می‌تواند به دنبال انسان‌های پاک و دوستان صالح باشد چرا که:

می‌رود از سینه‌ها درسینه‌ها از ره پنهان صلاح و کینه‌ها  
صحبت صالح تو را صالح کند صحبت طالح تو را طالح کند  
با توجه به این نکته تربیتی است که مولای متقیان علی (ع) به فرزندش می‌فرماید: «قارن اهل الخیر تکن منهم و باین اهل الشر تبین عنهم»؛ (۶)  
به نیکان نزدیک شو و از آنان باش و از بدان دور شو تا از آن‌ها جداگردی (و جزء بدان نباشی) و گاه تذکر می‌دهد که رفاقت با برخی افراد هیچ سودی ندارد: «لاخیر فی معین مهین و لافی صدیق ظنین»؛ (۷) خیری دریاری دادن انسان پست وجود ندارد، و نه در دوستی با دوست مّتهم.»

### دوری از لقمه حرام

پدر برای تربیت صحیح فرزند هم باید خود غذای حلال بخورد و از خوردن حرام پرهیز نماید، و هم برای عیال و فرزندان خویش لقمه حلال تهیه نماید و هم به نوجوان و جوانش تعلیم و تلقین کند از خوردن لقمه حرام به شدت پرهیز نماید در همین راستا است که علی (ع) به فرزند دلبندهش فرمود: «بئس الطعام الحرام و ظلم الضعیف افحش الظلم»؛ (۸)  
بدترین غذاها، لقمه حرام، و بدترین ستم‌ها، ستمکاری به ناتوان است»  
و این نکته را هم گوشزد می‌کند که روزیهای حرام، انسان خود به دنبالش می‌رود، خداوند در ابتدا برای کسی روزی حرام قرار نمی‌دهد این خود انسان است که با اختیار خویش به دنبال آن می‌رود اما روزی حلال به دنبال انسان می‌آید، چنان که علی (ع) فرمود: «یا بنی ان الرزق رزقان: رزق تطلبه، و رزق یتطلبک، فان انت لم تأتّه اتاک»؛ (۹) پسر من! بدان که روزی دو قسم است، یکی آن که تو آن را می‌جویی، و دیگر آن که او تو را می‌جوید، و اگر تو به سوی آن نروی، خود به سوی تو خواهد آمد... همانا سهم تو از دنیا آن اندازه خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی.»

## فرصت را غنیمت شمردن

«بادر الفرصة قبل ان تكون غصّة»؛ (۱۰) پیش از آن که فرصت از دست برود، و انده ببار آورد، از فرصت‌ها استفاده کن.» به نوجوان و جوان باید تفهیم شود که عمر همچون ابری بهاری و آبی در جوی می‌گذرد، و اگر لحظه‌ای از آن غافل‌گردی خسارت جبران‌ناپذیری در پی خواهد داشت.

## مراعات حقوق دوستان

زندگی اجتماعی انسان جدای از دیگران نیست یقیناً هر انسانی از جمله نوجوانان و جوانان با عده‌ای بعنوان رفیق و دوست و یا آشنا و فامیل ارتباط دارند، بلکه ارتباط جوانان با هم‌نوعان خویش بیش از دیگران است، برپدرو و مریمان جامعه است که به آن‌ها پیام‌وزند که حقوق دوستان و آشنایان را مراعات نمایند.

علی (ع) در همین راستا به فرزندش می‌فرماید: «چون برادر (دینی) ات از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را برقرار کن. و اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می‌گزیند تو نزدیک شو و چون سخت می‌گیرد، تو آسان‌گیر و به هنگام گناهش عذر او را بپذیر، چنان که گویا بنده او می‌باشی و او صاحب نعمت تو می‌باشد، مبادا دستورات یاد شده را با غیردوستان انجام دهی، یا با انسان‌هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکرده باشی، در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین تر از آن ننوشیدم و پایانی گوارتر از آن ندیدم. با آن کس که با تو درشتی کرده نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود... اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی‌گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو بازگردد بتواند، کسی که به تو گمان نیک برده او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حَقِّش را ضایع می‌کنی با تو برادر نخواهد بود؛... و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل مبنند، مبادا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم تر از برقراری

پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه ای قوی تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که به تو ستم می‌کند در دیده ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زبان خود و سود تو کوشش دارد و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست.» (۱۱) اگر اوصاف یاد شده در جوانی و یا نوجوانی با تلاش پدر بعنوان یک تربیت اخلاقی ریشه دار بوجود آید، آینده خوب و روشنی را برای زندگی اجتماعی او رقم می‌زند، برای اهمیت این مسأله حضرت در ادامه با تذکر برخی نشانه‌های دوستان خوب به این نکته توجه می‌کند که نداشتن دوستان خوب نشانه ضعف انسان است، «یار و همنشین چونان خویشاوندان است، دوست (خوب) آن است که در نهان آیین دوستی را مراعات کند، هواپرستی همانند کوری است، چه بسا دور که از بستگان نزدیک تر است. و چه بسا نزدیک که از دور دورتر است، «و الغریب من لم یکن له حبیب؛ (۱۲) (غریب آن نیست که از وطن خویش دور باشد) غریب کسی است که دوستی نداشته باشد.»

### پند پذیری

یک پدر خوب آنگاه مرئی خوب برای فرزندان و جوانانش بحساب می‌آید، که او را فقط اسیر پندهای خویش نکند که با نبود او فرزند لنگ بماند. بلکه او را به گونه ای بار آورد، که از هر پند و موعظه خیر خواه پند آموزد و از هر کسی برای هدایت خویش، ره توشه بگیرد. لذا علی (ع) به فرزندش فرمود: «ولاتکونن ممن لاتنفعه العظة الا اذا بالغت فی ایلامه فان العاقل یتعظ بالآداب و البهائم (والجاهل) لاتتعظ الا بالضرب؛ (۱۳) از کسانی مباش که اندرز سودشان ندهد، مگر با آزردن فراوان، زیرا عاقل با اندرز و آداب پندگیرد و حیوانات (نسخه بدل جاهل) با زدن.»

### توجه به یاد مرگ و فلسفه آن

برخی بر این باورند که برای شادابی فرزند مخصوصاً جوان و نوجوان از مرگ و آخرت و فلسفه آن در تربیت آن‌ها سخن به میان نیاید، ولی امیرمؤمنان (ع) بر عکس می‌اندیشند از اموری که در ضمن روش تربیتی

خویش قرار داده است و فرزندان را بر آن تربیت و نمو و رشد داده است تذکریاد آخرت و مرگ و بیان فلسفه معاد است، لذا فرمود: «بدان راهی پرمشقت و بس طولانی در پیش روی داری، و در این راه بدون کوشش بایسته، و تلاش فراوان، و اندازه گیری زاد و توشه و سبک کردن بارگناه، موفق نخواهی شد. بیش از تحمل خود بار مسؤلیت‌ها بر دوش منه، که سنگینی آن برای تو عذاب آور است اگر مستمندی را دیدی که که توشه ات را تا قیامت می‌برد، و فردا که نیاز داری به تو باز می‌گرداند، کمک او را غنیمت بشمار، و زاد و توشه را بردوش او بگذار، و اگر قدرت مالی داری بیشتر انفاق کن، و همراه او بفرست، زیرا ممکن است روزی در رستاخیز در جستجوی چنین فردی باشی و او را نیابی، به هنگام بی نیازی اگر کسی از تو وام و قرض بخواهد (به او بده و) غنیمت بشمار، تا در روز سختی و تنگدستی به تو بازگرداند، بدان که در پیش روی تو، گردنه‌های صعب العبوری وجود دارد، که حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است و آن که کند رود حالش بدتر از شتاب گیرنده می‌باشد. و سرانجام حرکت، بهشت و یا دوزخ است. پس برای خویش قبل از رسیدن به آخرت و سائلی مهیا ساز، و جایگاه خود را پیش از آمدنت آماده کن، زیرا پس از مرگ عذری پذیرفته نمی‌شود، و راه بازگشتی وجود ندارد. (۱۴)

و از آن جا که جوان منطق پذیر است حضرت فلسفه توجّه به قیامت را بیان می‌کند، و به او تفهیم می‌کند که هدف از آفرینش انسان در واقع این است که انسان برای آخرت و دار ابدی کار کند لذا فرمود: «واعلم یا بنی انک انما خلقت للآخرة لالدنیا و للفناء للبقاء و للموت للالحیة...» (۱۵) پسرم بدان تو برای آخرت آفریده شدی نه دنیا، برای رفتن از دنیا، نه پایدار ماندن در آن، برای مرگ، نه زندگی جاودانه در دنیا، که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی و به آخرت (و عالم برزخ) درآیی، و تو شکار مرگی هستی که فرارکننده آن نجاتی ندارد، و هر که او را بجوید به آن می‌رسد، و سرانجام او را مرگ می‌گیرد. پس از مرگ بترس! نکند زمانی سراغ تو را گیرد که در حال گناه یا در انتظار توبه کردن باشی و مرگ مهلت ندهد و بین تو و توبه فاصله اندازد که در این حال خود را تباه کرده ای.»

از آنجاکه یاد مرگ آثار تربیتی فراوانی دارد دوباره تأکید می‌کنم که پسر من: «اکثر من ذکر الموت و ذکر ماتهم علیہ و تفضی بعد الموت الیه، حتی یأتیک و قد اخذت منه حذرک و شدت له ازک و لایأتیک بغتةً فیبهرک؛ (۱۶) فراوان بیاد مرگ باش و به یاد آنچه که به سوی آن می‌روی، و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری، تا هنگام ملاقات با مرگ از هر نظر آماده باشی.»

### امید دهی به جوان

یک مربی خوب همچون طبیب عمل می‌کند که در مجموع داروهایی را تجویز می‌کند که مفید باشد و زیان آور نباشد، در تربیت هم چنین است وقتی از مرگ و یاد مرگ سخن به میان می‌آید ممکن است انسان از زندگی دنیا و تلاش برای آن ناامید شود، یک مربی همه سونگر در کنار یاد مرگ و فلسفه خلقت به فرزند امید می‌دهد که در دنیا تلاش کند و از سعی باز نایستد لذا فرمود: «و اعلم انّ الّذی بیده خزائن السّماوات و الارض قد اذن لک فی الدعاء... و امرک ان... تسترحمه لیرحمک...؛ (۱۷) بدان خدایی که گنج‌های آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه داده... و فرمان داده که درخواست رحمت کنی تا ببخشد و خداوند بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله ایجاد کند، و تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه ای پناه ببری، و در صورت ارتکاب گناه در توبه را مسدود نکرده است، در کيفر تو شتاب نداشته و در توبه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است، در آنجا که رسوایی سزاوار توست، رسوا نساخته، و برای بازگشت بخویش شرایط سنگینی مطرح نکرده است، در گناهان تو را به محاکمه نکشید: «و لم یؤیسک من الرّحمة...؛ (۱۸) و از رحمت خویش ناامیدت نکرده، بلکه بازگشت تو را از گناهان نیکی شمرده است، هر گناه تو را یکی، و هر نیکی تو را ده به حساب آورده و راه بازگشت و توبه را به روی تو گشوده است.» قبلاً در بخش آثار توبه توضیح داده شد که جملات فوق سراسر امید و خوشبینی به خدا و نظام هستی و آینده است. و جوانی که به هستی و خالق آن و آینده امید داشته باشد و خوشبین باشد بیشترین تلاش را برای اصلاح خود و جامعه و رسیدن به اهداف عالی انجام خواهد داد.

اما این نکته را هم تذکر می‌دهد که اگر به برخی از امیدها و آرزوهایی که داشتی نرسیدی ناامید نشو، چرا که اینگونه نیست که انسان در این دنیا به تمام آرزوی خویش برسد، چنان که فرمود: «واعلم انک لن تبلغ املک ولن تعدو اجلک، و انک فی سبیل من کان قبلک، فحفض فی الطلب قد جزّالی حرب فلیس کلّ طالبٍ بمرزوق، و لاکلّ مجملٍ بمحروم؛ (۱۹)» به یقین بدان که تو به همه آرزوهای خود نخواهی رسید و تا زمان مرگ بیشتر زندگی نخواهی کرد، و بر راه کسی می‌روی که پیش از تو می‌رفت، پس در به دست آوردن دنیا آرام باش، و در مصرف آنچه به دست آوردی نیکو عمل کن زیرا چه بسا تلاش بی اندازه برای دنیا که به تاراج رفتن اموال کشانده شد. پس هر تلاشگری به روزی دلخواه نخواهد رسید، و هر مداراکننده ای محروم نخواهد شد.»

### تشویق به دعا

دعا مکتب بزرگ و وسیع تربیتی است که مردان بزرگ را در دامن خویش تربیت و پرورش داده است، انبیاء، اولیاء، عرفا صالحان و پاکان همه از مکتب دعا به کوی دوست راهیافته اند، قرآن دعا را به عنوان مهمترین و محکمترین ارتباط انسان با خدا دانسته (۲۰) و ارزش انسان را در دعای او می‌داند. (۲۱) و در روایت می‌خوانیم که: «الدّعا مفاتیح النجاح و مقالید الفلاح؛ (۲۲)» دعا کلیدهای پیروزی و گنجینه‌های رستگاری است. و دانشمندان درباره آثار تربیتی دعا سخنان مغزی گفته اند از جمله دلیل کارنگی می‌گوید: «دعا و نیایش انسان را به کار و کوشش وا می‌دارد و نخستین گام به سوی عمل است.» (۲۳)

و الکسیس کارل می‌گوید: «فقدان نیایش در میان ملت‌نی برابر با سقوط آن ملت است! اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود گشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.» (۲۴)

در ادامه می‌گوید: «نیایش در همین حال که آرامش را پدیدآورده است در فعالیت‌های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح پهرمانی و دلآوری را تحریک می‌کند.

نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می‌دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پراز یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، این‌ها است که از وجود یک گنجینه ای پنهان در عمق روح ما حکایت می‌کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقیش بشناسند بسیار کمند. «(۲۵) به جهت این آثار شگرف تربیتی است که امیرمؤمنان مری انسان، در تربیت فرزند دل‌بندش او را سخت به دعا و نیایش سفارش و آثار و فوائد گرانسنگ آن را بیان می‌دارد و می‌فرماید: «قد اذن لك في الدعاء و تكفل لك بالاجابة و امرک ان تسأله ليعطیک... فاذا ناديته سمع نداک و اذا ناجيته علم نجواک فافضيت اليه بحاجتك...» (۲۶) بدان خدا... به تو اجازه درخواست و دعا داده، و اجابت آن را به عهده گرفته است، تو را فرمان داده که از او بخواهی تا عطا کند... هرگاه او را بخوانی، ندایت را می‌شنود، و چون با او راز دل‌گویی راز تو را می‌داند، پس حاجت خود را با او بگویی، و آنچه در دل داری نزد او بازگویی، غم و اندوه خود را در پیشگاه او مطرح کن، تا غم‌های تو را برطرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند.»

آنگاه به آثار اجابت دعا و راز عدم اجابت برخی دعاها پرداخته سفارش می‌کند که مبادا تأخیر در اجابت دعا ناامیدت کند، لذا فرمود: «و سألته من خزائن رحمته ما لا يقدر علی اعطائه غيره، من زيادة الاعمار و صحة الابدان و سعة الازراق ثم جعل فی يدیک مفاتيح خزائنه بما اذن لك فيه من مسألته...» (۲۷) و از گنجینه‌های رحمت او چیزهایی را درخواست کردی که جزا و کسی نمی‌تواند عطا کند، مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن، و گشایش در روزی، سپس خداوند کلیدهای گنجینه‌های خود را در دست تو قرار داده که به تو اجازه دعا کردن داد، پس هرگاه اراده کردی می‌توانی با دعا درهای نعمت خدا را بگشایی تا باران رحمت الهی بر تو ببارد. هرگز از تأخیر اجابت دعا ناامید مباش زیرا بخشش الهی به اندازه نیت است گاه در اجابت دعا تأخیر می‌شود تا پاداش درخواست کننده بیشتر و جزای آرزومند کامل



تر شود، گاهی درخواست می‌کنی اما پاسخ داده نمی‌شود، زیرا بهتر از آنچه خواستی به زودی یا در وقت مشخص، به تو خواهد بخشید، یا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستی، دعا به اجابت نمی‌رسد، زیرا چه بسا خواسته‌هایی داری که اگر داده شود مایه هلاکت دین تو خواهد بود. پس خواسته‌های تو به گونه‌ای باشد که جمال و زیبایی تو را تأمین، و رنج و سختی را از تو دور کند. پس نه مال دنیا برای تو پایدار، و نه تو برای مال دنیا باقی خواهی ماند.»

### معرفی اهل دنیا

یک راهنمای خوب آن است که هم راه نشان دهد و هم چاه را، یک طبیب حاذق آن است که هم دارو نشان دهد و هم خطر سم را گوشزد نماید، و یک مربی خوب آن است که هم الگوهای سالم و مطلوب را معرفی نماید و هم الگوهای ناسالم را با نشانه‌های آن بشناساند، در همین راستا علی (ع) در بخش‌های قبلی به معرفی صالحان و پاکان به عنوان الگوهای صحیح پرداخت و در این بخش به معرفی اهل دنیا که سخت باید نوجوان و جوانان از نزدیک شدن و همسانی با آن‌ها پرهیز نمایند می‌پردازد:

«ایاک ان تغتر بمانتری من اخلاذ اهل الدنیا الیها، و تکالبهم علیها، فقد نبأک الله عنها و نعت هی لک عن نفسها، و تکشفت لک عن مساویها؛ (۲۸)

مبادا دل‌بستگی فراوان دنیاپرستان، و تهاجم حریصانه آنان به دنیا، تو را مغرور ساخته و فریب دهد، چرا که خداوند تو را از حالات دنیا آگاه کرده، و دنیا نیز از وضع خود تو را خبر داده و از زشتی‌های روزگار پرده برداشته است.» مهم شناخت نشانه‌های اهل دنیا است، چرا که خیلی‌ها ادعای زهد دارند ولی در واقع اهل دنیا هستند، برای این که جوان به دام چنان افرادی نیفتد، حضرت امیر (ع) نشانه‌ها را این چنین معرفی می‌کند:

«فانما اهلها کلاب عاریة و سباع ضاریة یهتر بعضها علی بعض و یأکل عزیزها ذلیلها و یقهر کبیرها صغیرها نعم معقله... (۲۹) همانا دنیا پرستان چونان سگ‌های درنده، عوعوکنان برای دریدن صید در شتابند، برخی به برخی دیگر هجوم آورند، و نیرومندشان، ناتوان را می‌خورد، و بزرگ‌ترها

کوچک ترها را، و یا چونان شترانی هستند که برخی از آن‌ها پای بسته، و برخی دیگر در بیابان رها شده، که راه گم کرده و در جاذبه‌های نامعلومی در حرکتند، و در وادی پراز آفت‌ها، و در شنزاری که حرکت باکندی صورت می‌گیرد گرفتارند، نه چوپانی دارند که به کارشان برسد، و نه چراننده‌ای که به چراگاهشان برسد، دنیا آن‌ها را به راه کوری کشاند. و دیدگان‌شان را از چراغ هدایت بپوشاند، در بیراهه سرگردان، و در نعمت‌ها غرق شده اند که نعمت‌ها را پروردگار خود قرار دادند (به جای خدا) هم دنیا آن‌ها را به بازی گرفته، و هم آن‌ها با دنیا به بازی پرداخته، و آخرت را فراموش کرده اند.»

### پرهیز از غیرت بی جا

تربیت یک پدر دلسوز فقط منحصر به دوران کودکی و یا نوجوانی و آغاز جوانی نمی‌شود بلکه با تربیت صحیح آینده او را نیز تضمین می‌کند و روش صحیح زندگی مشترک را نیز به او تعلیم می‌دهد، در این باره حضرت امیر(ع) نکاتی را یادآور می‌شود، از جمله دوری از غیرت بی جا، اجتناب از تحمیل بیش از قدرت نسبت به زنان، و در گرمی داشتن زیاده روی نکردن... چنان که فرمود: «و لا تملك المرأة من امرها ما جاوز نفسها، فان المرأة ریحانةٌ وليست بقهرمانة و لاتعد بکرامتها نفسها، و لاتطمعها فی ان تشفع لغيرها، و اياک و التغاير فی غير موضع غیرة فان ذلك يدعوا الصالحة الی السقم و البریئة الی الریب؛ (۳۰) کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبادا در گرمی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشاند برای دیگران به ناروا شفاعت کند (نقد تفکر فمینیسم و اصالت دادن به زن و زن سالاری) پرهیز از غیرت نشان دادن بی جا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند.» نکته دیگری را که در مسائل خانوادگی به عنوان تربیت به فرزندش یادآور می‌شود احترام به خویشاوندان است. لذا فرمود: «واکرم عشیرتک فائهم جناحک الذی به تطیر، و اصلک الذی الیه تصیر و یدک الّتی بها تصول؛ (۳۱) خویشاوندانت را گرمی دار، زیرا آن‌ها پروبال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی و ریشه تو هستند که به آن‌ها باز

می‌گردد، و دست نیرومند تو می‌باشند که با آن حمله می‌کنی.»

### نظم در کارها

از جمله اموری که باید فرزندان بر آن تربیت یابند و پدر و مادر نسبت به فراگیری و مراعات آن حساس باشند مراعات نظم در کار و زندگی است. یک مربی دلسوز با گفتار و رفتار خویش افراد تحت تربیت خویش را با نظم بار می‌آورد، چرا که اساس هستی، موفقیت و پیشرفت‌ها استفاده از فرصت‌ها... بستگی به نظم دارد، لذا علی (ع) بر این امر تأکید، در یک جا فرمود: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله و نظم امرکم؛ (۳۲) شما (حسن (ع) و حسین (ع)) و تمام فرزندان و خاندانم را، و هر کسی که این نامه من به او می‌رسد به تقوی و ترس از خدا، و نظم در امور زندگی... سفارش می‌کنم» و در بخش پایانی نامه ۳۱ به حسنش (ع) فرمود: «واجعل لکل انسان من خدمک عملاً تأخذ به فائنه احری الا یتواکلوا فی خدمتک؛ کار هر کدام از خدمتکارانت را (با نظم دقیق) معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم (و تنظیم) درست کار سبب می‌شود کارها را به یکدیگر واگذارید، و در خدمت سستی نکنند.»

### تربیت تمام‌شدنی نیست

خیلی از پدر و مادرها بر این باورند، که تلاش بر تربیت فرزندان و نظارت تربیتی بر رفتار آن‌ها و پند و اندرز تربیتی نسبت به آن‌ها مخصوص دوران کودکی و حداکثر تا دوران بلوغ است و بعد از بلوغ و مخصوصاً بعد از ازدواج کار تربیتی را تمام شده می‌دانند و این زیانحال و قال همه است که «ماشاء الله مردی» شده و یا به دخترش می‌گوید: «ماشاء الله زن و خانمی شده» و فرزندان نیز بر این باورند که با بزرگ شدن و یا ازدواج کردن والدین حق تذکرات تربیتی، و نظارت تربیتی را ندارند، لذا گاه در جواب برخی تذکرات می‌گویند: «آغا جون! پدر جون من دیگه مردی شده ام و...» این اندیشه در دو سو، سخت بر اشتباهند، چرا که تعلیم و تربیت باهمند و رفیق جدا نشدنی از هم، اگر گرفته شد که: «زگهواره تا گوردانش بجوی» باید گفت: «که

رگهواره بلکه پیش از گهواره تاگور تربیت طلب» به همین جهت است که امیر موخدان و مؤمنان و مربیان علی (ع) آن روز که فرزندانش خوردسالند نصیحت و موعظه و پند می دهد، و آن روز که حسنش (ع) جوانی «حدث» است با نامه سراسر تربیتی او را هدایت می کند و آن روز هم که در شرف شهادت قرار می گیرد در سال چهل هجری در حالی که حسنش (ع) حدود ۳۷ سال و حسینش ۳۶ سال دارد، و مردانی کامل شده اند، آنهم حسینی که معصومند و پاک، بازهم وصیت نامه تربیتی می نویسد و آنان را با تأکیدات زیاد و تکرار دوبار اسم «الله» در هر فقره و هر مطلب به اصلاح گری بین مردم، کمک به یتیمان، رسیدگی به همسایگان، عمل به قرآن، اقامه نماز، شرکت در جهاد با مال و جان و عدم ترک امر به معروف و نهی از منکر، سفارش می نماید. (۳۳)

با تأسی به امیر مؤمنان است که همیشه علماء، بزرگان، عرفا و سالکان راه حق، در طول زندگی نامه های فراوان تربیتی برای فرزندان خویش، حتی در سنّ بالا داشته اند (که جمع آوری این نامه ها، کتابی حجیم، بلکه کتابهایی خواهد شد مفید) تا بگویند که تربیت تمام شدنی نیست.

## پی نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، دشتی، ص ۵۳۶.
۲. همان، ص ۵۳۲.
- ۳-۶. همان.
۷. همان، ص ۵۳۴.
۸. همان، ص ۵۳۲.
۹. همان، ۵۳۴.
۱۰. همان، ۵۳۲.
۱۱. همان، ص ۵۳۴.
- ۱۲-۱۳. همان، ص ۵۳۶.
۱۴. همان، ص ۵۲۸.
- ۱۵-۱۶. همان، ص ۵۳۰.
- ۱۷-۱۸. همان، ص ۵۲۸.
۱۹. همان، ص ۵۳۲.
۲۰. سوره بقره، آیه ۱۸۶.
۲۱. سوره فرقان، آیه آخر.
۲۲. اصول کافی، ص ۲۱۳.
۲۳. آیین زندگی، ص ۱۹۹.
۲۴. الکسیس کارل، نیایش به نقل از ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۴۰.
۲۵. همان، ص ۶۴۰ و ۶۴۱.
۲۶. نهج البلاغه، همان، ص ۵۲۸.
- ۲۷-۲۹. همان، ص ۵۲۸-۵۳۰.
۳۰. همان، ص ۵۳۶.
۳۱. همان، ص ۵۳۸.
۳۲. همان، ص ۵۵۸، نامه ۴۷.
۳۳. رک نامه ۴۷، ص ۵۵۸-۵۵۹، این نامه در مقاله «واپسین لحظه‌های امیرمؤمنان(ع)» در همین مجله و از همین نگارنده مورد اشاره قرار گرفت.

.....  
مجله پاسدار اسلام آبان ۱۳۸۴، شماره ۲۸۷

## آسیب شناسی جامعه و حکومت اسلامی در نهج البلاغه

مقاله حاضر به برخی از موانعی می‌پردازد که از منظر نهج البلاغه، به عنوان آفات و آسیب‌ها، از تداوم حرکت بالنده جامعه و حکومت اسلامی جلوگیری می‌کنند. امام علی یکی از این آسیب‌ها را تفرقه و گسستگی اجتماعی معرفی می‌کند که به بنیان‌های ثبات یک سیستم لطمه وارد می‌سازد و استمرار آن را دچار مشکل می‌کند.

تجمل‌گرایی، تملق و چاپلوسی دومین آسیب و آفت است که با ایجاد شکاف و فاصله میان رهبران و مردم و فریب و غفلت دست اندرکاران از واقعیت‌های موجود، به تدریج پایگاه اجتماعی نظام را تضعیف و مشروعیت آن را کم‌رنگ می‌سازد. آسیب سوم، فداکردن حق (دین) به پای مصلحت و دین را قربانی حکومت کردن است که این آفت ثبات حکومت اسلامی را خدشه دار می‌کند. آخرین مورد از آفات، فقر و محرومیت اجتماعی است. محصول این آسیب نیز شرایط نامساعد اجتماعی و اقتصادی است که زمینه تغییر سریع در وفاداری مردم به حکومت را به وجود می‌آورد و مشروعیت نظام سیاسی را از بین می‌برد.

واژه‌های کلیدی: مشروعیت، حق، حکومت، جامعه.

## مقدمه

اصولاً هر نظام سیاسی ممکن است پس از شکل گیری با آسیب‌های مختلف مواجه گردد که نه فقط از کارایی آن می‌کاهند، بلکه رفته رفته اساس آن را تهدید می‌کنند؛ از این رو لازم است درباره جامعه و حکومت به آسیب شناسی پرداخت. آسیب‌ها که به گفته فرهنگنامه آکسفورد از بی‌نظمی و اختلال ساختاری و فکری ناشی می‌گردند (۱) باید نخست در ابعاد گوناگون شناخته شوند و سپس در صورت بروز، بدون اتلاف وقت برای زدودن آن‌ها اقدام معقول صورت پذیرد. جامعه شناسان فونکسیونالیست تعادل میان حوزه ارزش‌ها و محیط اجتماعی را مبنای ثبات یک سیستم سیاسی می‌دانند و معتقدند در صورت بروز یا ورود آسیب به یکی از این دو حوزه، ثبات و تعادل سیستم دچار خدشه می‌گردد. گرچه این آسیب‌ها در نظام‌های مختلف می‌تواند گوناگون باشد، اما در این نوشتار با توجه به سخنان حضرت علی (ع) در خطبه‌ها، نامه و حکمت‌های نهج البلاغه (۲) چهار نمونه از این آسیب‌ها که هر جامعه و حکومتی، از جمله جامعه و حکومت اسلامی را تهدید می‌کند، توصیف و تحلیل خواهد گردید.

### ۱. تفرقه و گسستگی اجتماعی

یکی از عواملی که ثبات و تعادل جامعه و حکومت را خدشه دار می‌سازد، تفرقه و گسستگی اجتماعی است که برخی از آن به جامعه توده‌ای تعبیر می‌کنند (۳) که در برابر جامعه مدنی قرار دارد. امیل دورکیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷ م) جامعه شناس مشهور فرانسوی چنین آسیبی را که بعضی از نویسندگان آن را مهم‌ترین آسیب و آفت برای جامعه و حکومت می‌دانند. (۴) محصول قواعد و هنجارهای غیر عادلانه حاکم بر جامعه یا وجود وضعیت انومی (بی‌هنجاری) در جوامع می‌داند. انومی به معنای فقدان همبستگی در یک جامعه است که موجب کشمکش اجتماعی و سرگردانی فردی و منازعه برای قدرت و ثروت می‌شود. وقتی نیروهای گسستگی بر عوامل همبستگی چیره شوند و پیدایش وجدان مشترک به کندی صورت گیرد، رفتار اجتماعی ناشی از وضعیت انومی افزایش می‌یابد و کشاکش و ستیز اجتماعی رخ می‌نماید.

دورکیم در حقیقت میان خشونت، جنایت، کج رفتاری اجتماعی و رفتار سیاسی جمعی سنخیتی مشاهده می‌کند و همه آن‌ها را بر خاسته از آسیب خطرناک تفرقه و گسستگی اجتماعی می‌داند. (۵)

هشدار علی (ع) در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) به اجتناب از تفرق و تشتت ملت از همین آسیب اجتماعی حکایت دارد. امام (ع) پس از بیان این که تاریخ به عنوان یک منبع شناخت تجربی از ضابطه و قانون برخوردار است، قوانین حاکم بر آن را ثابت و قابل تطبیق بر موارد مشابه می‌داند و رمز تداوم عزت و عظمت جامعه و حکومت را در رابطه مستقیم با رعایت دقیق این قوانین می‌داند و می‌فرماید: «فالزموا کل امر لزمته العزّة به شانهم... من الاجتناب للفرقه واللزوم للافه» یعنی لازمه عزت و سربلندی یک جامعه و حفظ شوون اجتماعی یک ملت، دوری از تفرقه و گسستگی و اهتمام به اتحاد و همبستگی است. حضرت در جای دیگر این خطبه، خطر این آسیب را به عنوان اصلی عمومی و قانونی کلی با تاکید بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و همگان را به اجتناب از آن فرا می‌خواند و می‌فرماید: آنچه ستون فقرات یک ملت و یک جامعه را خرد می‌کند و قدرت و توانش را از بین می‌برد، تفرقه، پشت کردن به یکدیگر و عدم یاری همدیگر است: و اجتنبوا کل امر کسر فقرتهم اوهن منتهم من تضاعن القلوب و تشاحن الصدور و تدابر النفوس و تخاذل الایدی.

معمولاً کشاکش‌های سیاسی نوعی رفتار جمعی هستند که در شرایط فقدان همبستگی و وجدان جمعی پدید می‌آیند و جامعه را از توسعه در ابعاد گوناگون باز می‌دارند. امام (ع) می‌فرماید: حفظ همبستگی و اتحاد در راه حق، هر چند ناخوشایند شما باشد، از اختلاف کلمه و جدایی طلبی در مسیر باطل، که مورد پسند واقع گردد، بهتر است و به طور قطع خداوند در گذشته و آینده جهان هیچ ملتی را با تفرقه و گسستگی به سعادت و رفاه نرسانده و نخواهد رساند. (۶) در تبیین بیشتر این آسیب اجتماعی، امام در خطبه ۲۵ نهج البلاغه تصریح می‌کند که قانون مذکور چنان عام و قطعی است که حق با تفرقه و گسستگی شکست می‌خورد و باطل با اتحاد و همبستگی به پیروزی می‌رسد:



والله لاظن ان هولاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم و تفرقكم عن حقاكم؛ به خدا سوگند: گمان می‌کنم به زودی آنان (ارتش معاویه) بر شما چیره شوند، چراکه در باطل خود اتحاد و همبستگی دارند و شما در حق دچار تفرقه و اختلاف هستید.

آنچه در این سخنان امام جالب توجه می‌نماید این است که امام پیروزی و رفاه و سعادت را در داشتن ارتش قوی یا اقتصاد غنی و امثال آن نمی‌داند و همچنین عامل شکست و ناکامی جوامع و حکومت‌ها را ضعف سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی معرفی نمی‌کند، بلکه در یک جمله، علت پیروزی و موفقیت را «همبستگی» و راز شکست را «گسستگی» ذکر می‌کند. (۷)

بدیهی است که امام نمی‌خواهد نقش قدرت نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در پیروزی و تداوم حیات جوامع و نظام‌های سیاسی و یا در شکست آن‌ها نادیده بگیرد یا نفی کند، بلکه مقصود، بیان نقش بنیادی و اصیل «اتحاد» و «اختلاف» در تداوم و شکست به عنوان اصلی کلی و سنت لایتغیر الهی است. (۸) در سایه اتحاد، همدلی و همبستگی، دیگر موفقیت‌ها نیز به دست می‌آید؛ اما به دنبال تفرقه و گسستگی، موفقیت‌های موجود هم از دست می‌رود؛ البته لازمه اتحاد و دوری از تفرقه، تحمل یکدیگر و احترام به اندیشه‌هایی است که همگی در چارچوب اصول پذیرفته شده در جامعه تولید می‌شوند و تامین منافع ملی را دنبال می‌کنند.

## ۲. تحمل‌گرایی، تملق و چاپلوسی

از دیگر آسیب‌هایی که جامعه و حکومت را تهدید می‌کند، تحمل‌گرایی، تملق و چاپلوسی است. تحمل‌گرایی شکاف و فاصله میان رهبران و مردم را افزایش می‌دهد و به تدریج یک حاکمیت الیگارشسی را بر جامعه مستولی می‌سازد که نه تنها به منافع ملی و حقوق مردم نمی‌اندیشد، بلکه همواره در صدد تامین منافع شخصی و گروهی خود است. ابن‌خلدون، از اندیشمندان مسلمان، تحمل‌گرایی و غرق شدن در اسراف و تبذیر را خطرناک‌ترین عامل برای فروپاشی یک نظام سیاسی می‌داند که زمینه را برای ظهور یک عصبیت (حاکمیت) جدید و کنار رفتن حاکمیت سابق فراهم می‌آورد. (۹)

حضرت علی نیز حدود چهارده قرن قبل و پیش از همه، این آسیب خطرناک را گوشزد کرده است. هنگامی که به امام خبر دادند شریح بن حارث (قاضی امام) خانه ای به هشتاد دینار خریده، او را احضار کرد و پس از نگاه خشم آلود به وی فرمود: این کار، تو را از عزت و قناعت خارج کرده و به خواری و دنیاپرستی کشانده و در محله نابودشوندگان و کوجه هلاک شدگان قرار داده است. امام در ادامه می فرماید: این خانه (اقدام) به چهار جهت منتهی می گردد: یک سوی آن آفت ها و بلاها، سوی دوم مصیبت ها، سوی سوم هوا و هوس های سست کننده و سوی چهارم شیطان گمراه کننده قرار دارد و در خانه به روی شیطان گشوده است. (۱۰) امام در برخورد با عثمان بن حنیف، فرماندار بصره، که در میهمانی تجمعاتی اشراف بصره حاضر شده بود فرمود:

ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به میهمانی خویش فرا خوانده و تو به سرعت به سوی آن شتافتی تا خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از غذا پی در پی جلو تو نهادند. گمان نمی کردم میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند. اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره تناول می کنی؟ آگاه باش که هر پیرو را امامی است که از او پیروی کند و امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. سوگند به خدا، من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام. بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا یک و جب در اختیار نگرفتم. (۱۱)

همچنین وقتی که امام پس از جنگ بصره بر یکی از یاران خود به نام علاء بن زیاد وارد می شود و خانه بسیار بزرگ و مجلل او را می بیند، با تعجب فراوان از او می پرسد که تو با این خانه بزرگ در دنیا چه می کنی و می فرماید: ان الله فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کی لایتییغ بالفقیر فقره؛ (۱۲) خداوند بر پیشوایان حق و عدل واجب کرده که خود را با مردم ناتوان و بی بضاعت همسو کنند تا فقر و نداری، انسان تنگدست را به اعتراض و طغیان نکشاند و نظام سیاسی را با بی ثباتی رو به رو نسازد.

در حکمت ۳۵۵ نهج البلاغه نیز آمده است که وقتی یکی از کارگزاران امام خانه با شکوهی ساخت، امام به او فرمود: «اطلعت الورق رؤوسها! ان البناء یصف لک الغنی؛ (۱۳) سکه‌های طلا و نقره سر برآورده خود را آشکار ساختند. همانا ساختمان مجلل، بی نیازی و ثروتمندی تو را می‌رساند». علی (ع) خود به مردم کوفه می‌فرمود: اگر جز با مرکب خویش و وسائل شخصی ام که حمل می‌کند و غلامم از نزد شما رفتیم، بدانید خیانت کرده ام. (۱۴)

بنابراین زندگی مادی و شخصی رهبران و مدیران باید به دور از تجمل و همانند زندگی مردم ضعیف باشد. در این صورت بینش صحیح و واقع‌گرایانه‌ای از جامعه پیدا کرده و تصمیمات و سیاست‌هایی اتخاذ می‌کنند که بتوانند رفاه اقتصادی نسبی را در جامعه ایجاد کنند. حتی در صورت عدم امکان تامین رفاه برای مردم، صرف این رفتار، تحمل فقر و مشکلات را برای مردم آسان می‌سازد و از آثار منفی روانی و فرهنگی جلوگیری کرده و مشروعیت نظام را حفظ می‌کند. (۱۵)

تملق و چاپلوسی نیز از جمله آسیب‌هایی است که بر پیکر یک نظام سیاسی لطمه وارد می‌سازد و جامعه را به جای رشد و توسعه به مسیر قهقرا می‌کشاند. این ویژگی موجب می‌شود که خوب و بد، درست و نادرست، لایق و نالایق، شریف و دنی و حق و باطل همواره مشتبه شود و افراد منافق، چاپلوس و متملق تا حد ممکن از این وضعیت، بهره‌برداری شخصی و گروهی کنند. در چنین جامعه‌ای عرصه بر افراد شایسته تنگ می‌گردد و میدان برای افراد بی‌لیاقت باز می‌شود. نخبگان سیاسی هیچ‌گاه واقعیت‌ها را درست درک نمی‌کنند، شخصیت خود را بسیار بالاتر از آنچه هست می‌بینند و کارهای خود را فراتر و مهم‌تر از آنچه هست می‌پندارند. (۱۶) امیرمؤمنان علی (ع) در چندین مورد خطر این آسیب را یادآور شده و همگان را به شدت از آن باز داشته است که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) روزی حضرت در صفین سخنرانی می‌کرد. شخصی در حال سخنرانی، حضرت را ستود و درود فراوان به ایشان فرستاد. آن‌گاه امام پس از بیان این که از پست‌ترین حالات زمام‌داران نزد صالحان این است که گمان برند آن‌ها دوستدار ستایشند، می‌فرماید:

قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست بحمد الله کذلک؛ من خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آنم. سپاس خدای را که چنین نبود. در ادامه امام می فرماید: فلا تثنوا علی بجمیل ثناء، لاجراچی نفسی الی الله و الیکم من التقیة فی حقوق لم افرغ من ادائها و فرائض لاید من امضائها. من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید (۱۸) تا از عهده و وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم و حقوقی را که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد را ادا کنم. با من آن گونه که با پادشاهان سرکش سخن می گوئید حرف نزنید و با ظاهر سازی (تملق و چاپلوسی) با من رفتار نکنید.

می بینیم که حضرت، تملق و چاپلوسی را مانع انجام یافتن صحیح وظایف رهبران و مدیران جامعه می داند، چرا که آنان به خود مغرور می شوند و غرور و خودبینی مانع پرداختن صحیح به امور مردم و جامعه می گردد.

ب) حضرت در بیان اصول روابط اجتماعی رهبران و مدیران جامعه در نامه مالک اشتر می فرماید: «و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم علی الایطروک فان کثرة الاطراء تحدث الزهو و تدنی من الغرة»؛ تا می توانی به پرهیزکاران و راستگویان بپیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند که ستایش بی اندازه خود پسندی می آورد و انسان را به سرکشی و ا می دارد.

«اطراء» که به معنای مبالغه در مدح و ستایش است، چهار مرتبه در نهج البلاغه ذکر شده است. یک مورد در خطبه ۲۱۶ و سه مورد در نامه حضرت به مالک اشتر آمده است.

ج) امام در حکمت ۳۴۷ می فرماید: «الثناء باکثر من الاستحقاق ملق؛ ستودن بیش از آنچه سزاوار است، نوعی تملق و چاپلوسی محسوب می گردد». همچنین حضرت در خطبه ۲۱۶ نه فقط مردم را از مدح و ستایش رهبران و مدیران جامعه باز می دارد، بلکه آنان را ترغیب می کند که به جای مدح و ستایش، انتقاد کنند و آنچه را حق می بینند آزادانه مطرح سازند و مسائلی که برای اصلاح امور به نظر آنان می رسد گوشزد سازند تا در

حکمرانی خطایی رخ ندهد. (۱۹) اگر چه چاپلوسی و تملق آسیبی خطرناک و مهلک در بین سطوح مختلف مردم است، اما این نخبگان هستند که زمینه را برای رشد چاپلوسان و متملقان آماده می‌کنند. چاپلوس پروری که محصول آن فریب و غفلت دست اندرکاران از واقعیت‌های موجود است. مآلانظام سیاسی را به پوچی و سقوط می‌کشاند. از آن جاکه افراد چاپلوس و تملق‌گو واقعیت‌ها را از دید رهبران مستور می‌دارند و باعث تلبیس حق و باطل می‌گردند، (۲۰) در قرآن مجید مورد لعن و نفرین خدا و مردم قرار گرفته‌اند: «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الہدی من بعد ما بینا للناس فی الکتاب اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم اللاعنون». (۲۱)

### ۳. فداکردن حق (دین) به پای مصلحت

سومین آسیب، فداکردن حق (دین) به پای مصلحت است. حاکم باید برای خود معلوم سازد که آیا حکومت را برای دین و حاکمیت حق می‌خواهد یا دین را برای حکومت. اگر حاکمی دین را برای حکومت بخواهد، هر جا دین و ریاست در تعارض قرار گیرند، دین و حق را قربانی می‌کند؛ اما اگر ریاست و حکومت برای دین باشد، هنگام تعارض، آنچه فدا می‌شود ریاست و حکومت است؛ چنان که حضرت علی (ع) بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله با آن که جانشینی بعد از پیامبر را حق مسلم خود می‌داند، اما چون برای دین احساس خطر کرد و به توصیه رسول خداصلی الله علیه وآله نمی‌خواست در امر حکومت کار به جدال و خون ریزی کشیده شود، سکوت کرد. (۲۲)

اصول‌گرایی در هیچ شرایطی نباید فدای پیروزی‌های موقت سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی شود، زیرا این همان اباحه و توجیه وسیله برای رسیدن به هدف و فداکردن حق برای مصلحت است. انحراف از اصول‌گرایی و حق‌مداری به خاطر مصلحت‌اندیشی‌های نابه جا و روئبایی، جز به ظلم، بی‌عدالتی و تبعیض منجر نمی‌شود. در زمان خلافت امام، برخی دوستان مصلحت‌اندیش نزد امام آمدند و تقاضا کردند که حضرت نیز چون معاویه هدایا و پول‌های زیادی به اشراف

بپردازد تا حمایت آن‌ها را جلب کند. امام (ع) در پاسخ به آن‌ها فرمود:  
 اتامرونی ان اطلب النصر بالجور... می‌گویید پیروزی و تثبیت حکومتم را  
 به قیمت تبعیض و ستمکاری به دست آورم؟ به خدا سوگند هرگز چنین  
 کاری نخواهم کرد و عدالت را به پای سیاست و سیادت قربانی نخواهم  
 ساخت. اگر همه این اموال عمومی از آن خودم بود و می‌خواستم میان  
 مردم تقسیم کنم، هرگز تبعیض روا نمی‌داشتم تا چه رسد که مال، مال  
 خداست و من امانت دار خدایم. آگاه باشید که بخشیدن مال به آنانی که  
 استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است؛ اگر چه در دنیا ممکن است  
 مقام بخشنده آن را بالا ببرد و مردم گرمی اش بدارند، اما در آخرت پست و  
 در پیشگاه خدا خوار و ذلیل خواهد بود. (۲۳)

آری، امام به خوبی می‌داند که اگر قدری انعطاف نامعقول و غیرصحيح  
 نشان دهد، حکومت را، هر چند به طور موقت، مستقر خواهد ساخت،  
 اما چون در این صورت از اصول پذیرفته شده اسلام فاصله می‌گیرد، هرگز  
 چنین پیشنهادی را قبول نمی‌کند. ایشان در جای دیگری می‌فرماید:  
 انی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم و لکنی لاری اصلاحکم بافساد  
 نفسی؛ من خوب می‌دانم که راه اصلاح شما چیست و چگونه می‌شود  
 کجی‌ها و انحرافات جامعه را سامان بخشید، ولی برای چنین کاری هیچ  
 گاه خود را به فساد و تباهی نمی‌کشم (و برای دنیای دیگران، آخرت خود  
 را از بین نمی‌برم). (۲۴)

حضرت در خطبه ۱۷۳ نیز می‌فرماید: بدانید آنچه را برای حفظ دین از  
 دست می‌دهید به شما زبانی نخواهد رساند و آنچه را با تباه ساختن دین  
 به دست می‌آورید سودی به حالتان نخواهد داشت.

هنگامی که طلحه و زبیر به امام اعتراض کردند که چرا جایگاه ویژه‌ای  
 برای آنان قائل نشده و همانند دیگران با آن‌ها رفتار می‌کند، امام فرمود:  
 واما ما ذکرتمانی امر الاسوة فان ذلک امر لکم احکم انافیه برایی و لا  
 ولبته هوی منی بل وجدت انا و انتما ما جاء به رسول الله؛ اما اعتراض  
 شما که چرا با همه به تساوی رفتار کردیم؛ این روشی نبود که به رای خود  
 یا به خواسته دل خویش انجام داده باشم، بلکه من و شما می‌دانیم که

این گونه رفتار را رسول خدا به ما آموخته است. (۲۵)

امام (ع) در خطبه ۲۰۰ در مورد سیاست دروغین و فریبکارانه معاویه می‌فرماید: والله ما معاویة بادهی منی ولکنه یغدر و یفجر و لولاکراهیة الغدر لکننت من ادهی الناس و لکن کل غدرة فجرة و کل فجرة کفرة؛ سوگند به خدا، معاویه از من سیاست مدارتر نیست؛ او حيله‌گر و خیانت‌کار است. اگر نیزنگ و عوام فریبی ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است.

به این ترتیب، آن چیزی که امام را برای دست زدن به هرکاری برای حفظ قدرت و حاکمیت باز می‌دارد، اصول‌گرایی امام و پای بندی حضرت به اسلام است، چون در غیر این صورت، اساس دین آسیب می‌بیند و دین در جامعه تضعیف می‌گردد. واضح است که به قول شهید مطهری، وقتی مردی که کشتی سیاست را ناخداگردیده و زمامداری کشور را عهده‌دار شده، دشمن تبعیض، رفیق بازی، باندسازی و دهان‌ها را با لقمه‌های بزرگ بستن و دوختن است و مبارزه با سیاست بازی و فریب‌کاری را اساس هدف خویش قرار داده، معاندان و مخالفانی در مقابل او صف آرایی می‌کنند، دست به خراب‌کاری می‌زنند و در دسرهایی فراهم می‌آورند. (۲۶)

#### ۴. فقر و محرومیت اجتماعی

فقر نیز بلا و آفتی است که بر عقیده و ایمان، اخلاق و رفتار، فکر و اندیشه فرد و خانواده و اجتماع تاثیر می‌گذارد و مسیر حرکت جامعه را از اعتدال خارج می‌کند. انسان فقیر به دلیل فقر و محرومیت - به خصوص اگر در کنار او ثروت‌های زیاد انباشته شده باشد - به عدالت الهی شک می‌کند و به تدریج پایه‌های اعتقادی و اخلاقی او سست می‌گردد. (من لامعاش له لا معاد له). صوفی مصری (ذوالنون) می‌گوید: کافرترین مردم فقیری است که صبر او لبریز شده باشد، (۲۷) و جای تعجب نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرماید: «کاد الفقر ان یكون کفرا»، از شرف فقر به خداوند پناه ببرد: «اللهم انی اعوذ بک من الفقر و القلة» و علی نیز بفرماید: «اللهم صن وجهی بالیسار و لاتبذل جاهی بالافتار» (۲۸).

بسیاری از بحران‌های اجتماعی، مفساد و ناامنی‌ها، محصول فقری است که نهان یا آشکار در جوامع وجود دارد. از ابوذر غفاری منقول است: «عجبت لمن لایجد القوت فی بینه کیف لایخرج علی الناس شاهرا سیفه؛ متعجبم از کسی که غذا در خانه او پیدا نمی‌شود چگونه شمشیر خود را بر مردم نمی‌کشد؟» در حکمت ۳۱۹ آمده است: «فان الفقر منقصة للدين، مدهشه للعقل و داعية للمقت؛ فقر به دین انسان زیان و نقصان می‌رساند، عقل و خرد آدمی را سرگردان می‌سازد و باعث کینه و دشمنی می‌شود». وقتی که دین و ایمان و کمالات معنوی در انسان افول کرد، اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی در او کمرنگ می‌شود و انحراف، کج روی و کج اندیشی در او راه می‌یابد. با عقلی مدهوش و سرگردان (۲۹) چگونه می‌توان مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی را حل و راه‌های رشد و توسعه را طی کرد. سرانجام این‌که با بودن عداوت و دشمنی در بین مردم، آسایش، آرامش و امنیت از جامعه رخت برمی‌بندد و رفته رفته جامعه در جهل و عقب ماندگی غوطه ور می‌گردد.

حفظ گوهر شخصیت، عزت و مناعت طبع انسان‌ها از رؤوس برنامه‌های امام علی بود. شاید این‌که امام فقر را مرگ بزرگ (۳۰) می‌نامد و قبر را از فقر برتر می‌شمارد به دلیل این باشد که در قبر انسان دچار ذلت و خواری نمی‌شود، ولی فقر بدتر از آن را نیز به دنبال دارد. (۳۱)

برخی از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی در تحلیل بی‌ثباتی و تزلزل نظام‌های سیاسی به سازمان اقتصادی جامعه نظر دارند و منازعات سیاسی را ناشی از اختلاف طبقاتی و شکاف عمیق میان توانگران و تهیدستان می‌دانند. ارسطو یکی از خطرهای تهدیدکننده پایداری نظام‌های سیاسی را افزایش نامتناسب فقرا با توانگران می‌داند که به تجزیه کامل دولت به دو قطب توانگران و تهی‌دستان می‌انجامد. آن‌گاه با کشمکش طبقاتی میان این دو، نظام سیاسی با بی‌ثباتی مواجه می‌شود و از پیمودن مسیر توسعه باز می‌ماند. (۳۲) برخی نظریه پردازان انقلاب، بحران‌های اقتصادی و قیمت‌ها و مالیات‌های فزاینده را از علل انقلابات به شمار می‌آورند. آنچه مسلم است شرایط نامساعد اقتصادی زمینه تغییر سریع در وفاداری مردم



به حکومت را فراهم می‌آورد و به نارضایتی عمومی یا نارضایتی بخش‌های عمده‌ای از مردم می‌انجامد. (۳۳) پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در بعضی کشورها، منازعات سیاسی در شرایط نامناسب اقتصادی افزایش می‌یابد. براساس یک پژوهش، عوامل اقتصادی، همچون کمبودهای ناگهانی، بیکاری، افزایش قیمت‌ها و کاهش دستمزدها پیوند نزدیکی با وقوع خشونت سیاسی و بی‌ثباتی در زمینه‌های بسیار متفاوتی، مانند انقلاب فرانسه، شورش‌های طبقات پایین در مکزیک و انگلستان در قرن هفدهم، شورش‌های غذایی در انگلستان قرن هجدهم، خشونت ماشین‌شکنان (۳۴) در انگلستان قرن نوزدهم، آشوب‌های کارگری آمریکا در قرن نوزدهم و بیستم داشته است. (۳۵)

برخی از اندیشمندان سیاسی مانند لیپست اعتقاد دارند که شرط لازم و اساسی وجود یک نظام مردم‌سالار و دارای پایگاه اجتماعی مستحکم، وجود اقتصادی شکوفاست؛ اقتصادی که در آن اکثر قریب به اتفاق جامعه از رفاه نسبی برخوردار و معتقد باشند که اقتصاد اساساً با ثبات است؛ به عبارت دیگر، او بر این باور است که نه فقط بهبود اقتصاد شهروندان مهم است، بلکه اطمینان آن‌ها از این‌که پایگاه اقتصادی شان را از دست نخواهند داد یا تغییرات ناگهانی اقتصادی بر آن تأثیر نخواهد گذاشت نیز دارای اهمیت است. (۳۶)

از این رو علی (ع) در سفارش به مالک اشتر، نه تنها توجه به نیازمندان و رفع حوایج آن‌ها را سفارش می‌کند، بلکه به وی توصیه می‌کند که راهکاری برای حل ریشه‌ای فقر از جامعه در پیش گیرد، به طوری که اگر افراد نیازمند قادر به کارند کاری مناسب به آنان واگذار شود و اگر توانایی انجام کار ندارند تحت پوشش دولت قرارگیرند تا بتوانند با اطمینان خاطر از مستمری خویش به دیگر برنامه‌های زندگی بپردازند. (۳۷) اگر امام به گرفتن مالیات سفارش می‌کند، اصلاح نابه‌سامانی‌های اقتصادی جامعه و بهبود وضع رفاهی مردم را هم مد نظر دارد: «و تفقد امر الخراج بما یصلح اهله فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم لان الناس کلهم عیال علی الخراج». (۳۸)

امام (ع) در نامه ای به فرماندهان ارتش یادآور می‌شود که فلسفه سقوط حکومت‌های پیشین این بود که در آن‌ها، مردم به آسانی قادر به استیفای حقوق خویش نبودند و حقوق حقه آنان را حکام زیر پا می‌گذاشتند و با این سیاست سوء، مردم به راه باطل و انحراف از مسیر صحیح سوق داده می‌شدند: «فانما اهلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق ... و اخذوهم بالباطل». (۳۹)

### نتیجه‌گیری

در مسیر تولد و رشد هر پدیده ای ممکن است آسیب‌ها و آفت‌هایی بروز کند و از تحقق یا استمرار آن جلوگیری نماید؛ از این رو اگر پدیده ای بخواهد ایجاد گردد یا تداوم پیدا کند باید مقتضی آن موجود و مانعش مفقود باشد. موانع همان آسیب‌ها و آفت‌هایی هستند که اگر زدوده نشوند، ادامه حیات آن پدیده را با مشکلات جدی رو به رو می‌سازند. جامعه و حکومت اسلامی هم اگر به آسیب‌زدایی و آفت‌زدایی توجه کافی نکند، آسیب‌ها و موانع، حرکت تکاملی و رو به توسعه آن را سد می‌کنند و تحقق اهداف آن را به تاخیر می‌اندازند یا ناممکن می‌سازند. شاید به تعداد اهدافی که هر جامعه و حکومت دنبال می‌کند بتوان آسیب‌ها و موانع را دید. در این مقاله با توجه به سخنان امام علی (ع) در نهج البلاغه، چهار نمونه از آسیب‌های اساسی را تجزیه و تحلیل کردیم. هر یک از این آسیب‌ها ممکن است ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را در برگیرد و منشئی درونی و ارگانیکی یا بیرونی و مکانیکی یا ترکیبی از هر دو داشته باشد.

## پی نوشت‌ها

۱. Caused by physical or mental disorder .
۲. کتاب نهج البلاغه را که سید رضی (۳۵۹ - ۴۰۶ ه) جمع آوری و تدوین کرده، دارای ۲۴۱ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۸۰ حکمت است.
۳. Miller, D, The Blackwell Encyclopedia of political Thought (Oxford, UK), ۱۹۸۴, P. ۳۲۲.
۴. محمد باقر حشمت زاده، «انقلاب اسلامی و جمهوریت»، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی، (تهران: انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷) ص ۲۷۱.
۵. حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴) ص ۴۸ - ۵۰.
۶. «فان جماعة فیما تکرهون من الحق خیر من فرقة تحبون من الباطل وان الله سبحانه لم یعط احدا بفرقة خیرا ممن مضى ولامن بقى» - (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶).
۷. محمد محمدی ری شهری، رمز تداوم انقلاب در نهج البلاغه (قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹).
۸. «فلن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد لسنة الله تحویلا» - (فاطر (۳۵)، آیه ۴۳).
۹. حسین بشیریه، پیشین، ص ۱۰۸.
۱۰. نهج البلاغه، نامه ۳.
۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۵.
۱۲. همان، خطبه ۲۰۹.
۱۳. محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی (ع) (انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷).
۱۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق) ص ۲۰۰.
۱۵. علی اکبر علیخانی، «ویژگی‌های جامعه مطلوب از دیدگاه امام علی»، فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۵ (سال ۱۳۷۷) ص ۴۱.
۱۶. همان، ص ۱۵۹.
۱۷. محمد دشتی، پیشین، خطبه ۲۶.
۱۸. این دیدگاه در حقیقت نفی تفکر اسنوبیسم (Snobbism) و اسنوبری (Snobbery) است که گرایش به ستودن‌های غلوآمیز است.
۱۹. «فلانکفوا عن مقاله بحق ام مشوره بعدل فانی لیست فی نفسی بفوق ان اخطی ولأمن ذلک من فعلی...».
۲۰. «یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون» (آل عمران (۳) آیه ۷۱).
۲۱. بقره (۲) آیه ۱۵۹.
۲۲. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۵ و ۲۷.
۲۳. همان، خطبه ۱۲۶.
۲۴. محمد دشتی، پیشین، خطبه ۶۹.
۲۵. همان.
۲۶. محمد محمدی ری شهری، پیشین، ص ۱۳۵.
۲۷. یوسف القرضاوی، مساله فقر از دیدگاه قرآن و مردم، ترجمه عادل نادر علی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳) ص ۱۸.
۲۸. «خدایا آبرویم را با بی نیازی نگهدار و با فقر و تنگدستی شخصیت و مکانتم را تباه مکن» - (نهج البلاغه، خطبه ۲۵۵).

۲۹. «الفقر یخرس الفطن عن حجه؛ فقر و تهیدستی (حتی) انسان زیرک و با هوش را در برهان کند و ناکارا می‌سازد» - نهج البلاغه، حکمت (۳).
۳۰. «الفقر الموت الاکبر» - (همان، حکمت ۱۶۳).
۳۱. علی اکبر علیخانی، پیشین، ص ۴۰.
۳۲. حسین بشیریه، پیشین، ص ۲۵.
۳۳. همان، ص ۱۰۲.
۳۴. لودیت‌ها (Luddites) یا ماشین شکنان به گروهی از کارگران انگلیسی گفته می‌شود که در ۱۸۱۱ - ۱۸۱۶ ماشین‌های جدید را در هم می‌شکستند، زیرا آن‌ها را موجب گسترش بیکاری می‌دانستند.
۳۵. Smelser, N. Theory of Collective Behavior (New York: Free press, ۱۹۷۱) P. ۲۴۹.
۳۶. پیتر کیویستو، اندیشه‌های بنیادی در جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری (تهران: نشرنی، ۱۳۷۸) ص ۱۰۴.
۳۷. علی اکبر علیخانی، پیشین، ص ۴۰.
۳۸. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۳۹. نهج البلاغه، نامه ۷۹.

.....  
 منبع: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۷، امام جمعه زاده، سید جواد

## برخی از عوامل گمراهی‌های سیاسی از نگاه امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup>

هدایت و راهیابی برای طی کردن مسیری که انسان را به سعادت برساند، به طور فطری در انسان وجود دارد. در کنار این امر فطری عوامل زیادی وجود دارد که می‌تواند مایه گمراهی او گردد. حضرت امیر(ع) به مناسبت‌های گوناگون عوامل گمراهی انسان‌ها را بیان کرده است. شناخت این عوامل برای افراد با ایمان و هوشیار، مایه تکامل و سبب استواری مبانی دینی و اخلاقی می‌گردند. در این نوشته برآنیم تا از منظر برترین مرزبان هدایت، عوامل تهدید کننده هدایت جامعه را بیان کنیم.

### ۱. هوای نفس

غرایز و احساسات مایه بقاء زندگی انسانند به طوری که اگر از زندگی انسان حذف گردند، انسان به نابودی کشیده می‌شود. با این حال باید توجه داشت که اگر این غرایز تعدیل نشوند و حد و مرزی برای آن‌ها مشخص نگردد، و انسان بازیچه غرایز سیری ناپذیر خویش قرار گیرد، بسوی نابودی قدم برمی‌دارد. در حقیقت هوی و هوس همان غرایز و احساسات

حیوانی است که اگر از طریق معقولی محدود گردد، مایه بقاء زندگی انسان است و اگر لجام گسیخته گردد انسانیت انسان را نابود می‌کند. از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) تنها وسیله ای که می‌تواند هوای نفس را مهار کند، «تقوای الهی» است. علی (ع) درباره این عامل گمراهی و راه نجات از آن می‌فرماید: «اوصیکم بتقوی الله الذی اعذر بما انذر واحتج بما نهج وحذرکم عدوا نفذ فی الصدور خفیا ونفث فی الآذان نجیا فاضل واردی، ووعد فمنی وزین سیئات الجرائم وهون موبقات العظائم حتی اذا استدرج قرینته، واستغلق رهینته، انکرما زین واستعظم ما هون وحذرما امن (۱)؛ توصیه می‌کنم شما را به تقوا و پرهیز از خدایی که با انذار خود راه عذر را [بر شما] مسدود ساخته و با دلیل روشن حجت را تمام کرده و شما را بر حذر داشته از دشمنی که مخفیانه در سینه‌های شما راه می‌یابد و آهسته در گوش‌ها می‌دمد، گمراه و پست می‌سازد و نوید می‌دهد و انسان را به خواهش وادار می‌دارد، گناهان و جرایم زشت را نیکو جلوه می‌دهد و گناهان بزرگ را سبک می‌شمرد تا به تدریج پیروان خود را فریب داده، در سعادت را به روی گروندگان خود می‌بندد، زیبا را زشت نشان می‌دهد، آسان را مشکل و ایمنی را ترسناک جلوه می‌دهد.»

امام (ع) در توصیه به مهار کردن نفس سرکش فرمودند: امرؤ الجم نفسه بلجامها، وزمها بزمامها، فامسکها بلجامها عن معاصی الله، وقادها بزمامها الی طاعة الله (۲)؛ انسان باید نفس سرکش خود را زمام کند و آن را در اختیار گرفته، از گناهان نگاه دارد و زمان آن را به سوی اطاعت خداوند بکشانند.

## ۲. کوتاه فکری و سبک عقلی

جمعیتی از ساکنان بصره، به تشویق طلحه و زبیر و امثال آن‌ها، کانونی برای آشوب و تفرقه افکنی به وجود آورده و در زمان‌های بعد نیز پایگاهی برای دودمان خیانت پیشه بنی امیه شدند و ضربه‌هایی به اسلام زدند و باعث گمراهی جامعه اسلامی شدند. امام علی (ع) با اشاره به کوتاه فکری این جمعیت که عامل گمراهی آنان شد، فرمودند: «خفت عقولکم وسفہت حلومکم فانتم غرض لنابل واکلة لآکل و فریسة لصابل (۳)؛ عقل‌هایتان

سبک و افکار شما سفیهانه است، پس هدف خوبی برای تیراندازان و لقمه چربی برای مفتخوران و صیدی برای صیادان هستید.»

### ۳. بی احتیاطی در شبهات

عمل کردن در موارد یقین و احتیاط و دست نگه داشتن در موارد شبهه، یکی از توصیه‌های بزرگان دینی است. بی احتیاطی و قدم نهادن در مسیری که محل شبهه و تردید است، باعث گمراهی فرد و جامعه خواهد شد. امام علی(ع) در نامه ای که به فرزندش امام مجتبی(ع) نوشتند، در این باره فرمودند: «ودع القول فیما لا تعرف والخطاب فیما لم تکلف وامسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ، فان الکف عند حیرة الضلال خیر من رکوب الاهیال (۴)؛ در مورد آنچه نمی دانی سخن مگو، در آنچه موظف نیستی کسی را مخاطب نساز و در راهی که ترس گمراهی در آن داری قدم مگذار، چه اینکه خود داری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را در مسیرهای خطرناک بیفکند.»

آن حضرت در بخش دیگری از سخنانش می فرماید: «فاعلم انک انما تخبط العشاء وتثورط الظلماء ولیس طالب الدین من خبط او خلط والامساک عن ذلک امثل (۵)؛ بدان که در طریقی که ایمن از سقوط نیستی گام برمی داری و در دل تاریکی ها قدم می زنی و آن کسی که در اشتباه یا در حال تحیر و تردید است، طالب دین نیست و [در چنین موقعی] امساک و خودداری از چنین راه‌هایی بهتر است.»

### ۴. پیروی از شیطان و لشکریانش

امام علی(ع) شیطان را مایه انحراف از دین دانسته و مؤمنین را از پیروی او باز می دارد. آن حضرت و سوسه‌ها و دشمنی‌های شیطان را چنین تشریح می‌کند: «فاحذروا عبادالله عدو الله ان یعدیکم بدائہ وان یستفرکم بدائہ وان یجلب علیکم بخیله ورجله. فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، واغرق الیکم بالنزع الشدید، ورماکم من مکان قریب (۶)؛ ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای

خود شما را به حرکت در آورد و بوسیله لشکرهای سواره و پیاده اش شما را جلب نماید. به جان خودم سوگند! او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته و آن را با قدرت و فشار تا سر حد توانایی کشیده و از نزدیک ترین مکان به سوی شما پرتاب کرده است.»

آن حضرت در بخش دیگری از بیانات خود، شیطان را بزرگترین خطر برای دین و دنیا دانسته و به قطع ارتباط با او توصیه می‌کند: «... فاصبح اعظم فی دینکم حرجا و اوری فی دنیاکم قدحا من الذین اصبحتم لهم مناصبین و علیهم متالبین. فاجعلوا علیه حدکم (۷)؛ [شیطان بزرگترین مشکل برای دینتان و زیانبارترین و آتش افروزترین برای دنیای شما است]. او خطرناکتر از زکسانی است که دشمن سرسخت آنانید و برای درهم شکستنشان کمر بسته اید، پس آتش خشم خویش را در برابر او به کار اندازید.»

## ۵. هم صدایی با منافقین

منافقین، این غده‌های چرکین جوامع اسلامی که در طول سال‌های متمادی چهره ننگین خود را نشان داده اند، همیشه و در همه بحران‌ها، بوق تفرقه و جدایی به صدا در می‌آورند و افراد زیادی را فریب می‌دهند و از مسیر الهی و اسلامی منحرف کرده، گرفتار دام تفرقه می‌گردانند. منافقان معاصر ما نیز همچون منافقان دوره‌های مختلف، در صدد آلوده کردن فضای فکری جامعه و عامل گمراهی مردم و مخصوصا جوانان می‌باشند. چه زیباست چهره واقعی این عاملان گمراهی را از دید و تصویر امام علی (ع) نظاره کنیم که حضرتش فرمودند: «احذرکم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، والزالون المزلون، یتلونون الوانا، ویفتنون افتنانا ویعمدونکم بکل عماد ویرصدونکم بکل مرصاد، قلوبهم دویة و صفاحهم نقیة، یمشون الخفاء و یدیبون الضراء (۸)؛ شما را از منافقان بر حذر می‌دارم. منافقین، گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطاکاری تشویق کننده اند، به رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آیند و به قیافه‌ها و زبان‌های متعدد خودنمایی می‌کنند، از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما استفاده می‌کنند و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند،



قلب‌هایشان بیمار و ظاهرشان آراسته است، در پنهانی راه می‌روند و از بی راهه‌ها حرکت می‌کنند.»

## ۶. رهبران ناصالح فکری

همان‌گونه که عالمان راستین، سنگربان مرزهای عقیده و ایمان بوده و مردم را در مسیر رشد و تعالی و هدایت الهی قرار می‌دهند، عالم نمایان تزویر پیشه مهم‌ترین عوامل انحراف جوامع می‌باشند. اگر چنین افرادی زمام رهبری جمعیتی را به دست گیرند، به یقین آن‌ها را از مسیر هدایت خارج خواهند ساخت. امام علی (ع) در بیان ویژگی‌های چنین افرادی می‌فرماید: «قد تسمى عالما ولیس به فاقتبس جهائل من جهال، واضاليل من ضلال ونصب للناس اشراکا من حبال غرور وقول زور، قد حمل الكتاب علی آرائه وعطف الحق علی اهوائه، يؤمن الناس من العظام وبیهون کبیر الجرائم. یقول: اقف عند الشبهات وفيها وقع ویقول: اعتزل البدع وبینها اضطجع، فالصورة صورة انسان والقلب قلب حیوان، لایعرف باب الهدی فیتبعه ولاباب العمی فیصد عنه وذلك میت الاحیاء (۹)؛ عالم خوانده می‌شود در صورتی که عالم نیست، یک سلسله نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالبی گمراه‌کننده از گمراهانی آموخته، دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد و حق را به هوس‌ها و خواهش‌های دلش تفسیر می‌کند. مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد و جرایم بزرگ را [در نظرها] سبک جلوه می‌دهد. می‌گوید از ارتکاب شبهات اجتناب می‌ورزم، در حالی که در آن‌ها غوطه وراست. می‌گوید از بدعت‌ها کناره گرفته‌ام، در حالی که در آن‌ها غلت می‌زند، پس چهره [او] چهره انسان است و قلبش قلب حیوان، راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن طریق برود و به طریق خطا پی نبرده تا از آن باز دارد، پس او مرده‌ای است در میان زندگان.»

بدیهی است که اگر چنین افرادی رهبری فکری جامعه را به دست گیرند، جامعه به انحراف کشیده خواهد شد.

## ۷. رهبران ناصالح سیاسی

از دیدگاه امام علی (ع) اگر رهبران سیاسی جامعه افراد ناصالحی باشند، جامعه را به گمراهی و انحراف خواهند کشاند. آن حضرت، انسان‌های بخیل و جاهل و ستمکار و ظالم و رشوه خوار و تعطیل کننده سنت پیامبر اکرم (ص) را شایسته حکومت نمی داند و دلیل عدم صلاحیت هر یک از آنان را در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه بیان می کند. امام علی (ع) در بیان عدم صلاحیت جاهل، این نکته را یادآور می شود که جاهل با جهل خود مردم را گمراه خواهد کرد، آنجا که می فرماید: «لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامة المسلمین... الجاهل فیضلهم بجهله؛ سزاوار نیست که والی بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام و امامت مسلمانان، نادان باشد، زیرا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی می کشاند.»

همچنین آن حضرت زمامداران بیمار دل و گناهکار را مرکب‌های راهوار شیطان برای هجوم به مردم و گمراه کردن آنان دانسته و می فرماید: «ولا تطیعوا الادعیاء الذین شربتم بصفوکم کدرهم، و خلطتم بصلتکم مرضهم و ادخلتم فی حکمک باطلهم و هم اساس الفسوق و احلاس العقوق. اتخذهم ابلیس مطایبا ضلال و جندا بهم یصول علی الناس و تراجمة ینطق علی السنتهم، استراقا لعقولکم و دخولا فی عیونکم و نفاثا فی اسماعکم. فجعلکم مرمی نبله و موطیء قدمه و ماخذ یده (۱۰)؛ از فرومایگان اطاعت نکنید، آنان که تیرگی شان را با صفای خود نوشیدید و بیماریشان را با سلامت خود در هم آمیخته اید، و باطل آنان را با حق خویش مخلوط کرده اید در حالی که آنان ریشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند. شیطان آن‌ها را برای گمراه کردن مردم، مرکب‌های رام قرار داده، و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخته، و برای دزدیدن عقل‌های شما و داخل شدن در چشم‌های شما و دمیدن در گوش‌های شما، آنان را سخنگوی خود برگزید. پس شما را هدف تیرهای خویش و پایمال قدم‌های خود و دستاویز و سوسه‌های خود گردانید.»

## ۸- افراط و تفریط در گرایش‌ها

یکی از عوامل گمراهی، افراط و تفریط در گرایش‌هاست. امام علی (ع) ضمن تقسیم بندی مردم به سه گروه می‌فرماید: «اليمين والشمال مضلة والطريق الوسطی هی الجادة، علیها باقی الكتاب و آثار النبوة، ومنها منفذ السنة والیها مصیر العاقبة (۱۱)؛ [انحراف به] راست و چپ گمراهی و ضلالت است، و راه میانه، همان جاده [وسیع حق] است. قرآن و آثار نبوت، همین طریق را توصیه می‌کنند و گذرگاه سنت پیامبر است و سرانجام بازگشت [همه] بدان سو می‌باشد.» صریح‌ترین نکته‌ای که از این فرمایش امیرالمؤمنین (ع) استفاده می‌شود این است که افراط و تفریط موجب گمراهی انسان از مسیر حق است. و در گرایش‌های اعتقادی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای پرهیز از گمراهی باید راه وسط را که همان راه قرآن و اهل بیت علیهم السلام است انتخاب نمود. پایبندی و تعبد محض نسبت به قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام و الهام گرفتن از این دو ثقل گرانبها در تمام عرصه‌های زندگی، راهگشا و نجات دهنده همه مؤمنین در جو پرتلهاب و پرتلاطم دوران معاصر خواهد بود.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱) نهج البلاغه، خطبه ۸۳.
- ۲) همان، خطبه ۲۳۷.
- ۳) همان، خطبه ۱۴.
- ۴-۵) همان، نامه ۳۱.
- ۶-۷) همان، خطبه ۱۹۲.
- ۸) همان، خطبه ۱۹۴.
- ۹) همان، خطبه ۸۷.
- ۱۰) همان، خطبه ۱۹۲.
- ۱۱) همان، خطبه ۱۶.

.....  
مجله مبلغان آذر ۱۳۸۱، شماره ۳۵

# لزوم برپایی حکومت اسلامی از دیدگاه‌های مختلف

یکی از علل عمده انقلاب اسلامی، آرمان تشکیل حکومت اسلامی بود که طرح آن در تاریخ اخیر ایران توسط شیخ فضل الله نوری و آیه الله نائینی ریخته شد و به وسیله امام خمینی ره تکمیل گشت امام فرمود:

«یکی از علل این نهضت آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی بود». (۱)

گرچه با مطالعه و دقت در ماهیت قوانین اسلام و آیات قرآن لزوم تشکیل حکومت اسلامی یک مسأله کاملاً بدیهی است که نیاز به استدلال ندارد، اما برای تشکیل اتقان بیشتر و دفع برخی شبهاتی که در این زمینه وجود دارند به بیان چند دلیل می‌پردازیم.

## ۱. لزوم استمرار اجرای قوانین اسلام و ماهیت آن

مقررات اسلام به منظور ترسیم راه و رسم جنبه‌های مختلف زندگی بشر وضع شده اند و هر دلیلی که مستلزم ضرورت وضع قانون باشد عیناً ضرورت اجرای آن را نیز دلالت خواهد داشت و گرنه، وضع قانون کاری بیهوده بوده و ارتکاب آن از سوی هر عاقلی قبیح خواهد بود. از سوی دیگر، مقررات اسلام از یک سری ویژگی‌هایی برخوردارند که جز با تشکیل حکومت قابلیت اجرا نخواهند داشت. به عبارت دیگر، بیشتر مقررات اسلام یا زمینه ساز و پشتوانه یک حکومت نیرومند و مقتدر هستند و یا

تنها با داشتن اقتدار و حکومت قابلیت اجرا خواهند داشت از قبیل: احکام مالیاتی اسلام، قوانین جزایی، مقررات مربوط به دفاع ملی و مانند آن. (۲)

## ۲. لزوم تشکیل حکومت اسلامی از دیدگاه عقلا

انسان‌ها، خواه بر اساس فطرت یا برآوردن نیازهای فطری، یا به دلیل گزینه استفاده و بهره‌کشی از دیگران و یا بر مبنای قرارداد و تأمین نیازهای متقابل، (حسب اختلاف دیدگاهها) (۳) لزوماً به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند. از سویی، جامعه متشکل از افراد فراوان با سلیقه‌های گوناگون و بعضاً متضاد است، مضافاً به اینکه انسان‌های افزونخواه و زیاده‌طلب که هیچ‌گاه به حقوق خود قانع نیستند فراوان وجود دارند. شکی نیست برآوردن همه این نیازها به صورت آزاد و بدون حد و مرز، نه تنها مستوجب تجاوز به حقوق ضعیف خواهد شد، بلکه به هرج و مرج و بی‌نظمی می‌انجامد که نهایتاً هیچ‌کس به ضروری‌ترین نیازهای خود دست نخواهد یافت. بر این اساس، زندگی سالم اجتماعی نیازمند داشتن مقررات و چارچوبها است. پیداست که قانون هر چند کامل و مترقی باشد به تنهایی برای تأمین هدف یاد شده و رفع مشکل کارساز نخواهد بود. لذا اجرای قانون نیازمند داشتن ضمانت اجرای قوی و نیرومند است که همان حکومت و دولت باشد. از سویی دیگر، هرگاه قانون را خود انسان وضع کند، مجری آن را نیز می‌تواند خود تعیین نماید اما اگر قانون توسط خداوند تشریح شود به تناسب حکم و موضوع حاکم و مجری قانون نیز باید از سوی خداوند تعیین گردد و یا شرایط آن در شرع بیان شود که هر کس واجد شرایط یاد شده بود، به انتخاب یا انتصاب، زمام امور را در دست گیرد. شکی نیست این امر در زمان حضور بر عهده پیامبر یا امام معصوم است و در زمان غیبت فقیه جامع‌الشرایط عهده دار آن خواهد بود. (۴)

## ۳. سیره پیامبر اکرم و ائمه اطهار<sup>(ع)</sup>

بررسی سیره و روش سیاسی و عملی پیامبر اکرم و ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> نشان می‌دهد که آن بزرگواران اهتمام ویژه‌ای به امر حکومت داشتند؛ علاوه بر

آنکه خود رسول خدا به تشکیل حکومت پرداخته و به اجرای قوانین و حدود الهی و عزل و نصب قضات و ولات و فرماندهان اقدام می‌کرد، برای پس از خود نیز به فرمان خداوند حاکم و جانشین تعیین کرده است. (۵) و حضرت علی (ع) نیز مدتی نسبتاً طولانی عهده دار اداره حکومت اسلامی بودند. مبارزات ائمه اطهار با حکام جور و غاصب و شهادت آن بزرگواران نیز در همین راستا قرار می‌گیرند. از سویی دیگر، مسأله تشکیل حکومت اسلامی برای مسلمانان صدر اسلام آن چنان بدیهی و بین بود که علی رغم سؤالاتی که آنان در زمینه‌های گوناگون و بعضاً جزئی مطرح می‌کردند در این خصوص هیچ شبهه‌ای نداشتند، و پس از رسول خدا نیز اختلاف مسلمانان در خصوص حاکم و خلیفه بود و گرنه، در اصل حکومت اسلامی کمترین اختلافی با هم نداشتند.

#### ۴. ضرورت تشکیل حکومت اسلامی از دیدگاه روایات

امام رضاع) در یک ارزیابی کلی در مورد ضرورت تشکیل حکومت و تبعیت از رهبر به سه دلیل اشاره فرمود:

##### ضمانت اجرای قوانین و جلوگیری از هرج و مرج

«منها ان الخلق لما وقعوا علی حد محدود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه من فساد هم لم یکن یثبت ذلك و لا یقوم الابان یجعل علیهم فیه امینا یمنعهم من التعدی و الدخول فیها حضر علیهم لانه ان لم یکن ذلك لکان احد لا یتبرک لذته و منفعتة لفساد غیره فجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحکام».

پس از آنکه برای حفظ و نگهداری جامعه از فساد و هرج و مرج و ظلم و تعدی قوانینی تعیین شده است که باید در محدوده آن قوانین نگهداشته شوند و مردم نیز خود بخود در چارچوبه قوانین قرار نمی‌گیرند. پس لازم است شخص امینی بر مردم گماشته شود که عهده دار اجرای قوانین باشد و نگذارد مردم از مرز قانون تجاوز کنند و گرنه هیچکس حاضر نیست از لذتها و منافع خویش گذشت نماید. در آنجا که موجب فساد و تباهی دیگری

می‌شود. لذا برای مردم قییم و نگهبانی قرارداد تا مانع شود آنان را از فساد. و حدود و احکام را در بین آن‌ها جاری سازد. چنانکه ملاحظه می‌شود در این فراز از بیان امام، فلسفه حکومت، شرط حاکم و قلمرو اختیار او بیان شده است که عبارت باشد از جلوگیری از هرج و مرج و اجرای قانون توسط شخص امین در مواردی که منتهی به اصطکاک و درگیری می‌شود (نه در امور فردی).

### تأمین نیازهای دینی و دنیوی

حیات و بقای هر ملتی بستگی به وجود حکومت و زمامدار دارد. «و منها انا لانجد فرقة من الفرق و لاملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقییم و رئیس لما لا بد لهم من امر الدین و الدنیا فلم یجز فی حکمة الحکیم ان یترک الخلق مما یعلم انه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیئهم و یقیم لهم جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم». هیچ ملتی را نمی‌یابیم که بدون زمامدار و سرپرست باقی بمانند و به زندگی اجتماعی خود ادامه دهند زیرا برای دین و دنیای آن ملت وجود چنین مقامی ضروری است و حکمت خداوند ایجاب نمی‌کند که جامعه را در این امر ضروری رها کند با اینکه می‌داند آن‌ها ناچارند از وجود چنین شخصی و حیات و موجودیت ملت بستگی به او دارد تا در پرتو رهبری او بتوانند با دشمنان بجنگند و اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند و عبادات اجتماعی چون نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه نمایند.

### حفظ اصول و فروع دین از فرسودگی، بدعت و تحریف

«و منها انه لو لم یجعل لهم اماما قیما امینا حافظا مستودعا لدرست الملة و ذهب الدین و غیرت السنة و الاحکام و لزد فیہ المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمین لاناقد وجدنا الخلق منقوصین محتاجین غیر کاملین مع اختلافهم و اختلاف اهوائهم و تشتت انحاءهم فلولو لم یجعل لهم قیما حافظا لما جاء به الرسول لفسدوا علی نحو ما بینا

و غیرت الشرایع و السنن و الاحکام و الایمان و کان فی ذلک فساد الخلق اجمعین». اگر برای ملت امام و رهبری امین و پاسداری امانت دار قرار ندهد، دین و احکام اسلامی به فرسودگی کشیده خواهد شد و کم کم از میان می رود و سنن و احکام الهی تغییر می یابد؛ از یک سو، بدعتگزاران برای منافعشان در دین زیاد می کنند و رنگ دینی به آن می دهند، از جانب دیگر، بی دینان و ملحدان مسائلی را از دین کم می کنند و در نتیجه هم بر آن مطالبی زیاد شده و هم از آن کم و کاست می گردد و این موجب می شود که امر بر مسلمین مشتبه گردد و اسلامی راستین را نیابند، زیرا مردم از نظر علم و شناخت نسبت به مسائل نیاز به تعلیم و یاد گرفتن دارند و کامل نیستند که خود از راهنمایی نیاز باشند و از طرفی دارای افکار گوناگونی هستند و خواسته ها و هواها و حالات گوناگونی دارند (و در نتیجه آراء و برداشت های متفاوتی خواهند داشت) پس اگر نگرهبانی برای اسلام و احکام آن که پیامبر آورده است قرار ندهد هم مردم فاسد می شوند و هم سنن و احکام الهی تغییر می کند و نتیجه این دگرگونی ها تباهی همه بشر است.

## پی نوشت ها

- ۱ آیین انقلاب اسلامی، گزیده ای از اندیشه ها و آراء امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵
- ۲ در این زمینه به مطالب مربوط به آیات سیاسی قرآن و توضیحات کلاس نیز توجه شود. همچنین برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به کتاب البیع، امام خمینی ره ج ۲، قم، مهر، ص ۴۶۱
- ۳ ر. ک: جامعه و تاریخ، شهید مطهری، صدرا، ص ۱۳، ۱۲
- ۴ آنچه در متن آمده شامل هر حکومتی می شود که بر مبنای مکتب اداره می شود خواه مکتب الهی باشد و یا غیر الهی، لذا در قانون اساسی چین و شوروی سابق (که حکومت بر مبنای مکتب مارکسیستی اداره می شد) رهبر کشور باید دبیر کل حزب کمونیست باشد که در واقع ایدئولوگ و کارشناس مکتب یاد شده است.
- ۵ پیداست این عمل رسول خدا قطعاً یک قضیه شخصی نیست که به ابتکار خودش عمل کرده باشد بلکه به دستور خداوند و برای اجرای احکام اسلامی بوده است. (به توضیحات سر کلاس توجه کنید).

منبع: پژوهشی نو پیرامون انقلاب اسلامی، دهقان، حمید



## قانون از دیدگاه اسلام و غرب

از دیدگاه اسلام هم قانونگذاری باید به خداوند انتساب داشته باشد و هم متصدی اجرای قانون، یعنی، قانون را یا خداوند مستقیماً و از طریق وحی بیان می‌کند - که آیات راجع به قوانین اجتماعی بیان کننده آن‌هاست - یا آن قوانین در بیانات پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام در تبیین و تفسیر آیات بیان شده که بخشی از سنت را تشکیل می‌دهند. بخشی از این قوانین همیشگی و ثابت و تغییرناپذیرند و بخشی هم قوانین متغیر هستند که تابع شرایط زمانی و مکانی می‌باشند و در عصر غیبت اختیار تعیین آن‌ها به کسانی داده شده که هم از نظر آشنایی به مکتب و هم از نظر تقوا و عدالت و هم از نظر آگاهی به مصالح جامعه به امام معصوم نزدیکتر هستند. در بخش اجرایی خداوند خود متصدی اجرا نیست و این کار باید توسط فردی انجام گیرد که مسؤول اجرای قانون باشد و آن شخص در درجه اول شخص پیامبر(ص) و سلم و سپس امام معصوم علیه السلام و در درجه سوم کسی است که از طرف پیامبر و یا امام، به طور خاص و یا به طور عام، تعیین شده باشد.

نظریه فوق مبتنی است بر یک سلسله اصول موضوعه. اولین اصل عبارت بود از ضرورت قانون برای جامعه، دومین اصل عبارت بود از این که قانون باید الهی باشد، پس از این دو مرحله به مساله مجری قانون پرداخته می شود. بی شک برای کسانی که آن اصول را پذیرفته باشند و مسلمان و معتقد به مبانی اسلامی باشند، اثبات آن نظریه، با رعایت نظم درون دینی در بحث، دشوار نیست. اما برای کسانی که به آن اصول و مبانی اسلام معتقد نیستند و یا این که تمایل دارند مسائل را عمیق تر بررسی کنند تا پاسخگوی مخالفان باشند، باید هر یک از اصول به صورت مبسوط تری بیان شود.

### ۱. ضرورت بحث از قانون در مقطع کنونی

در این عصر که ما مواجه با گرایشهای گوناگونی در زمینه مسائل سیاسی هستیم، باید به مباحث نظری حکومت و سیاست از دیدگاه اسلام بیشتر توجه شود تا ما در مقابل نظریه های مخالف بتوانیم نظریه اسلام را با اتقان و استحکام عرضه کنیم، بخصوص با توجه به تلاشهای بی وقفه ای که از سوی استکبار جهانی برای مخدوش کردن نظریه اسلام در باب حکومت انجام می گیرد. علاوه بر آن، اکنون ما در عصر انقلاب و در دورانی زندگی می کنیم که نظام تثبیت شده است و برای تبیین دیدگاه های اسلام باید از ابزارهای منطقی و علمی استفاده کرد. با توجه به این که از طرف مسؤولین محترم کشور شعار قانونمندی و قانون مداری مطرح می شود، مردم باید بیشتر به مساله قانون و اساس و اعتبار و محدوده آن توجه داشته باشند و بدانند که چرا و تا چه حد باید ما تابع قانون باشیم؟ این ها عواملی است که در این زمان ضرورت بررسی مسائل سیاسی و حکومتی اسلام را مضاعف می سازد، از این رو ما باید تا حدی بحث را به صورت علمی و آکادمیک دنبال کنیم.

### ۲. دو دیدگاه متضاد در تعیین دامنه قوانین

جامعه امروز بشری مواجه است با تنوع و کثرت قوانین و اگر ما به کتابهایی که از پنجاه سال پیش به این سو در باب قانون نگاشته شده

بنگریم، در می‌یابیم که افزایش حجم آن کتابهای تقریباً بصورت تصاعد هندسی است و تعداد قوانینی که در آن زمان وجود داشته، در مقایسه با قوانینی که امروز وجود دارد اندک است. سپس مخصوصاً با توجه به بخشنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و مقررات اجرایی و اداری، هر روز بر تعداد قوانین افزوده می‌شود و جامعه نیاز بیشتری به مقررات جدید احساس می‌کند و مسئولین نیز در مقام وضع این قوانین و اجرای آن‌ها تمام تلاش و توان خود را به کار می‌گیرند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا افزایش حجم قانون برای جامعه ضرورت دارد؟ و اگر ضرورت ندارد آیا مفید است، یا بهتر است که تعداد قوانین محدودتر باشد؟ این سؤال در نگاه اول ساده و عوامانه جلوه می‌کند و موجه به نظر نمی‌رسد، زیرا روشن است که جامعه هر روز با مسائل جدیدتری روبرو می‌شود و نیاز بیشتری به قوانین جدید دارد که وضع و اجرا شوند. اما در محافل علمی جهان این سؤال به صورت خیلی جدی مطرح است که آیا در تدوین قوانین اجتماعی باید به حداقل و ضرورت اکتفا کرد، یا قوانین اجتماعی باید فراگیر باشد و تمام امور زندگی مردم را قانونمند کند؟ این مساله در «فلسفه سیاست» و در «فلسفه حقوق» در محافل علمی و در عالی‌ترین سطح مورد بحث قرار می‌گیرد و در این رابطه دو گرایش متضاد در مقابل یکدیگر قرار دارند.

از یک سو، گروهی معتقدند که مردم باید در فعالیت‌های خود آزاد باشند و دستگاه قانونگذاری باید در حداقل ممکن قانون وضع کند و بیش از حد ضرورت فعالیت‌های مردم را محدود نکند. این همان گرایش لیبرالیستی است و روح آن این است که هر فردی، در جامعه، باید به همان شکل که خود می‌خواهد رفتار کند و تنها در حد ضرورت‌هایی که پیش می‌آیند باید مقرراتی وضع کرد، تا فعالیت‌های افراد در حد ضرورت محدود گردد نه بیش از آن، و دستگاه قانونگذاری و دولت نباید پیوسته در کار و زندگی مردم دخالت کنند و مرتب قانون وضع کنند. در مقابل گرایش فوق، گرایش تمامیت‌گرایی وجود دارد که معتقد است همه چیز باید قانونمند شود و تمام رفتارهای انسان، در بعد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و... باید دارای مقررات دقیق و مشخص باشد و دولت هم باید در مقام اجرای آن‌ها بر

آید. ملاحظه شد که سؤال فوق ساده و عامیانه نیست و سؤالی است بسیار دقیق درباره حد و مرز قانون، این که دستگاه قانونگذاری چه نوع قوانینی و از نظر کمیت، تا چه حد و چه قلمروی از زندگی مردم را باید تحت تاثیر قانون قرار دهد؟

### ۳. خاستگاه قانون در نظام‌های دموکراتیک

اساسا سؤال از محدوده و قلمرو قوانین مربوط می‌گردد به مکاتب گوناگونی که در باب فلسفه قانونگذاری وجود دارد و در آن‌ها ایده‌ها و نگرش‌های متفاوتی در ارتباط با حق قانونگذاری و تبیین معیار برای آن مطرح گردیده است. در بین گرایش‌های موجود درباره این مطلب چه کسی حق قانونگذاری دارد و چه معیاری برای حق قانونگذاری می‌شود تعیین کرد، گرایش معروفی که امروزه در دنیا پذیرفته شده، این است که کسانی حق دارند برای مردم قانون وضع کنند که از طرف خود مردم انتخاب شده باشند. پس در واقع حق قانونگذاری به خود مردم تعلق دارد و آن‌ها هستند که برای خویش قانون وضع می‌کنند، نظام سیاسی که بر اساس این گرایش شکل می‌گیرد دموکراسی نامیده می‌شود.

پس از پذیرش نظام دموکراسی و این که حق قانونگذاری و وضع قانون بر عهده نمایندگان منتخب مردم نهاده شده، این سؤال مطرح می‌شود که آیا هرچه خواست و مورد موافقت اکثریت نمایندگان - یعنی ۵۰٪ به اضافه یک - بود قانون معتبر محسوب می‌شود، یا برای قانونگذاری نیز مقررات دیگری مورد نیاز است و از پیش باید قوانینی وضع کرد که محدوده عمل نمایندگان در عرصه قانونگذاری را مشخص کند؟ پاسخ این است که قلمرو و حق قانونگذاران را قانون اساسی تعیین می‌کند، یعنی، قانون اساسی بر قوانین عادی و موضوعه حاکم است و در مورد حد و مرز قانونگذاری قضاوت می‌کند.

در اینجا سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن این که کشورهای گوناگون از قوانین اساسی متفاوتی برخوردارند که کم و بیش در معرض تغییر قرار می‌گیرند و گاهی با تغییر رژیم و نظام قانون اساسی هم تغییر می‌کند

وگاهی مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود و متمم و مکملی برای قانون اساسی تدوین می‌کند. به هر حال، با توجه به تصرفات و تغییراتی که در قانون اساسی انجام می‌پذیرد، آیا نهادی فوق قانون اساسی وجود دارد که حدود قانون اساسی را معین کند؟ پاسخ این است که فوق قانون اساسی نهاد حقوق بشر قرار دارد که گاهی از آن به قوانین طبیعی و حقوق طبیعی انسان‌ها تعبیر می‌شود که بر قانون اساسی حاکم است و قلمرو آن را تعیین می‌کند، زیرا مجلس مؤسسان نمی‌تواند هر چیزی را به دلخواه خود در قانون اساسی بگنجانند، چه برسد به قوانین عادی.

#### ۴. مبنای اعتبار حقوق بشر

بار دیگر سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن این است که این قانون حاکم بر قانون اساسی را که قلمرو و حدود قانون اساسی را مشخص می‌کند و بر اساس آن می‌توان تغییر و تصرف در قانون اساسی ایجاد کرد، چه کسی وضع کرده است؟ حقوق بشری که در «اعلامیه حقوق بشر» یا در کتابهای فلسفه حقوق ذکر شده، توسط چه کسی تعیین گردیده است و اعتبارش از کجاست؟ پاسخ داده می‌شود که از نظر عرف بین المللی اعتبار آن به امضای کسانی است که این اعلامیه را امضاء کرده اند و چون این اعلامیه مورد تصویب همه دولتهای دنیاست اعتبار دارد. سؤال می‌شود آیا کسی که این اعلامیه را امضا نکرده آن قوانین برای او اعتبار دارد یا خیر؟ اگر اعتبار ندارد، کسی حق ندارد کسانی را که اعلامیه را امضا نکرده اند و از عمل به آن سرباز می‌زنند محکوم کند که حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند. جواب دیگر این است که حقوق و قوانین ترسیم شده در اعلامیه حقوق بشر قوانین وضعی نیستند که پس از وضع با امضای دیگران اعتبار پیدا کند، بلکه آن‌ها قوانین واقعی هستند که عقل انسان‌ها کشف می‌کند و چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند اعتبار دارد. البته در این زمان افراد معدودی چنین گرایشی دارند و حقوق بشر را امور واقعی و غیر اعتباری می‌دانند، و بطور قطع اکثریت فیلسوفان حقوق و سیاست چنین نظری را ندارند و معتقدند که اعتبار این قوانین، کنوانسیون‌ها، اعلامیه‌ها و منشورها ناشی از امضای

نمایندگان دولتهاست و چون نمایندگان دولتها آن‌ها را امضاء کرده اند، اعتبار جهانی پیدا کرده اند.

بالاخره این سؤال و اشکال جدی مطرح می‌شود که چه الزامی وجود دارد که همه دولت‌ها آن قوانین را بپذیرند و نسبت به کسانی که امضاء نکرده اند چه حجتی وجود دارد؟ به هر حال، ریشه اشکال و سؤال برکنده نمی‌شود و از این جهت در «فلسفه حقوق» این بحث مطرح است که ریشه اعتبار قوانین به کجا می‌انجامد؟ اما برای ما که معتقد به دین، اسلام، خدا و قرآن هستیم پاسخ ساده‌ای وجود دارد، زیرا وقتی می‌گوییم قوانین بر اساس حکم خدا شکل گرفته اند، مطلب تمام می‌شود و جای پرسش باقی نمی‌ماند. اما کسانی که این راه را پی نمی‌گیرند و می‌خواهند همه چیز را با قرارداد تبیین کنند، در نهایت به بن بست می‌رسند، زیرا ریشه اعتبار هر قانون را حقوق بشر می‌دانند که باید دلیل اعتبار آن را نیز جستجو کرد. علاوه بر این، چرا اعلامیه حقوق بشر تقریباً در ۳۰ ماده تدوین شده است و چرا موارد آن کمتر و یا بیشتر نیست؟ این‌ها سؤالات جدی است که برای ژرف اندیش‌ترین فیلسوفان حقوق دنیا مطرح است و هنوز از طرف آنان جواب قانع‌کننده‌ای داده نشده است.

آنچه ذکر شد، در زمره مباحث فنی و آکادمیک و در سطح اندیشمندان برجسته دنیا مطرح می‌شود و اگر جامعه ما بخواهد سطح فرهنگ عمومی خویش را ارتقاء بخشد، باید کم و بیش با این مطالب و مفاهیم آشنا گردد. وقتی ما می‌گوییم قانونمدار و تابع قانون هستیم، باید بدانیم اعتبار قانون از کجاست و چرا و تا چه حد باید تابع قانون باشیم؟ امروز بحث‌های بسیاری در این قلمرو در سخنرانی‌ها، مطبوعات و روزنامه‌ها مطرح می‌شود و قشر تحصیلکرده ما و بخصوص قشر دانشگاهی و کسانی که در علوم انسانی به تعلیم و تعلم می‌پردازند و بالاخص کسانی که در «فلسفه حقوق» و «فلسفه سیاست» صاحب نظرند با این سؤالات مواجه هستند، لذا ما برای این که سطح فرهنگ جامعه خود را بالا ببریم، ناچاریم در حد مقدور حاصل آن تحقیقات را به صورت روان و ساده بیان کنیم. زیرا اگر بخواهیم دقیق و مفصل به این مباحث بپردازیم، باید حد اقل از چهار رشته از علوم انسانی

یا چهار شاخه از فلسفه، یعنی، جامعه شناسی فلسفی، فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست مدد جوییم و اگر بخواهیم این موضوع را دنبال کنیم، باید به فلسفه‌های دیگر هم بپردازیم تا برسد به معرفت‌شناسی و اپیستمولوژی که به عنوان مادر تمام این فلسفه‌ها محسوب می‌گردد. بدیهی است که اشاره به دستاوردهای این علوم و ارتباطی که بین این مباحث وجود دارد، برای قشر تحصیلکرده و مردم فهیمی که در دامن انقلاب و فرهنگ آن پرورش یافته اند بسیار مفید است.

### ۵. قوانین واقعی و تکوینی و جایگاه اختیار انسان

لازم به ذکر است که واژه قانون دو اصطلاح متفاوت دارد: اصطلاح اول در علوم تجربی، علوم دقیقه و ریاضی رایج است و منظور از قانون در این علوم، رابطه واقعی بین پدیده‌هاست. به عنوان مثال، قوانین واقعی پدیده‌ها مشخص می‌کند که آب در چه شرایطی تبدیل به بخار می‌شود و در چه درجه حرارتی جوش می‌آید و یا در چه شرایطی یخ می‌بندد و نقطه ذوب فلزات چیست؟ پس نظیر این مطلب که وقتی دمای آب به صفر رسید آب یخ می‌بندد و یا وقتی به درجه صد رسید به جوش می‌آید، واقعیتی است که در پدیده‌های طبیعی وجود دارد و بشر باید سعی کند این واقعیت‌ها و قوانینی را که در شیمی و سایر علوم تجربی وجود دارد بشناسد. بدیهی است که این قوانین ثابت اند و میل به بی‌نهایت دارند و قابل شماره نیستند و با پیشرفت علمی بشر، قوانین بیشتری کشف می‌شوند و با هر کشف جدیدی که در هر علمی صورت می‌پذیرد، صدها پرسش و سؤال مطرح می‌شود و باید به همان تعداد قانون جدید کشف گردد تا به آن سؤالات پاسخ گوید و به همین نسبت روز به روز سؤالات افزایش می‌یابند و بشر در صدد کشف قوانین بیشتری برای حل آن سؤالات بر می‌آید. به عبارت دیگر، ما در عالم در قلمرو مجموعه‌ای از قوانین بی‌شمار قرار داریم: قوانین مربوط به عناصر، ترکیبات شیمیایی و موجودات زنده، تا قوانین فضایی و چیزهای دیگری که هنوز عقلمان به وجود آن‌ها پی نبرده است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر ما، در این عالم، در حصار چنین

قلمرو تنگ و فشرده ای از قوانین بی شمار قرار داریم، پس جایگاه اختیار و انتخاب ماکجاست؟ این سؤال به صورت جدی مطرح است و از این رو، در انسان شناسی فلسفی مطرح شده که حقیقت انسان چیست؟ آیا او صد در صد مجبور است یا کاملاً مختار است و یا اختیار مشروط و محدودی دارد؟ و اگر اختیار او محدود و مشروط است، حدود آن چیست؟ همچنین امروز هم در محافل فلسفی دنیا، مساله قضا و قدر، جبر و تفویض و مسائلی از این قبیل به صورت جدی مطرح است و بحث درباره آن ها کماکان ادامه دارد. در این بین، گروهی گرایش آگزیستانسیالیستی دارند و معتقدند که انسان دارای آزادی نامحدود است و هر کاری که بخواهد می تواند انجام دهد، چنانکه ژان پل سارتر می گفت: اگر اراده کنم، جنگ و پیتنام تمام می شود! یعنی بشر از چنان قدرتی برخوردار است که یک فرد می تواند اراده کند جنگ خانمان سوزی که میلیون ها انسان را به نابودی کشانده متوقف گردد. البته این سخن اغراق آمیز است، ولی چنین گرایشی که برای انسان اراده و قدرت نامحدود قائل است وجود دارد.

در مقابل گرایش فوق، گروهی اختیار انسان را خیالی خام می دانند و معتقدند که انسان در چارچوبه مجموعه ای از قوانین جبری بسر می برد و او خیال می کند که اختیار دارد. بالاخره گرایشهای مذهبی نیز وجود دارد که متوسط بین این دو گرایش هست و برای انسان اختیاری را قائل است که محدود به قوانین گوناگونی است که بر عالم حاکم اند، یعنی، اگر ما از مجموع قوانینی که بر نظام هستی حاکم اند دایره هایی را رسم کنیم، اختیار انسان ها در محدوده و درون آن دایره ها قابل اعمال است، نه فراتر از آن ها. پس از آن که روشن گردید ما از نظر تکوینی تحت سیطره مجموعه ای از قوانین قرار داریم، این سؤال خود می نمایاند که آیا ما قدرت بر شکستن آن قوانین و طغیان علیه آن ها را داریم و می توانیم طبیعت را مسخر خویش سازیم و قوانین و مرزهایش را فرو ریزیم و چنان زندگی کنیم که قوانین طبیعی بر ما حاکم نباشند؟ پاسخ این است که تصور فوق خیال خام و نسنجیده ای است، زیرا تسخیر طبیعت مستلزم کشف قانون دیگری از خود طبیعت است. مثلاً اگر در پزشکی ما موفق شویم بیماری ای را مهار



کنیم و یا بکلی آن را ریشه کن سازیم، به مدد کشف قانون دیگری از طبیعت و به کار بستن آن چنین توفیقی می‌یابیم. در حقیقت ما نتوانسته ایم طبیعت را مقهور قانون خود سازیم، بلکه قانون دیگری را از طبیعت کشف و از آن استفاده کرده ایم. پس خروج از قلمرو قوانین تکوینی محال است و زندگی کردن یعنی شناختن و بهره بردن از قوانین تکوینی، همان قوانینی که خدا در عالم قرار داده است و خروج از آن‌ها خروج از عبودیت تکوینی انسان است. بله چنانکه عرض کردیم انسان در سطح محدودی در درون دایره‌هایی که مجموعه قوانین تکوینی تشکیل داده اند امکان مانور دارد و در میان قوانین گوناگون علمی و قوانین تکوینی برای انسان فضاهای محدودی برای گزینش و اعمال اختیار وجود دارد که بتواند از قانون به نفع خود و در مقابله با قانون دیگر استفاده کند و این فضاهای محدود قلمرو اختیار انسان را تشکیل می‌دهند.

## ۶. قوانین تشریحی و الهی ضامن سعادت و کمال انسان

آیا انسان در محدوده‌ای که قدرت انتخاب و اختیار دارد، از نظر ارزشی هر طور بخواهد می‌تواند رفتار کند، یا باید حدود و مرزهایی را رعایت کند؟ آیا در این محدوده نیز قوانینی وجود دارد که اجرای آن‌ها بر انسان لازم است؟ جواب این است که در آن محدوده نیز قوانینی وجود دارد، اما نه از سنخ قوانین تکوینی، بلکه از سنخ قوانین تشریحی و اعتباری و یا قوانین ارزشی و به تعبیری که قدما از هزاران سال پیش مطرح کرده اند، قوانینی که در محدوده عقل عملی هستند - در مقابل قوانین واقعی که در محدوده عقل نظری هستند - یعنی در آنچه مربوط به رفتار اختیاری انسان است، عقل عملی باید قضاوت کند. بی‌شک به کار بستن قوانین تشریحی که اجرای آن‌ها در اختیار انسان قرار داده شده موجب دستیابی به مقصد و هدف نهایی، یعنی، کمال مطلوب است و سرپیچی از آن‌ها موجب سقوط، بلکه پست تر شدن انسان از هر جانوری می‌گردد، قرآن نیز چنین سیری را تایید می‌کند و می‌فرماید:

لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم. ثم رددناه اسفل سافلین. الا الذین

آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون. (۱) ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم. سپس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیدیم. مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آن‌ها پاداشی تمام نشدنی است.

انسان اوجی دارد که می‌تواند، با استفاده از استعدادهای بی شماری که خدا در وجود او قرار داده است، به قرب الهی و جوار خدا برسد و همسایه خدا شود، از آن طرف می‌تواند با مخالفت و عصیان بر علیه قوانین الهی تا حدی سقوط کند که از هر حیوانی نیز پست تر گردد. پس تبعیت از قوانین تشریحی و قوانین اعتباری و ارزشی و به زبان دین: اطاعت خدا و نیز سرپیچی از آن قوانین و مبارزه با آن‌ها همه در قلمرو و محدوده اختیار انسان است. اگر انسان تبعیت کرد و آن قوانین را پذیرفت، به تعالی و آرامش و سلامتی روحی و معنوی می‌رسد، در غیر این صورت سقوط می‌کند. نظیر قوانین و دستورات بهداشتی که علم پزشکی به ما توصیه می‌کند و رعایت آن‌ها تأمین کننده سلامت ماست و عدم رعایت آن‌ها موجب بیماری و به خطر افتادن سلامتی و جان انسان است.

حال با توجه به این که انسان مختار است به آن دستورات بهداشتی و پزشکی عمل کند و یا عمل نکند، اگر خواهان سلامتی خویش است و می‌خواهد کماکان نیرومند و با نشاط باقی بماند باید به آن قوانین عمل کند و اگر نخواست سالم بماند و به بیماری رضایت داد، آن قوانین را رعایت نمی‌کند. پس واقعیت این است که سلامتی بدون رعایت قوانین بهداشتی میسر نیست، البته چنین امری موجب جبر نیست، چون از آن سو رعایت قوانین بهداشتی و تأمین سلامتی و یا نادیده گرفتن آن‌ها در اختیار خود انسان است و او به اختیار خویش یا آن قوانین را رعایت می‌کند و در نتیجه سالم می‌ماند و یا از رعایت آن‌ها سرباز می‌زند و خطر و بیماری را به جان می‌خرد.

آنچه درباره تن و جسم گفته شد، درباره روح و روان نیز صادق است و چنانکه تن سلامتی و بیماری دارد، روح نیز می‌تواند از سلامت و یا بیماری برخوردار شود. سعادت و سلامت روح هم بستگی به رعایت قواعد و قوانینی

دارد و رعایت آن قوانین و ارزش‌های معنوی کمال و آرامش و سلامتی روح انسان را تضمین می‌کند، در غیراین صورت روح انسان بیمار می‌گردد، خداوند در این باره می‌فرماید: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا... (۲) انسانی که در سرایشی قرار دارد، می‌تواند چنان با شتاب و سرعت بدود که نتواند خود را کنترل کند که در نتیجه سقوط می‌کند و جان از کف می‌دهد، اما او اگر بخواهد سالم بماند باید با احتیاط حرکت کند و چنان خود را کنترل کند که اگر در هنگام حرکت و فرود از بلندی به نقطه خطر رسید توقف کند. در مسائل معنوی نیز ضوابط و روابط واقعی وجود دارد و در پرتو رعایت قوانین الهی انسان به سلامت روح و سعادت ابدی می‌رسد و نمی‌توان بدون رعایت آن قوانین واقعی به سعادت ابدی دست یافت. البته انسان آزاد و مختار است و می‌تواند بگوید من نمی‌خواهم به سعادت برسیم و می‌خواهم به جهنم بروم، کسی مانع او نمی‌شود و آزادی تکوینی انتخاب را برای او هموار ساخته است. اما اگر بخواهد به سعادت و قرب خدا برسد، باید تابع حکم خدا باشد و نمی‌تواند به خواست دل خود عمل کند، چون پیروی خواست دل و هوای نفس موجب گمراهی و انحراف از حق است: افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلاتذکرون. (۳) آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخته، برگوش و قلبش مهر زده، بر چشمش پرده ای افکنده است؟ با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

کسی که تابع هواهای نفس و خواست دل شد، کر و کور می‌گردد و نمی‌تواند واقعیت و حقیقت را درک کند و حتی اگر انبوهی از معلومات را کسب کرده باشد، پرده ای بر چشم او می‌افتد و حقایق را از او می‌پوشاند. در این زمینه، داستان بلعم باعورا برای همه ما آموزنده و عبرت آور است که چنان با آن مقامات علمی که کسب کرد و در زمان خود دارای بالاترین درجات علمی و سرآمد دانشمندان بود، به چنان انحطاط و فرجامی رسید که خداوند درباره او فرمود:

واتل علیهم نبا الذی ءاتیناه ءایاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین... فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلہث او تترکه یلہث... (۴) و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم، ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان او را در پی آورد و از گمراهان شد... مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را کند. بله در پرتو آزادی ای که خداوند به انسان داده می‌تواند تا این حد سقوط کند، اما اگر انسان خواهان سعادت است باید یک سلسله قوانین را رعایت کند و این قوانین در یک حوزه جای نمی‌گیرند، بلکه به چند حوزه و چند نوع قابل تقسیم‌اند. بر این اساس، ضرورت دارد برای آگاهان به فرهنگ اسلامی و علاقه‌مندان به ارتقای فرهنگی تبیین شود که ما در زندگی خویش به چند نوع قانون نیاز داریم.

## ۷. تفاوت قوانین حقوقی با قوانین اخلاقی

منظور از آنچه به نام قانون در بین ما معروف است قوانین حقوقی است. آن قوانین عبارت‌اند از یک سلسله مقرراتی که از طرف منبع معتبری وضع می‌شود و قوه ای به نام قوه مجریه (دولت) ضامن اجرای آن‌ها می‌شود و در صورت ضرورت، با توسل به قوه قهریه آن قوانین را بر مردم تحمیل می‌کند و جلوی متخلفان را می‌گیرد. قوانین حقوقی به معنای عام شامل قوانین کیفری نیز می‌شود که در علم حقوق بیان می‌گردد. در اینجا اگر کسی بگوید که وظیفه دولت تنها این است که قانون را به مردم توصیه کند، به آن‌ها بگوید دزدی نکنید و به ناموس مردم تجاوز نکنید، اما نمی‌تواند متخلف را مجازات کند، زیرا این کار با آزادی انسان منافات دارد، مسلماً کسی از او نمی‌پذیرد. معنای این سخن که «چون انسان آزاد است، اگر با قوانین حقوقی مخالفت کرد نباید کسی او را تعقیب کند» این است که بود و نبود قوانین حقوقی یکسان است، در حالی که فلسفه وجودی قوانین حقوقی این است که ضامن اجرا داشته باشد و فرق اساسی آن‌ها با قوانین اخلاقی در همین است، گرچه فرقهای دیگری نیز دارند. مثلاً در

اخلاق آمده است که: «امانت را رعایت کنید و در آن خیانت نکنید.» این یک دستور اخلاقی است، حال اگر کسی در امانت خیانت کرد، به عنوان فعالیت ضد اخلاقی مجازات و یا زندانی نمی شود، اما به عنوان مخالفت با قانون حقوقی تحت تعقیب قرار می گیرد و روانه زندان می گردد. به عنوان کلاهبردار، با توجه به قوانین کیفری، مجازات خاصی بر او اعمال می شود. پس باید نیروی قاهره ای باشد که با متخلفان برخورد کند و به زور قوانین را در حق آنان به اجرا درآورد و اعمال زور لازمه قوانین حقوقی است که با نبود آن وجود قوانین حقوقی بی معناست. اما قوانین اخلاقی چنین نیست و نیازمند قوه قهریه نیست، مگر این که بعد حقوقی داشته باشد.

بدون شک در دین یک سلسله احکام الهی وجود دارد که مربوط به ارتباط انسان با خداست، مثل قانون نماز، روزه، حج و امثال آن ها. این احکام فقط در ادیان مطرح می شوند. در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا دین می تواند قوانین حقوقی نیز داشته باشد، یا دین تنها باید تبیین کننده رابطه انسان با خدا باشد؟ این شبهه و سؤالی است که امروزه در سطح گسترده، در دانشگاهها و مطبوعات، مطرح است و همه عزیزان، چه طیف دانشجویی که مستقیماً با این مسائل سروکار دارند و چه پدران و مادران و بستگان آن ها، باید به این شبهات توجه داشته باشند. چه این که این سخنان بالاخره از طریق دانشجویان و قشر تحصیلکرده به سایر اقشار جامعه راه می یابد و فرهنگ عمومی ما را تحت تاثیر خود قرار می دهد. بالاخره روزی همین دانشجویان جوان جای پدران و مادران را می گیرند و به عنوان نیروهای مؤثر، اقشار اصلی جامعه را تشکیل خواهند داد. حال اگر فرهنگ این طیف وسیع دگرگون شود، پس از نسلی فرهنگ جامعه ما بکلی تغییر خواهد کرد. پس باید ما بهوش باشیم و بدانیم و مواظب باشیم که چه فرهنگی در حال شکل گیری و رواج در جامعه ماست.

## ۸. تفاوت گرایش اسلام با گرایش لیبرالیسم

یکی از مسائلی که امروزه مطرح می شود این است که در وضع قانون باید به حد اقل اکتفا کرد. این یک گرایش لیبرالیستی است که در حال حاضر

در دنیا مطرح است و در باب آن بحث‌های زیادی صورت گرفته و کتابهای فراوانی به تحریر درآمده است. بر اساس همین گرایش، کسانی معتقدند که قانونگذار و دولت نباید در سطح گسترده در زندگی و امور مردم دخالت کنند، چون هر چه دخالت دولت کمتر باشد، جامعه رشد بیشتری خواهد داشت. البته این گرایش تبعات و لوازمی دارد که به سایر شؤون اجتماع نیز سرایت خواهد کرد.

گرایش فوق ریشه جامعه شناختی دارد و مبتنی بر یکی از دو دیدگاهی است که در جامعه شناسی مطرح است: در دیدگاه اول، اصالت با جامعه است، بر این اساس قوانین باید فراگیر باشد و همه عرصه‌های زندگی بشر را فراگیرد و آزادی فرد باید به حد اقل برسد. در دیدگاه دوم، اصالت با فرد است و بر اساس آن فرد باید از حد اکثر آزادی برخوردار گردد و قوانین اجتماعی باید به حد اقل برسند تا کمتر انسان را محدود کنند. آنچه امروزه در جامعه غربی حاکم است همین گرایش فرد محوری و فردگرایی است که لیبرالیسم هم از آن نشات گرفته است، گرایشی که معتقد است قوانین به حد اقل برسد و مردم از حد اکثر آزادی بهره مند گردند و هرگونه که خواستند رفتار کنند. قبل از بیان دیدگاه و نگرش اسلام ذکر این نکته را لازم می‌دانم که موضوع گرایش به قانون حد اقل و یا قانون حد اکثر به چند بخش از شاخه‌های علوم انسانی ارتباط پیدا می‌کند، مانند: جامعه شناسی فلسفی (اصالت جامعه یا اصالت فرد)، فلسفه اخلاق، برای پی بردن به این که ملاک ارزش‌ها چیست؟ آیا اخلاق و ارزش‌ها بر قانون حاکم اند و یا ارزش‌ها را قانون تعیین می‌کند؟ همچنین فلسفه حقوق و بالاخره فلسفه سیاست.

از دیدگاه اسلام، همه شؤون زندگی انسان با سرنوشت نهایی او ارتباط دارد، یعنی، هرگونه تلاشی در این زندگی در سعادت ابدی و یا شقاوت ابدی ما تاثیر خواهد داشت. بینش اسلامی عبارت است از این که: «الدنيا مزرعة الاخرة» یعنی هر چه انسان در دنیا می‌کارد و هر رفتاری که دارد، نتیجه اش در آخرت ظاهر خواهد شد و یا موجب سعادت او خواهد شد و یا موجب شقاوت و سقوط او. اگر ما این بینش را اصل قرار بدهیم، آیا

در زندگی انسان چیزی باقی می ماند که نیازمند قانون نباشد؟ در اینجا، نیازمند قانون بودن، یعنی قانون نشان بدهد که انسان از چه راهی و با گزینش چه روش و شیوه ای به هدف می رسد. یعنی اگر جامعه امنیت می خواهد، نباید کسی به مال و ناموس مردم تجاوز کند و الا به مال و ناموس او نیز تجاوز می شود، چنان نباشد که: ببری مال مسلمان و چون مالت ببرند داد و فریاد برآری که مسلمانی نیست

طبع انسان منفعت طلب است و تنها به منافع خویش می اندیشد و در این راه از هیچ کوششی دریغ ندارد، اما وقتی منافعش در خطر قرار گرفت به قانون پناه می آورد. پس برای رفع تضادها و تزااحمات و ایجاد تعاون و امنیت در جامعه، باید قانون وجود داشته باشد که ما را از تجاوز و ظلم به دیگران باز دارد و حقوق هرکس را بیان کند و محدوده عدل و ظلم در آن مشخص شود و بر اساس آن مردم بدانند چه کاری ظالمانه و چه کاری منطبق بر عدل است. در غیر این صورت، هرکس به حقوق دیگران تجاوز می کند و دیگران نیز به حقوق او تجاوز می کنند و در نتیجه، نه امنیتی باقی می ماند و نه آرامش و آسایش و نه سعادت اخروی و هیچ کس به خواسته های فطری خود نمی رسد.

بنابراین، در بینش اسلامی همه حرکات و سکنات ما چه در بعد زندگی فردی و خانوادگی و چه زندگی اجتماعی و حتی روابط بین المللی دارای نظام و مقررات است و اسلام برای همه شؤون زندگی بشر قانون دارد، که از جمله آن ها قوانین حقوقی و اجتماعی است. اسلام حتی درباره خطورات ذهنی انسان نیز قانون دارد و می گوید: حق نداری هر چه می خواهی در دلت بگذرانی و هر خیالی را به سرت راه دهی و گمان بد به دیگران ببری: ان بعض الظن اثم. (۵) به همان میزان که عدم رعایت مقررات بهداشتی باعث بیماری و به خطراتادن سلامت فرد و جامعه می شود، از عدم رعایت مقررات اسلام جامعه زیان می بیند.

آنچه گفته شد - که هیچ یک از شؤون زندگی انسان خارج از محدوده قوانین اسلامی نیست و انسان حتی باید دل و خیال و فکرش را نیز کنترل کند - به معنای سلب آزادی انسان نیست، بلکه راه استفاده درست

از آزادی را در اختیار او می‌نهد و چراغی فرا راه اوست تا بتواند استفاده شایسته از آزادی بکند. البته این قوانین تا آنجا که به زندگی اجتماعی انسان مربوط نمی‌شود، کیفر دنیوی ندارد و تنها کیفر اخروی دارد: کسی که به برادر مؤمنش سوء ظن می‌برد، در دنیا مجازات نمی‌شود و در آخرت کیفر می‌بیند. اما اگر با مقررات و قوانین اجتماعی مخالفت شد و مصالح اجتماعی زیر پا نهاده شد، کیفر دنیوی در نظر گرفته می‌شود و در واقع کیفر دنیوی لازمه همه قوانین حقوقی است و منحصر به قوانین حقوقی اسلام نیست. هر دستگاه قانونی که بخواهد برای حفظ نظم و نظام اجتماعی قانون وضع کند، ناچار است که برای تخلفات و سرپیچی‌ها مقررات تنبیهی در نظر بگیرد. حاصل آن که زندگی اجتماعی بدون قوانین محدود کننده آزادی‌ها به سامان نمی‌رسد و هر قدر روابط اجتماعی بیشتر و گسترده تر شود، نیاز بیشتری به قوانین اجتماعی و ضمانت اجرای آن‌ها خواهد داشت.

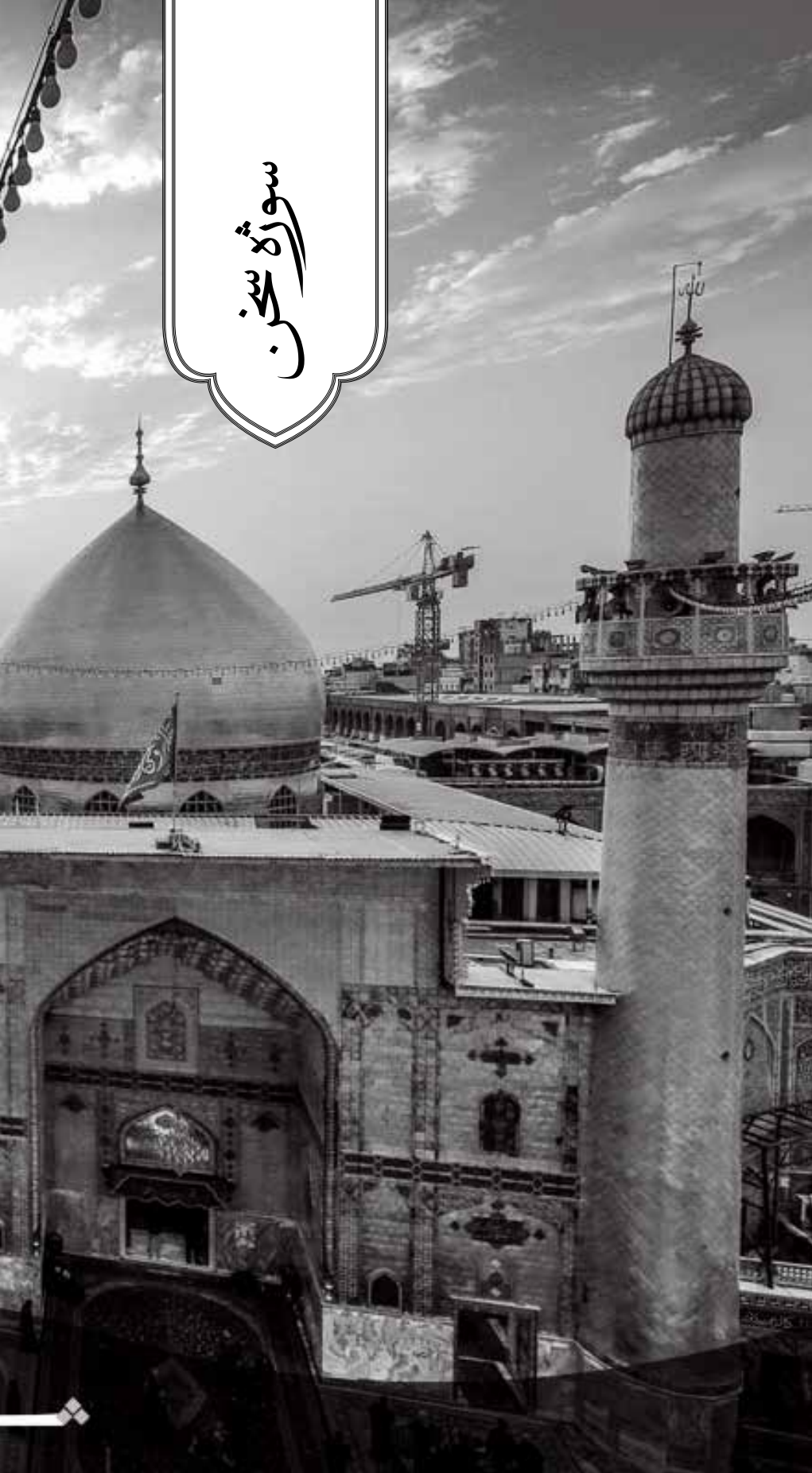
## پی‌نوشت‌ها

- ۱- التین/ ۴- ۶.
- ۲- بقره/ ۱۰.
- ۳- جائیه/ ۲۳.
- ۴- اعراف/ ۱۷۵- ۱۷۶.
- ۵- الحجرات/ ۱۲.

منبع: نظریه سیاسی اسلام، مصباح یزدی، محمد تقی



سورة الحن



# شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری

سیره مردمی پیامبر اعظم(ص)

أَخْبَرَنَا ابْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْخَلْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ مُوسَى الْخُثَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْمَاعِيلَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْمُؤَدِّبُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَعْتَقِلُ الشَّاةَ وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْرِ الشَّعِيرِ. (۱)  
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ [پیامبر] دنبال این نبود که یک فرشی، چیزی داشته باشد؛ در مسجد، در ملاقات با یک نفری که در بین راه با ایشان برخورد می‌کرد، و میخواست دو کلمه حرف بزند، روی زمین می‌نشست.

## وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ

گاهی غذایش را هم همین طور که روی زمین نشسته بود، میخورد. سفره‌ای بیندازند و آدابی و تشکیلاتی و حالا یک بشقابی، کاسه‌ای، چیزی مثلاً؛ نه، همین طور روی زمین می‌نشستند و غذای ساده‌ای میل می‌کردند.

## وَيَعْتَقِلُ السَّاءَةَ

گوسفندی فرضاً داشتند، ریسمان گوسفند را دستشان میگرفتند. «يَعْتَقِلُ» از «عقال کردن» است دیگر، یعنی آن را نگه داشتن، گوسفند را نگه میداشتند. خب، این خلاف شأن است دیگر؛ ماها اگر باشیم، حالا یک گوسفندی هم داشته باشیم، دستمان نمیگیریم توی خیابان و کوچه. این بزرگوار می‌کردند این کار را.

## وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبِّ الشَّعِيرِ

گاهی یک غلامی مثلاً نشسته بود یک جایی روی زمین و داشت نان جوی میخورد؛ حضرت عبور می‌کردند، تعارف می‌کرد، آقا! بفرمایید؛ می‌نشستند حضرت پهلوی او. نمیگفتند شأن ما نیست، نمی‌شود، مناسب نیست. اینکه ما این قدر میگوییم و میشنویم که باید مردمی باشیم، یعنی این. مردمی بودن به ادعاکردن نیست. با مردم، با زندگی مردم کنار بیاییم، مثل مردم زندگی کنیم، با طبقات مختلف مردم انس بگیریم. این، معنای مردمی بودن است. بعضی از ماها که حالا معمم هستیم، اگر مثلاً یک آدم ذی شأنی، آدم محترمی باشد، خب، سلام علیک میکنیم، گرم میگیریم، اگر کاری با ما داشته باشد گوش میکنیم، آقا! یک استخاره‌ای بکنید، قرآن را درمی‌آوریم و یک استخاره‌ای برایش [میگیریم]. اگر یک آدم فرودستی باشد، یک آدم مثلاً [سطح] پائینی باشد؛ نه، اعتنا و اهتمامی نمیکنیم! این، خلاف سیره‌ی رسول الله است. سیره‌ی پیغمبر این است که با فقرا و با ضعفا و مانند این‌ها کنار می‌آمد. به شئون ظاهری و آن چیزهایی که به حسب ظاهر موجب جلال و شوکت و این چیزها است، اهمیتی نمیداد. وضع زندگی پیغمبر این طور بود؛ این برای ما واقعاً درس است. حالا ما البته نه توقع داریم، نه می‌شود توقع داشت که مثل آن بزرگوار یا مثل امیرالمؤمنین رفتار کنیم؛ نه، خب، وضع آن‌ها وضع دیگری است، جایگاهشان جایگاه دیگری است اما آن را بایستی ملاک قرار بدهیم. آن را مثل یک نشانه‌ای [قرار دهیم]؛ شما فرض کنید از یک دامنه‌ی کوهی دارید میروید بالا، آن قلّه مورد نظرتان است، به قلّه نمی‌رسید اما به طرف قلّه میروید، حرکت به آن سمت میکنید؛ باید اینجوری باشد.

## پی نوشت‌ها

(۱) امالی طوسی، مجلس چهاردهم، ص ۳۹۳؛ «ابن عباس گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر زمین می‌نشست، و بر زمین غذا می‌خورد، و گوسفند به دستشان می‌گرفت، و دعوت برده‌ای را به نان جوین می‌پذیرفت.»

.....

.KHAMENEI.IR

# شرح حدیث در بیان آیت الله مظاهری

اهتمام به امور مسلمان‌ها، شرط مسلمانی

پیامبر اکرم (ص) در روایتی می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» [۱]؛ یعنی هر که صبح کند و اهمت‌امی به امور مسلمان‌ها نداشته باشد، مسلمان نیست.

در روایات متعددی، برای کسی که راجع به خلق خدا بی‌تفاوت باشد و هنگام احتیاج و گرفتاری دیگران، با اینکه توان دارد، کمک و گره‌گشایی نکند، گناهان بزرگی بار شده است.

از روایات استفاده می‌شود که اسلام عزیز به یک اعتبار، دو قانون دارد؛ یکی قانون «مساوات» و دیگری قانون «مواسات».

معنای قانون «مساوات» این است که همه در برابر قانون یکسانند؛ مثلاً اگر گفته‌اند: نماز بخوانید، همه مسلمان‌ها و از جمله شخص پیامبر اکرم (ص) باید نماز بخوانند و در این خصوص تفاوتی بین اشخاص نیست. قانون «مواسات»، غیر از «مساوات» است و معنای آن برادری، اتحاد و دیگر خواهی است. این قانون، در آیات قرآن کریم و در روایات اهل بیت «سلام‌الله‌علیهم» اهمیت فراوانی دارد. بر اساس این قانون، مسلمان‌ها باید به فکر یکدیگر باشند و حوائج همدیگر را برآورده سازند و در

گرفتاری‌ها به یاری هم بشتابند. به قول قرآن شریف: «لِيُثْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُثْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» [۲]  
 قانون مواسات همان است که سعدی با استفاده از آیات و روایات می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند  
 تو کرمحت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی  
 ابان بن تغلب که یکی از شاگردان نزدیک امام صادق (ع) و از مجتهدین زمان ایشان بوده، نقل می‌کند که من خدمت امام صادق (ع) در حال طواف بودم. شخصی من را صدا کرد و کاری با من داشت، جوابش را ندادم. دفعه دوم صدایم کرد، باز هم جوابش را ندادم؛ امام صادق (ع) فرمودند: او با توست؟ گفتم: بله، فرمودند: شیعه است؟ گفتم بله، گفتند که چرا نمی‌روی جوابش را بدهی؟ طواف را رها کن و با او برو. گفتم: حتی اگر طواف واجب باشد؟ فرمودند: آری. [۳]

ابان بن تغلب در روایت دیگری نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: «قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّىٰ عَدَّ عَشْرَةً» [۴]؛ روا ساختن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی و تا ده طواف شمرد. این حدافل ثواب برای گره‌گشایی از مؤمنین است. در روایات، گاهی فرموده‌اند خدمت به خلق خدا و دستگیری از نیازمندان، ثواب یک حج و عمره دارد. [۵] گاهی می‌فرمایند: ثواب آن معادل بیست حج و عمره مقبول است. [۶] گاهی ثواب ده تا هفتاد حج برای آن شمرده‌اند [۷] و حتی ثواب هزار حج مقبول و مبرور نیز برای این امر مهم در روایات ذکر شده است. [۸]  
 حج مقبول کم است، شاید یک درصد هم نباشد. حج مسلمان‌ها معمولاً صحیح است و رفع تکلیف می‌کند و ثواب هم دارد، اما حج مقبول و مبرور که خدا قبول کند و به او بگوید بارک‌الله، بسیار کم است. در روایات پاداش خدمت به خلق خدا، دست کم یک حج و عمره مقبول است. این ثواب‌ها استحقاقی نیست، بلکه تفضلی است، به این معنا که دانه می‌ریزند تا کبوتر بگیرند. این ثواب‌ها را می‌دهند برای این که مردم برای خدمت به خلق خدا ترغیب و تحریص شوند.

عقاب کوتاهی در خدمت به خلق خدا نیز شدید است. مرحوم کلینی (ره) در کتاب کافی، چندین روایت برای عقاب و کيفر خدمت نکردن به خلق خدا آورده است. [۹] در یکی از این روایات می‌خوانیم، کسی که بتواند احتیاج دیگران را رفع کند و گره از گرفتاری مردم بگشاید، اما در این خصوص کوتاهی کند را به صف محشر می‌آورند؛ روی او سیاه است، چشم‌هایش از ترس به‌گودی فرورفته و در حالی که در غل و زنجیر است، خطاب می‌شود: او کسی است که خائن به خدا و خائن به رسول خدا است، سپس امر می‌شود که او را به جهنم بفرستید. [۱۰] این رسوایی و عقاب، به خاطر آن است که آن بنده می‌توانسته گره از کار مردم بگشاید و نگشوده است.

گره‌گشایی و کمک به دیگران، الزاماً نیاز به پول هم ندارد، یک قسم آن کمک مالی است. همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» [۱۱]، هرکس از هرچه دارد و می‌تواند، باید انفاق کند. گاهی دستگیری و رفع احتیاج از دیگران با آبروست، گاهی با قدم است، گاهی با قلم است، گاهی با علم است، گاهی هم با پول است.

روایات خدمت به خلق خدا به اندازه تواتر است، تواتر معنوی دارد؛ هم روایاتی که ثواب فراوان آن را بیان کرده، تواتر معنوی دارد و هم روایاتی که عقاب کوتاهی از آن را گوشزد می‌کند، تواتر معنوی دارد. در این روایات، برای گشودن گره از کار مردم، بالاترین ثواب‌ها ذکر شده است. ثواب آن از حج، اعتکاف و از هر عبادتی که فرض کنید بالاتر است.

راوی می‌گوید: مشکلی داشتیم که به دست امام حسن مجتبی (ع) حل می‌شد. خدمت ایشان رسیدیم و گفتیم: گره‌ام را شما باز کنید. آن حضرت به دنبال راه افتادند. در راه به مسجد رسول الله رسیدیم. آنجا امام حسین (ع) معتکف بودند، اعتکاف در مسجد النبی، آن هم از امام حسین؛ امام حسن (ع) فرمودند: چرا به برادرم نگفتی تا گره‌ات را باز کند؟ گفتیم آقا معتکف بودند، ترسیدم مزاحمشان بشوم. امام حسن (ع) فرمودند: «إِنَّهُ لَوْ أَعَانَكَ عَلَى حَاجَتِكَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ اِعْتِكَافٍ شَهْرٍ» [۱۲]؛ ثواب گره‌گشودن از کار مردم، از ثواب یک ماه اعتکاف بالاتر است.

معمولاً فقهاء روایات مربوط به خدمت به خلق خدا را اخلاقی دانسته

و حمل بر استحباب کرده‌اند، اما باید توجه شود که رسیدگی به حوائج مردم، در وقت احتیاج آنان واجب است، نه مستحب. هر کسی باید به اندازه وسعش گره از کار مردم بگشاید. این واجب، واجب مالی نیست، واجب تکلیفی است.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» [۱۳]؛ کسانی که ثروت جمع می‌کنند و باید خلأهای فردی و اجتماعی فقر را پر کنند، اما نمی‌کنند، عذابی دردناک خواهند داشت. بعد هم می‌فرماید در روز قیامت همین پول‌ها که باید صرف جهیزیه برای نیازمندان کند، باید به فقرا بدهد، باید برای پر کردن خلأهای اجتماعی نظیر ساخت مسجد، آبادی روستا و ساخت مدرسه علمیه خرج کند و خودداری می‌کند، همین پول‌ها را داغ می‌کنند و به بدنش می‌گذارند: «هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» [۱۴]

این قانون مواسات است که حمل آن بر استحباب، مشکل است، ولی اتفاقاً عمل به این واجب جان‌یافته است. معمولاً مردم به فکر خود و خانواده خود هستند. به فکر مسافرت خود هستند، به فکر مستحبات و سفرهای زیارتی هستند، اما فکر نمی‌کنند که اگر بتوانند برای دختر خواهرشان یک جهیزیه خوب تهیه کنند تا در خانه نماند یا به ازدواج پسر برادرشان کمک کنند، ثواب خیلی بیشتری دارد. کارمند اداره باید نه تنها گره در کار مردم نیندازد، بلکه گره را فوراً باز کند، به افراد معمولی و اشخاص مستضعف که به او مراجعه می‌کنند، رسیدگی کند. پرونده افرادی که بلد نیستند یا سواد ندارند را خودش از این اتاق به آن اتاق ببرد تا مشکل را حل کند و با احترام خاصی ارباب رجوع را به خانه بفرستد.

مسلمان واقعی چنین است و کسی که به این صورت گره‌گشایی از مردم نمی‌کند باید بداند که مسلمان واقعی نیست. مرحوم آخوند خراسانی (ره)، صاحب کفایه، را دیدند که نیمه شب چراغ به دست، در کوچه‌های تاریک و ترسناک نجف می‌رود. گفتند آقا کجا می‌روید؟ گفت: زن همسایه ما درد زایمان گرفته است و کسی نیست دنبال ماما برود، شوهر او غریب است و ممکن است ماما دنبال او نیاید، زن من هم نیمه شب نمی‌تواند برود. لذا



من دارم می‌روم او را بیاورم.

در سیره ائمه طاهرين «سلام الله عليهم» داریم که ایشان نیمه شب‌ها به در خانه فقرا می‌رفته و مخفیانه به آن‌ها کمک می‌کرده‌اند. مخصوصاً در سیره امیرالمؤمنین (ع) از این دست گره‌گشایی‌ها زیاد داریم. نقل شده است که یک زن، در حالی که مشک آب به دوشش بود، به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا می‌گفت و می‌رفت. آن حضرت به او سلام کردند، مشک آب را گرفتند و با تلمظ و مهربانی، تا در خانه، برایش بردند. آنجا دیدند که به آن زن رسیدگی نشده است. خودشان رفتند برایش خرما آوردند، هیزم آوردند، آرد آوردند، به او گفتند: من می‌توانم نان بپزم، می‌توانم بچه‌داری کنم. گفت: بچه‌داری کن، من می‌روم نان می‌پزم. همسایه او آمد، امیرالمؤمنین (ع) را شناخت. دید امیرالمؤمنین (ع) بچه‌ها را روی دامن نشانده، هسته خرما را می‌گیرد، در دهان بچه‌ها می‌گذارد و گریه می‌کند از این که در حق آن زن کوتاهی شده است. آن زن آمد عذرخواهی کند، ولی امیرالمؤمنین (ع) از او عذرخواهی کرد و گفت: من باید از تو عذرخواهی کنم. [۱۵]

این روش اهل بیت «سلام الله عليهم» است، این سنت است، حالا در جامعه ما به آن عمل نمی‌شود حرف دیگری است، ولی باید بدانیم که قانون مواسات در اسلام، افضل از همه قوانین است.

نکته دیگری که باید به آن توجه شود، این است که عمل به قانون مواسات، غیر از خمس و زکات است. پرداخت خمس و زکات، به عنوان حق واجب است و وجوب آن مثل نماز و روزه، قانون مساوات است و همه باید در صورت تحقق شرایط، به آن عمل کنند. اما برای عمل به قانون مواسات، هرکسی باید بعد از پرداخت واجبات مالی، از مال خودش انفاق کند و از مستمندان و نیازمندان دستگیری نماید.

## پی نوشت‌ها

- [۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳.
- [۲]. الطلاق، ۷: «بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند، و هر که روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده خرج کند.»
- [۳]. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱.
- [۴]. همان، ج ۲، ص ۱۹۴.
- [۵]. همان، ج ۲، ص ۱۹۴.
- [۶]. همان، ص ۱۹۳.
- [۷]. همان، ص ۱۹۵.
- [۸]. امالی الصدوق، ص ۲۳۷.
- [۹]. رک: الکافی، ج ۲، ص ۳۵۰ تا ۳۶۸.
- [۱۰]. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۷.
- [۱۱]. الأنفال، ۳: «و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می‌کنند.»
- [۱۲]. المؤمن، ص ۵۲ و ۵۳.
- [۱۳]. التوبه، ۳۴: «و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده»
- [۱۴]. التوبه، ۳۵: «این است آنچه برای خود اندوختید، پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید بچشید.»
- [۱۵]. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۱.